



سیری در معارف اسلام

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد محمدی - جمادی الاول - ۱۳۹۲ هـ ش



www.erfan.ir

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان
- پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان
- ویرایش: محمدرضا عسکری‌نیا
- صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی
- ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

فهرست مطالب

| | |
|---------|--|
| ۹..... | جلسه اول: غفلت عامل لغزش، رفع جهل با فهم قرآن..... |
| ۱۱..... | مقدمه..... |
| ۱۱..... | غفلت عامل لغزش‌ها..... |
| ۱۲..... | انسان مسؤوَل گناه خویش..... |
| ۱۲..... | اهمیت فهم قرآن..... |
| ۱۳..... | فهم حقائق قرآن در گروهی طهارت..... |
| ۱۴..... | فیوضاتی که بی نماز از آن محروم است..... |
| ۱۵..... | تأثیر امام جماعت بر رونق نماز جماعت..... |
| ۱۶..... | گسترده‌گی معانی قرآن کریم..... |
| ۱۷..... | اختیار در انجام و عدم انجام گناه..... |
| ۱۹..... | فضیلت شب جمعه..... |
| ۲۱..... | جلسه دوم: توحید و چراغ منیر نبوی..... |
| ۲۳..... | مقدمه..... |
| ۲۴..... | تفکر و اندیشه در خلقت حیوانات..... |
| ۲۵..... | تکیه و اعتماد به غیر خدا، شرک است..... |
| ۲۶..... | شفای هر مریضی به مشیت الهی است..... |
| ۲۸..... | توکل بر خدا عامل استقامت در مقابل مشکلات..... |
| ۲۹..... | ادامه تفسیر آیه..... |
| ۳۱..... | اهمیت مال حلال..... |



اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب



جلسه سوم: نسبت انسان و گناه..... ۳۳

عوامل انجام گناه از دیدگاه قرآن..... ۳۵

اصرار بر گناه روان آدمی را مختل می کند..... ۳۶

گناه کارانی که به پرونده شان رسیدگی نمی شود..... ۳۷

توبه واقعی مرد هندو..... ۳۷

بافت و ذات انسان الهی است..... ۴۲

پیامبر بر غربت اهل بیت علیهم السلام گریه می کند..... ۴۳

جلسه چهارم: توبه گناه کار و رحمت خدا..... ۴۵

مقدمه..... ۴۷

نجات انسان از ناامیدی گناه..... ۴۷

لوح متبرک..... ۴۸

راه های جلب محبت خدا و آمرزش گناهان..... ۴۹

روزنه های برکت در زندگی..... ۵۰

ادامه حدیث لوح..... ۵۲

باز بودن راه توبه حتی برای برخی دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۵۳

هر گناهی توبه خودش را دارد..... ۵۴

دو نفری که در لحظه آخر بهشتی شدند..... ۵۵

جلسه پنجم: درمان امراض درونی با قرآن..... ۵۷

مقدمه..... ۵۹

قرآن درمان کننده دردها..... ۶۰

دوری از گناهان، نور تشخیص دهنده حق از باطل..... ۶۱

زبان و کلام متحول کننده قلب..... ۶۲

منکر خدا در عالم وجود ندارد..... ۶۲

ادامه داستان راهزن..... ۶۳

روزی هرکسی در نزد خداوند مقدر است..... ۶۴



فهرست مطالب

- محدودیت علم بشری..... ۶۵
- خدا را باور کن..... ۶۶
- رفتن دزد به خانه خدا (ادامه داسان راهزن)..... ۶۷
- روضه..... ۶۸
- جلسه ششم: اختیار در انتخاب راه..... ۷۱**
- مقدمه..... ۷۳
- وظیفه انسان پاک بالا آمدن است..... ۷۳
- تبیین مسیر صحیح توسط عالمان در فتنه‌ها..... ۷۴
- حرص نداشتن به چه معناست..... ۷۶
- حرص نداشتن دلیل بر فقیر بودن نیست..... ۷۸
- نقشه‌ها راه از خدا، انتخاب و عمل از انسان..... ۸۰
- اقرار ابوبکر به حق در حالی نمی‌دانست به ضررش می‌باشد..... ۸۰
- جلسه هفتم: مؤمن همیشه ثابت قدم است..... ۸۳**
- مقدمه..... ۸۵
- بهترین تثبیت‌کنندگان..... ۸۶
- الف: بررسی ریشه‌ای کلمه «دنیا»..... ۸۷
- ب: عزیز به چه معناست..... ۸۸
- علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام..... ۸۹
- مؤمن فریب دنیا را نمی‌خورد..... ۹۱
- جلسه هشتم: زبان استدلال و تلاش برای رسیدن به کمالات..... ۹۵**
- مقدمه..... ۹۷
- لزوم استدلال برای اثبات ادعا..... ۹۷
- زبان استدلال هشام بن حکم، شاگرد امام صادق علیه السلام..... ۹۹
- ادعای بدون دلیل باطل است..... ۱۰۱
- تلاش برای رسیدن به کمال خود..... ۱۰۱



اختیار انسان در زنده نگه‌داشتن قلب

- ۱۰۲..... قلب سلیم بهترین نجات دهنده انسان
- ۱۰۳..... نهایت کمال انسان تبدیل شدن به خیر محض است
- ۱۰۵..... **جلسه نهم: آزادی، اختیار و انتخاب**
- ۱۰۷..... مقدمه
- ۱۰۷..... ثواب و عقاب اعمال وابسته به اختیار انسان است
- ۱۰۸..... پاسخ به یک شبهه، همه گناهان از روی جبر
- ۱۱۰..... امام حسین علیه السلام را به طور کامل می‌شناختند
- ۱۱۲..... آخرین سفارش معاویه به یزید
- ۱۱۲..... ثواب زیارت امام حسین علیه السلام
- ۱۱۳..... خوار و ذلیل شدن عبدالله بن عمر بعد از یاری نکردن امام حسین علیه السلام
- ۱۱۵..... انتخاب
- ۱۱۷..... **جلسه دهم: اختیار در مسیر حق و ضلالت**
- ۱۱۹..... مقدمه
- ۱۱۹..... آزادی انسان در انتخاب راه
- ۱۲۰..... حرکت اجباری خورشید و ستارگان
- ۱۲۰..... اختیار و توحید افعالی
- ۱۲۱..... انتخاب راه شیطان، انتخاب دوزخ
- ۱۲۲..... داستان‌های عبرت‌آموز
- ۱۲۳..... اطاعات از خداوند بهترین دستگیره برای رهایی از آتش جهنم
- ۱۲۴..... حبله زدن به شیطان برای انتخاب مسیر صحیح
- ۱۲۶..... صعود تا اوج قلّه سعادت یا سقوط به قعر ضلالت
- ۱۲۶..... معامله سعادت با گناه کبیره، ضرر است



جلسه اول

غفلت عامل لغزش، رفع جهل با

فهم قرآن

مقدمه

به مناسبت شب جمعه یکی از آیات سوره مبارکه «زمر» را توضیح می‌دهم که ائمه علیهم‌السلام ما مخصوصاً وجود مبارک امیر المؤمنین علیه‌السلام به این آیه توجه خاصی داشتند. علتش هم این است که اگر این آیه درست فهمیده شود، رابطه انسان را با اخلاق پروردگار تبدیل می‌کند به یک رابطه کامل و یک رابطه جامع و به عبارت دیگر انسان را شیفته و دلداده و اهل رغبت به پروردگار عالم می‌کند.

غفلت عامل لغزش‌ها

ابتدای آیه شریفه، خطاب به وجود مبارک پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عظیم الشأن اسلام است. سبک خطاب هم این است که بین خودش و بین هر چه گناه‌کار در عالم است، پیغمبر اکرم را واسطه قرار داده که پیام پروردگار را با زبان مبارک او به همه گناه‌کاران برساند. اما، مطلب دیگری که از آیه استفاده می‌شود، این است که آیه می‌خواهد بگوید: «مردم دچار خطا می‌شوند، دچار اشتباه می‌شوند» یعنی خداوند متعال توقع ندارد که هر کسی به دنیا می‌آید تا آخر عمرش جاده الهی را با سلامت کامل طی کند. یعنی خداوند متعال در این آیه شریفه می‌خواهد بگوید شما بالأخره بیمار گناه خواهید شد. حالا به علت غفلت است، به علت جهل به مسائل الهی است، به علت سستی اراده است.



انسان مسؤل گناه خویش

یک مسئله دیگری هم که از آیه استفاده می‌شود، این است که خداوند متعال گناه‌کار را مقصر می‌داند. یعنی می‌گوید: بلائی که سرت آمده این را گردن فرد دیگر نینداز، نگو رفیقم باعث شد، پدرم باعث شد، جامعه باعث شد، نه! هر کسی که ضرر می‌کند در این زمینه این ضرر کار خودش است؛ کار دیگران نیست. بله! پروردگار عالم در اواخر سوره مبارکه اعراف می‌فرماید: «برای کشاندن شما به گناه حملاتی به شما می‌شود، اما من هم این قدرت را به شما دادم که حملات را رد کنید»، متن آیه هم این است: - یک آیه کوتاهی است که این آیه شریفه فراوان حرف دارد که من در رابطه با این آیه یک بار سی شب ماه رمضان مطالبی را بیان کردم و شاید بیست جلسه دیگر هم در رابطه با همین آیه در دو شهر مختلف بیان کردم - یعنی طبع قرآن مجید این است. گاهی یک آیه یک زمان طولانی وقت می‌برد تا عمقش، سرّش، رازش، حقایقش، واقعیاتش، روشن شود. حالا ما امت کلا از بزرگترین علما تا افراد بی‌سوادمان ۱۵۰۰ سال است به بسیاری از اعماق قرآن راه پیدا نکردیم.

اهمیت فهم قرآن

در یک روایتی که من اولین باری که این روایت را دیدم خیلی برایم جالب بود که روایت را یک عالم سنی بسیار متعصب نقل می‌کند که وجود مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمودند خداوند متعال تمام علوم ۱۱۴ کتابی که نازل کرده انتقال به قرآن داده، یک معنی‌اش این است، شما اگر قرآن را بخوانید به قول امیر المؤمنین علیه السلام حداقل روزی ۱۰ آیه، یا حداکثر روزی ۵۰ آیه، تورات را خواندید، انجیل را خواندید، زبور را خواندید، صحف ابراهیم را خواندید، بقیه کتاب‌ها هم که اسمش معلوم نیست، آنها را هم خواندید. این برای قرائت، و اما اگر یک آیه را بفهمید، به تناسب فهم همین یک آیه، تورات را فهمیدید، انجیل را فهمیدید، زبور را فهمیدید، صحف ابراهیم را فهمیدید، یعنی با فهم قرآن شما با علم خدا نسبت به حقایق رابطه برقرار کردید، یک مقدار ساده‌تر بگوییم، قرآن مجید را که



بفهمید می‌فهمید که منظور خدا از این مطالب چی بوده، چون خود فهم هدف خدا، خیلی مسئله مهمی است. البته برای این حقیقت.

فهم حقائق قرآن در گروی طهارت

در سوره مبارکه واقعه می‌فرماید: «لمس حقایق قرآن کار مطهرون است»، ﴿لَا يَمْسُهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾^۱ یعنی وقتی که انسان طهارت عقلی، طهارت اندیشه، طهارت اعضاء و جوارح، طهارت باطن پیدا کرد، به تمام حقایق قرآن اتصال پیدا می‌کند. البته در روایات ما آمده که منظور از مطهرون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و صدیقه کبری علیها السلام تا امام عصر علیه السلام است. و این محروم بودن ما از شاید ۹۹ درصد از حقایق قرآن باعث می‌شود که وقتی امام عصر علیه السلام می‌آید و همه چیز را با قرآن مجید اجرا می‌کند، بیشتر مردم می‌گویند این دین جدید است. او دین جدید نیاورده؛ امت بعد از پیغمبر تا زمان ظهور محروم از فهم حقایق قرآن مجید بودند. جدید نیست، حضرت که می‌آیند آنچه پنهان از مردم است را آشکار می‌کند. نه اینکه دین جدید می‌آورد. دین که همیشه همین اسلام بوده از زمان آدم علیه السلام تا زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله هم تا قیامت همین اسلام است. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۲، خدا دو تا دین ندارد که آن زمان مردم می‌گویند با دین جدید آمده نه اینکه او با دین جدید آمده او با دین جدید نیامده، او با دینی آمده که مردم در زمان خودشان محجوب از این حقایق بودند و محروم از این حقایق بودند. این روایت درباره قرآن البته بعد حضرت سید الشهداء می‌فرمایند: «تمام این علوم کتاب‌ها را که خدا به قرآن منتقل کرده، کل علوم قرآن را هم در سوره حمد گنجانده است.» یعنی ما وقتی در نماز صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء ۱۰ بار به صورت واجب حمد را می‌خوانیم، برای خواندن سوره حمد، چه ثوابی به ما می‌دهند. ثواب خواندن کل تورات، کل انجیل، کل زبور، کل صحف

۱. واقعه: ۷۹.

۲. آل عمران: ۱۹.

ابراهیم، کل قرآن مجید. حالا شما با این حرفهایی که امروز شنیدید فکر کنید بی نماز از چه فیوضاتی محروم است!

فیوضاتی که بی نماز از آن محروم است

آن کسی که ۵ دقیقه صبح بلند نمی شود دو بار سوره حمد را بخواند، ظهر و عصر بلند نمی شود ۴ بار سوره حمد را بخواند، مغرب و عشاء بلند نمی شود ۴ بار سوره حمد را بخواند، به همه چیز اهمیت می دهد جز نماز. نسبت به امور دنیایی اش دغدغه شدید دارد اما نسبت به نماز هیچ دغدغه ای ندارد. شما فکر یک آدمی که بی نماز است از چه فیوضاتی محروم است، که ما نمی توانیم حساب کنیم محرومیت از آن فیوضات را. حالا باید رفت سراغ باب نماز، مثلا در باب نماز جماعت دارد که اگر تعداد نفرات نماز جماعت از ۱۰ بگذرد، یعنی امام جماعت با مأمومین بشوند ۱۱ نفر، این را دیگر همه فقهای ما قبول دارند. حتی مرحوم آقای بروجردی رحمته الله علیه یادم است - آن وقت من سیزده چهارده سالم بود - در رساله هم این روایت را نوشته بودند. - آقای بروجردی خیلی دیرپسند بود - یعنی تا یک روایتی برایش حلاجی نمی شد و یقین پیدا نمی کرد که این روایت از ائمه علیهم السلام یا پیغمبر صلی الله علیه و آله صادر شده، تکیه به آن روایت نمی کرد. به همین دلیل هم ۳۰ سال از عمرش را در بروجرد گذاشت روی روایات که وقتی آمد قم آن طرح و نقشه ۳۰ ساله اش را در قم داد نظام دادند. که حاصل این تلاش شده ۳۰ جلد ۷۰۰ صفحه ای، تماش هم روایت است. که یکی از ارزش ترین کتاب های شیعه در این ۱۵۰۰ سال است، به نام جامع الاحادیث الشیعه. واقعا یک کتابی است که اگر تمام کتاب های شیعه را حتی از خانه های کوره دهات ها بیرون بکشند بریزند در دریا و همین یک کتاب بماند، به فرهنگ شیعه دست نخورده است. ایشان هم این روایت را آورده که اگر نماز جماعت از ۱۱، از ۱۰ عبور کند، بشود ۱۱-۱۲، جن و انس با تبدیل شدن درخت ها به قلم و دریاها به مرکب، ثواب این نماز را برای این ۱۱ نفر برای هر کدامشان تک تک نمی توانند بنویسند.



تأثیر امام جماعت بر رونق نماز جماعت

البته مسجدهای ما هم باید پرجاذبه باشد. آن کسی که در محراب می‌ایستد، باید عالم، عادل و پرجاذبه باشد که تمام مسجدها باز نباشد برای نماز خواندن. یک شهری هست - که حالا من عادت اسم بردن شهرها را ندارم روی منبر مگر اینکه بخواهم مطلب مثبتی را بگویم - این شهر از نظر دینی بسیار ضعیف است، بسیار، ولی یک مسجد در این شهر است شهری که رویکرد مردم به دین خیلی کم است، خیلی کم. قبل از انقلاب که آن شهر من رفته بودم چهار پنج تا خیابان بیشتر نداشت یعنی ۴۰ سال پیش ۴۰۰ تا مشروب‌فروشی داشت. این بی‌دینی همینطوری ادامه پیدا کرده الان هم که دیگر بدتر، حالا علنی مشروب‌فروشی نیست اما هر کسی هر نوع مشروبی بخواهد می‌تواند آنجا بدست بیاورد، یک مسجدی آنجا هست یک عالمی در آن مسجد نماز می‌خواند که من پارسال اولین بار بود وقتی که ذکر خیرش را شنیدم، نزدیک آن شهر بودم رفتم دیدنش. دیدم واقعا یک دنیایی است در یک گوشه، آدم بسیار با سواد، متواضع، با اخلاق، مسجدش هم در خانه‌اش، خانه‌ای هم که در آن زندگی می‌کرد، برای پدرِ پدرِ پدرش بود. یعنی ۲۰۰ سال است این خانه را ساختند و دست هم به آن خانه نزده. آن وقت تا یک ربع مانده به نماز اگر کسی بیاید جا ندارد برود در صف جماعت یک ربع مانده به نماز یعنی جا نیست، در آن شهر بی‌دین. چرا؟ به خاطر عالمش، به خاطر جاذبه‌اش، به خاطر علمش.

این نماز جماعت بسیار مهم است حتی در سوره مبارکه مریم یا آل عمران الان من آیه را یادم نیست در کدام یک از این دو سوره است. پروردگار عالم آن زمان به مریم می‌گوید: «نماز جماعت را پایبندش باش» به مریم، یعنی ۶۰۰ سال قبل از بعثت پیغمبر، امر می‌کند به مریم که به نماز جماعت پایبند باش. حالا یک کسی که رسم دارد برود نماز جماعت و آدم متدینی هم هست، آدم مومنی هم هست، امروز نرسید برود نماز جماعت، در ترافیک گیر کرد، مشکلی پیش آمد، در یک اداره کارش گیر کرد از نماز گذشت ائمه ما می‌فرمایند این آدم که هر روز می‌رفت نماز جماعت دغدغه هم داشت، حالا امروز نتوانست برود، مجبور است نمازش را فرادی بخواند، وقتی می‌ایستد رو به قبله می‌خواهد تکبیر الاحرام

بگویند پروردگار به فرشتگان می‌گوید: «از دو طرفش دو تا صف بکشید یک صف آخر مشرق، یک صف آخر مغرب که ثواب نماز جماعت در پرونده‌اش نوشته شود.»
حالا آن کسی که نماز نمی‌خواند باز فکر کنید از چقدر بهره، از چقدر فیوضات، محروم است. روایت داریم: «وقتی انسان مؤمن از دنیا می‌رود، وارد عالم برزخ می‌شود یک مرتبه می‌بیند برزخش مثل روز دنیا روشن شد، برمی‌گردد می‌بیند که یک شب بسیار زیبایی در دست راستش است که تمام این روشنایی منبع‌اش این شب است.» تا حالا ندیده همچنین چیزی را، با شگفتی، با تعجب، در عالم برزخ سؤال می‌کند. به فکرش می‌افتد که حتماً این در این عالم، می‌شنود حرف من را و جواب من را می‌دهد. سؤال می‌کند: شما؟ می‌گوید: من نمازهایت هستم. به من گفتند چون تو الآن از زن و بچه و داماد و عروس بریدی و تنها هستی، من بیایم تا قیامت با تو انس داشته باشم. شما فکر کن آن کسی که وارد برزخ شده با دیدن این جریان چه آرامشی برایش است و آنهایی که بی‌نماز وارد عالم بعد می‌شوند، این روشنایی را ندارند. در تاریکی، وحشت، ترس، غربت، تهی‌دستی، بیچارگی، اگر در خانواده‌تان آدم کاهل نماز یا بی‌نماز است، با یک زبان نرم و با یک اخلاق گرم این حرف‌های امروز را برایش بگویید.

گسترده‌گی معانی قرآن کریم

برمی‌گردم به آیه شریفه پیغمبر می‌فرماید: «هر آیه قرآن با هفتاد معنا گره خورده و هر معنایی هم با هفتاد معنای دیگر گره خورده» یعنی وقتی شما در نماز می‌گویید «الحمد لله رب العالمین» ۴۹۰۰ معنا در قالب لفظ به زبان شما جاری شد. یعنی جان شما و فکر شما و روح شما از ۴۹۰۰ تا معنا عبور کرده است. خود این می‌دانید چه نورانیتی به آدم می‌دهد؟ یعنی این اتصال به این حقایق اثرگذار در وجود انسان است. و اینکه می‌بینید ائمه علیهم‌السلام ما و حضرت صدیقه کبری علیها‌السلام که امام مجتبی علیه‌السلام می‌فرماید: «مادرم این قدر پایبند به نماز بود که از کثرت نماز قدم‌هایش گاهی ورم می‌کرد.» چرا؟ چون این حرف‌ها را می‌فهمیدند، عاشق نماز بودند. یعنی می‌دانستند وقتی وارد نماز می‌شوند، وارد همه حقایق می‌شوند. وارد



همه اسرار می‌شوند. اگرچه آدم نداند، ولی همین بیکر نماز، همین که بلند شدم وضو گرفتم، که خود مسئله وضو هم سه دنیا کنارش است. سه دنیا، دنیای شریعت کنار وضو است، دنیای طریقت یعنی پیمودن راه در وضو است، و دنیای حقیقت، که شما همین سه تا دنیا را در کنار وضو می‌توانید در آیه ششم سوره مبارکه مائده ملاحظه کنید. بعد از منبر، قرآن را بردارید یک لحظه آیه ششم سوره مائده، آن وقتی که یعقوب علیه السلام به یوسف علیه السلام گفت: «پسرم! این خوابی که دیدی پروردگار مهربان عالم می‌خواهد این واقعیات را به تو بدهد» عین همان‌ها را خدا در آیه وضو آورده است. که من به گیرنده وضو می‌خواهم این حقایق را بدهم. آن وضویش است. و وقتی آدم وارد اصل نماز می‌شود، حالا ارتباط با چه حقایقی پیدا می‌کند، آن حقایق چه توجهی به نمازگزار می‌کنند، آنها را دیگر خدا می‌داند و ما با فهم این مطالب می‌فهمیم بی‌نماز چه آدم بدبخت، محروم، بیچاره، تهی‌دستی است که این آدم تهی‌دست، روز قیامت وقتی دست‌گذاری‌اش را دراز می‌کند، یک چیزی به او بدهند، به او می‌گویند مزد انسان بی‌نماز فقط آتش دوزخ است. ﴿فِي جَنَاتٍ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ الْمَجْرِمِينَ، مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ، قَالُوا لَوْلَا رَنَّاكَ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾^۱ تهی‌دست، وقتی که درد تهی‌دستی را لمس می‌کند، دستش را دراز می‌کند برای اینکه مردم کمکش کنند. فقیرتر، گداتر، تهی‌دست‌تر، بدبخت‌تر از بی‌نماز در قیامت در صف مردم محشر کسی نیست.

اختیار در انجام و عدم انجام گناه

آیه شریفه سوره زمر می‌خواهد بگوید که شما گناه کردید و گناه می‌کنید ولی می‌توانید گناه نکنید. کجا می‌گوید می‌توانید گناه نکنید. اواخر سوره اعراف - این خیلی آیه فوق‌العاده‌ای است - می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ اتَّقُوا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ﴾^۲ آنهايي که اهل تقوا هستند، یعنی اهل نگه داشتن خودشان از گناه یعنی می‌توانند گناه کنند، راه همه

۱. مدثر: ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳.

۲. اعراف: ۲۰۱.

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

جور گناهی برایشان باز است، ولی گناه نمی‌کنند. نه اینکه لذت گناه را درک نکنند، نه. می‌دانند همه گناهان لذت دارد. ما گناه تلخ که نداریم، می‌گویند «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا» آنهایی که اهل تقوا هستند یعنی برخورد با گناه که می‌کنند خودشان را نگه می‌دارند، «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» وقتی گروهی از تشویق‌کنندگان به گناه «طائف» دورش پرسه می‌زنند، «طائف» یعنی طواف‌کننده، «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ» یک دفعه ۱۰ تا رفیق بد می‌ریزند دورش، امشب بیا، فردا جمعه است بیا، فلان روز تعطیل است بیا، از تهران می‌خواهیم برویم کجا! چه کار می‌خواهیم بکنیم! وقتی هجوم می‌کنند «تَدَّكَّرُوا» در این عریده‌جویی‌های این هجوم‌کنندگان یاد خدا و قیامت می‌افتد، تذکر که وقتی یاد خدا و قیامت می‌افتد می‌گوید خب من باید دعوت خدا را گوش دهم یا دعوت این‌ها را. من باید قیامت آبادم را نگه دارم یا کلنگ گناه بدهم دست این‌ها و قیامت را نابود کنم. «فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»، یک مرتبه یک تکانی می‌خورد و تکان باطنی، مبصرون، بصیره، باطنی، به این گروه هجوم‌کننده می‌گوید: «من اهلش نیستم.» اگر بنا بود خدا در همین آیه سوره زمر قبول کند که ما گناهانمان را گردن دیگران بیندازیم خب به دیگران می‌گفت تو توبه کن، برای اینکه گناهی که گردن بنده من مانده گردن تو است. یعنی آن حسابش صاف است. ولی این نیست. آیه می‌خواهد بگوید گناهی اگر کردی خودت کردی گردن دیگران نینداز. یعنی واقعا فردای قیامت این ۳۰ هزار نفری که آمدند کربلا این‌ها کل‌شان می‌توانند گناه کربلا آمدن و کشتارشان را گردن ابن زیاد بیندازند و بعد خودشان را تبرئه کنند. یک کلمه پروردگار اگر گناهشان را گردن دیگری بیندازند یک کلمه می‌گوید من شما را مکلف به پاکی کردم. شما باید پاکی رانگه می‌داشتید. حرف ناپاک را گوش نمی‌دادید. همین، یعنی در قیامت احدی، بهانه قابل قبول نمی‌تواند به پروردگار ارائه بدهد. این مقدمه آیه که حالا از برکت این آیه یک گوشه بسیار اندکی از اسرار نماز و فیوضات نماز هم راه پیدا کردیم، تا انشاءالله جلسه بعد آیه را دانه لغاتش را، کلماتش را، ترکیب ادبی‌اش را، و مفهومش را بررسی کنیم.



فضیلت شب جمعه

من این را کرارا برای دوستانم گفتم، شب جمعه اختصاص به دو نفر دارد. آخه خیلی شبها اختصاص به یک نفر دارد. مثلا شب شهادت حضرت رضا علیه السلام، اختصاص به خود ایشان دارد و دیگر چیزی در آن قاطی نیست، یا شب وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله، یا شب شهادت صدیقه کبری علیها السلام اینها اختصاصی است اما شب جمعه، نه! مختص نیست. یک زمانی مختص بوده ولی خدا این مختص بودنش را شکسته. یعنی یک در دیگری هم به روی شب جمعه باز کرده، این شب شده مربوط به دو نفر، یکی مربوط به خودش است، شب جمعه شب خداست، و یکی هم مربوط به ابی عبدالله علیه السلام، شب سید الشهداست.

حالا جالب است که برایتان از معتبرترین و باارزشترین کتاب بگویم که کسی را خبر ندارم این کتاب را قبول نداشته باشد، اصلا در این هزار و دویست سالی که این کتاب نوشته شده مورد توجه تمام اولیاء خدا، فقها، علما، حکما، و فلاسفه اسلامی بوده در این کتاب امام صادق علیه السلام می فرماید: «زیارت ابی عبدالله علیه السلام زیارت خداست»، یعنی «اگر کسی حسین را زیارت کند، «کمن زار الله فی عرشه»^۱ و بعد امام صادق به مسمع کوفی فرمود: نزدیک کربلایی مرتب می روی کربلا؟ او را زیارت می کنی؟ مسمع به حضرت گفت خود شماها چی؟ فرمود یعنی می گویی ما از زیارت کسی سستی کنیم که خدا او را زیارت می کند. اما حسین جان در تمام این زائرانت زائری مثل خواهرت می شود پیدا کرد؟



جلسه دوم

توحید و چراغِ نیرِ نبوی

مقدمه

وجود مبارک پیغمبر ﷺ عظیم الشان اسلام در قرآن مجید از جانب پروردگار «سراج منیر»^۱ خوانده شده. کلمه «سراج» که یک لغت عربی است، در قرآن مجید در سوره مبارکه نبأ، درباره خورشید به کار رفته است. ﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا﴾^۲ مفسرین روزگار ما کلمه «وهاج» را این طور معنا کردند که خورشید در برابر هزینه‌ای که می‌کند، در برابر این حرارت و آتشی که مصرف می‌کند برای حوزه خودش، در هر حدی که هست، در مقابل این هزینه و مصرف در درون خودش هم تولید می‌کند، یعنی خداوند متعال به گونه‌ای او را خلق کرده که هم هزینه‌کننده است و هم تولیدکننده مواد مربوط به خلقت خودش، و اگر این طور نبود که دانشمندان علوم علم هیئت در روزگار ما می‌گویند میلیاردها سال بود که خاموش شده بود و وجود نداشت. علت بقائش همین تولیدکنندگی خودش است که البته این تولید کردن در این عالم خلقت اختصاص به خود او ندارد. یک موجودات زنده‌ای هم زندگی می‌کنند در دریا و در خشکی که آنها هم نسبت به وجود خودشان تولیدکننده هستند، یعنی از یک طرف هزینه جهان می‌شوند از یک طرف هم وقتی که کمبود پیدا می‌کند خودشان تولیدکننده هستند، که حالا من دو تا نمونه‌اش را برایتان عرض می‌کنم.

۱. ناظر به آیه ۴۵ سوره احزاب.

۲. نبأ: ۱۳.



یکی این حلزون‌های صدف‌دار است، که همه ما دیدیم، یک موجود کوچک نرمی است که برای محافظتش پروردگار مهربان عالم صدف گذاشته و این صدف هم خیلی محکم است. حلزون در آن صدف زندگی می‌کند البته یک روزنه‌ای دارد که به اصطلاح سرش را از آن روزنه بیرون می‌کند و مواد غذایی لازم را می‌خورد دوباره برمی‌گردد در صدفش و خیلی هم باهوش است. یعنی مواد غذایی متناسب با طبیعت وجود خودش را می‌شناسد.

تفکر و اندیشه در خلقت حیوانات

من یک وقتی پیش یک دانشمندی بودم که یک سلسله مجلات علمی پیشش بود، من هم یک مقداری وقت داشتم حالا او داشت کار خودش را انجام می‌داد، مراجعاتی داشت، من هم داشتم این مجلات را مطالعه می‌کردم که وقتم هم تلف نشود. در یکی از آن مجلات علمی دیدم دانشمندان همین حلزون را مورد بررسی قرار دادند آن دو تا مسئله را درباره او من در آن مجله علمی دیدم، یک مسئله این است که یک موجود مولدی است، یک موجود سازنده‌ای است، به چه معنا؟ شما اگر او را بگیرید و با نوک یک سوزن، یک چاقوی تیز، یک سنجاق قفلی قوی یک مقدار صدفش را بشکنید و از بین ببرید که به اصطلاح صدف سوراخ شده و خودش هم در این صدف هست، این صدف شکسته را که خودش هم درش هست کنار بگذارید، بعد بیست و چهار ساعت که بروید سراغش می‌بینید خودش صدف را عین قبل ترمیم کرده با همان خط‌ها، با همان رنگ‌ها، مثلاً اگر صدفش را شکسته باشید و آن شکستگی درش رنگ تیره بوده، رنگ سفید بوده، کاملاً به قول معروف رتوش کرده و ترمیمش کرده، حالا این کارخانه ترمیم‌کاری کجای وجود این موجود است؟ موجودی که از عدس یک مقدار بزرگتر است. چون اگر صدفش را بشکنید و درش بیاورید از عدس یک مقدار بزرگتر است ولی در کجای وجود او کارخانه‌ای قرار داده شده که هم صدف به این محکمی را ترمیم می‌کند و هم رنگ‌آمیزی آن را انجام می‌دهد و هم خط‌های رنگی را به قبل و بعد خودش وصل می‌کند که انسان تشخیص نمی‌دهد دیروز کجای این صدف را شکسته است. این یک موضوع درباره این موجود. و موضوع



دیگر درباره‌اش این است که این موجود به این ریزی که یک مقدار کمی از عدس بزرگتر است برگ‌خوار است، هم برگ درخت را می‌خورد هم بیشتر اشتهای به برگ کاهو دارد و شاید هم در کاهو دیده باشید او را، خب این برگ چه برگ درخت، چه برگ کاهو به وسیله این موجود می‌خواهد خورده شود، با آرواره و لثه نرم که نمی‌تواند بخورد چون باید این برگ را ریز ریز بکند، بجود و بخورد، لذا او را که بررسی کردند و زیر قوی‌ترین میکروسکوپ‌ها بردند، دیدند که خداوند متعال در دهان او که به اندازه سوراخ یک سوزن است سوزن معمولی، دندان‌چه دارد، دهانی که به اندازه سوراخ یک سوزن است مطابق با نیازمندی‌هایش دندان درمی‌آورد، حالا فکر کنید در این دهان به این ریزی به اندازه سوراخ سوزن چند تا دندان خدا گذاشته؟ بیست و پنج هزار و ششصد تا دندان. این که قرآن مجید در ۷۰۰ آیه تقریباً تمام مردم را دعوت به اندیشه در امور خلقت می‌کند، برای این است که مردم را از شرک که ظلم عظیم است، ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾، در سوره مبارکه لقمان است، نجات دهد و مردم از طریق پل فکر و اندیشه درست، از زندان شرک درآیند و به فضای باز بی‌نهایت توحید وارد شوند، یعنی می‌خواهد قلب مردم را با این مطالعاتشان معالجه کند که ای مردم بدانید برای کارگردانی جهان و برای کارگردانی زندگی‌تان یک کلیددار وجود دارد. که آن کلیددار خداست. یک نفر است که درمان درد دست اوست، یک نفر است که زنده می‌کند و می‌میراند، یک نفر است که برابر با مصلحت زندگی شما دین به شما عطا می‌کند.

تکیه و اعتماد به غیر خدا، شرک است

تکیه بر غیر خدا به عنوان مؤثر مستقل در زندگی مطلقاً نداشته باشید و یک تهدید شدیدی هم در قرآن در این زمینه دارد که تکیه بر هر شیء‌ای، بر هر عنصری، بر هر موجود زنده‌ای به این عنوان که اگر خودم را در اختیارش قرار ندهم زندگی‌ام نمی‌چرخد

این شرک است. «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ». شما باید متکی به یک نفر باشید و شما باید فرمان یک نفر را اطاعت کنید، حالا اگر مصداق روشن شرک را بخواهید تمام دولت‌ها، حکومت‌ها، و افرادی که اعتقاد به این دارند اگر ما تکیه به رؤوس یا آمریکا نداشته باشیم، نمی‌توانیم زندگی کنیم، زندگی‌مان نمی‌چرخد، محدود می‌شویم، مسکین می‌شویم، بیچاره می‌شویم، این شرک است. و جالب هم این است تمام مشرکان را خدا در بند بتی که می‌پرستند به اسارت می‌اندازد. یعنی نهایتاً آنچه را که اینان بر آن تکیه دارند آن‌ها باعث ضرر دنیا و آخرت این‌ها خواهند شد. این ۷۰۰ آیه می‌خواهد این کار را بکند. یعنی می‌خواهد مردم را از این بیماری سخت خسارت‌بار، درمان کند و این ۷۰۰ آیه اگر به دقت مطالعه شود انسان به حوزه «لا اله الا الله» خواهد رسید این شعار تمام انبیای خدا بود لا اله الا الله این حرف لای اول این کلمه طیبه اسمش لای نفی جنس است، لا کاربرد بسیار سنگینی در ادبیات عرب دارد، لا اله، اله به معنی معبود است، یعنی به معنای موجودی که ازش فرمان می‌برند، اطاعت می‌کنند، می‌فرماید لا اله هیچ معبودی در این جهان آفرینش وجود ندارد، هر چه را به عنوان معبود به بازار آوردند باطل است، معبود نیست، اسم قلابی رویش گذاشتند. این‌ها همه منفی، الا «الله» معبود فقط الله است، کلیددار فقط الله است، کارگردان فقط الله است، محیی و ممیت فقط الله است.

شفای هر مریضی به مشیت الهی است

شما در آیات سوره مبارکه شعراء ببینید، یک سلسله مسائلی راجع به پروردگار ابراهیم بیان کرده یکی این است، این خیلی جالب است. «وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ»^۱ من وقتی بیمار می‌شوم درمان من نه دست دکتر است، نه دست دوا. پس ابراهیم وقتی مریض می‌شد چطور خوب می‌شد؟ یعنی در رختخواب می‌خوابید و منتظر خوب شدن بود؟ نه! ابراهیم هم به دکتر مراجعه می‌کرد و هم دوا می‌خورد اما برای ابراهیم دکتر هیچ کاره بود چون

۱. شعراء: ۸۰.



ابراهیم یقین داشت علم طب از رشته‌های علم پروردگار است، که این آقای دکتر رفته آن علم را تحصیل کرده، دواشناس و دردشناس شده با تکیه بر علم خدا، حالا دکتر خدا را بشناسد یا نشناسد فرقی نمی‌کند، دانش اطبا دانش پروردگار است.

ما ماه رمضان سه شب دعای جوشن کبیر می‌خوانیم، که البته من از اول ورودم به جامعه، از پنج شش سالگی ماه رمضان‌ها دیدم دعای جوشن کبیر می‌خوانند اما تا حالا ندیدم که در یک جلسه به مردم بگویند که بیا بیاید دعای جوشن کبیر تقسیم به سی شب کنیم، هر شبی ده تا دوازده تا، پنج تا از این اسامی را توضیح دهیم که شما صفات‌شناس واقعی شوید، یکی از جملاتی که در جوشن کبیر است «یا طیب من لا طیب له» خدا طیب است. پیغمبر در یک روایتی می‌فرمایند: «یا عبادَ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ»^۱، ابراهیم می‌داند دانش طب تجلی دانش طب پروردگار است، ابراهیم می‌داند که همه راه‌های علوم را خدا تعلیم داده، ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾^۲ ابراهیم می‌داند، ﴿الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ، عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾^۳ ابراهیم می‌داند که اثر دوا برای خداست و پذیرش بدن از دوا برای خداست. این را می‌داند، یعنی می‌داند اگر پروردگار به بدن مریضی بگوید هر دارویی بخورد قبول نکن خب قبول نمی‌کند، آدمی که مرگش رسیده تریلیارد هم هست، در بیمارستان به کس و کارش می‌گویند برو ده تا از این آمپول‌ها بگیر هر کدامش هم دانه ده میلیون تومان است انشاءالله اگر دکتر یک خرده متدین باشد این‌طوری حرف می‌زند، انشاءالله این آمپول‌ها اثر می‌کند، خب می‌آیند و ده تا آمپول ده میلیون تومانی می‌زنند و بعد هم می‌گویند که کارش تمام است و دیگر بدن قبول نمی‌کند، نمی‌پذیرند.

ابراهیم می‌داند که دوا مؤثر است به شرطی که او اثر دوا را اجازه دهد، جلال‌الدین می‌گوید: «از غذا به کنگبین صفرا فزون» یک همچنین چیزی هست، که می‌گویند آقا سرکه بخور، سکنجبین بخور، کاهو بخور، روغن بادام بخور، روغن کرچک بخور مزاجش

۱. عدة الداعی: ص ۳۷.

۲. بقره: ۳۱.

۳. علق: ۵.

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

روان می‌شود، بعضی از بدن‌ها خدا اجازه نمی‌دهد قبول کنند. همین‌هایی که باعث روانی شکم است می‌خورند، بدتر می‌شوند. یبوست سخت‌تری می‌گیرند. یا می‌گویند برای این که اسهال بند بیاید این دوا را بگویید مصرف کند؛ این بهترین دوی دنیاست. می‌خورد ولی بدتر می‌شود. ابراهیم همه این‌ها را می‌داند، یعنی ما با تکیه بر انبیا و این ۷۰۰ آیه باید به این نتیجه برسیم که بشویم اهل توحید، یعنی به این نتیجه برسیم که «لا مؤثر فی الوجود الا الله» هیچ اثرگذاری در این عالم وجود ندارد مگر پروردگار، هرگز نبی راه به سرمنزله مقصود تا مرحله پیمان نشوی وادی لا راه انبیاء خدا مجسمه توحید بودند، و این توحید خدا می‌داند در زندگی چقدر مؤثر است، اگر این توحید انبیاء در وجود مبارک زینب کبری تجلی نداشت تمام دکترها می‌گویند در بعضی از حوادث فلج شدن، سکت قلبی، قطعی است، در بعضی از حوادث، به خصوص حادثه‌های ناگهانی.

توکل بر خدا عامل استقامت در مقابل مشکلات

من دیروز داشتم بررسی می‌کردم که صدیقه کبری علیها السلام روز وفات پدرش، پیغمبر صلی الله علیه و آله ۱۰۰ درصد سالم بود. سلامت کامل، و دیدم اهل تسنن هم نوشتند بعد از دفن پیغمبر صلی الله علیه و آله سه بار به صورت بی‌خبر و ناگهانی به این خانه هجوم کردند. هجوم نه دم در، سه بار هجوم کردند ریختند در خانه، گفتند: ما مأمور تفتیش هستیم. به ما گزارش دادند: علی در این خانه پول و اسلحه جمع کرده. تمام زندگی را به هم ریختند، لای درها را، پنجره‌ها را، رختخواب‌ها را، زیر فرشی که شش تا پوست بز بود، کردند خراب کردند، خب این هجوم‌های ناگهانی ایجاد اضطراب و غصه شدید برای صدیقه کبری علیها السلام کرد حدود ۴۰، ۵۰ روز بعد به صورتی این بدن در بستر افتاد که نوشتند دیگر طاقت بلند شدن و راه رفتن نداشت. اگر این توحید نبود، در همان هجوم اول دختر پیغمبر علیها السلام یا فلج شده بود یا سکت کرده بود، اگر این توحید در قلب زینب کبری علیها السلام نبود مگر تا غروب روز عاشورا زنده می‌ماند و خود ابی عبدالله علیه السلام در رفت و آمدهایش دائم تا زمان شهادت این مسئله توحید را تذکر می‌داد. مخصوصاً وقتی که می‌خواست برود و دیگر برنگردد، که زینب کبری علیها السلام



برایش قطعی بود این بار ابی عبدالله علیه السلام بر نمی‌گردد به حضرت علیه السلام عرض کرد تکلیف ما بعد از شهادت شما چیست؟ یعنی راهنمایی خواست، ما چه کار باید بکنیم؟ حضرت علیه السلام فقط یک کلمه فرمود، زینب کبری علیه السلام هم تا آخر مسئله را گرفت، که از این جا به کوفه، کوفه به شام، شام به مدینه چه کار باید بکند، فرمود خواهر التوکل علی الله، شما خدا دارید، وابسته به هیچ کس نیستید، تکیه به وجود مقدس او کنید خداوند متعال خیلی از شرها را با نبود ما از شما برطرف می‌کند. یعنی اگر قمر بنی هاشم علیه السلام نیست، اگر علی اکبر علیه السلام نیست، اگر من نیستم، نترسید که چه می‌خواهد پیش آید. اصلاً نترسید، هر چی برایتان پیش آید خیر همان است.

و همه باید این‌گونه باشند. فکرتان را یک مقدار ببرم در محیط وسیع‌تری، اگر توحید در این مملکت حاکم بود یک دانه دزد پیدا می‌شد؟ روز روشن همه چراغ برمی‌داشتند دنبال دزد بگردند دزد پیدا نمی‌شود، دزد برای چه می‌دزدد؟ چون به جای پروردگار تکیه به پول دارد، زناکار چرا زنا می‌کند؟ چون در ارضاء لذت‌هایش به نجاسات تکیه دارد نه به پروردگار. دروغگو چرا دروغ می‌گوید برای اینکه به پروردگار تکیه ندارد بتش دروغ است؛ می‌گوید من از طریق دروغ زندگی‌ام را اداره می‌کنم اگر این دروغ را نداشته باشم زندگی‌ام اداره نمی‌شود.

ادامه تفسیر آیه

برگردم به اول مطلب، در سوره مبارکه احزاب پروردگار عالم از پیغمبر صلی الله علیه و آله تعبیر به «سراج منیر» می‌کند، سراج طبق سوره نبأ یعنی خورشید. چرا می‌گوید منیر، چرا؟ «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» چرا می‌گوید سراج منیر؟ فقط نمی‌گوید سراج، چون این خورشید را که پنهان نکرده، این خورشید را که جای دیگر قرار نداده، این یک خورشیدی است که خودش، نورش، پخش کردن نورش، رساندن نورش،

به هر جا که باید برسد آشکار است، یعنی به راحت‌ترین شکل و به سهل‌ترین شکل این خورشید در اختیار مردم است، با تمام مایه‌های ملکوتی و عرشی که خدا بهش داده چه از نظر جسمی بین مردم باشد، چه نباشد، خودش می‌فرماید: «حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم»^۱ من باشم از نظر بدن بین شما مثل بیست و سه سالی که بود برایتان خیر هستم، خیر با الف و لام هم نیامده حیاتی خیر لکم، یعنی همه خوبی‌ها را برایتان دارم، یعنی به وسیله من ادب می‌شوید، تربیت می‌شوید، امنیت پیدا می‌کنید، آرامش پیدا می‌کنید، عالم می‌شوید، دیندار می‌شود، مؤمن می‌شوید، صابر می‌شوید، متوکل می‌شوید، دنیای آباد پیدا می‌کنید، آخرت آباد پیدا می‌کنید این خیر من، و اما اگر نباشم عمرم تمام شود، و من را ببرند دفن کنند، من چراغ خاموش شدنی نیستم، من همان سراج منیری که بودم زمان حیاتم بعد از مرگم هم سراج منیری‌ام سر جایش است، چون سراج منیری ارتباط به بدنش ندارد، من نور پخش‌کننده نور هستم. چه در زمان حیاتم و چه بعد از اینکه از این دنیا غایب شوم. «حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم» خب این خورشید، این خورشید منیر است.

اولا در پراگندگی لازم است یک مطلب بسیار دقیقی را برایتان بگویم درباره پیغمبر ﷺ تا امام عصر ﷺ به عنوان نور که در جامعه کبیره هم می‌خوانیم: «خلقکم الله انواراً»، این‌ها هم نور هستند هم این نور را هزینه می‌کنند و پخش می‌کنند، این مطلب دقیق هم از قرآن استفاده می‌شود و هم از روایات، آیا جایی که نور است آنچه که تناسب با چشم ما دارد در نور ناپدید است یا پدید است. یعنی ما الآن این‌جا نشستیم این همه چراغ روشن است، نقشه قالی از چشم ما ناپدید است یا پدید است. پدید است داریم می‌بینیم. بله! اگر همه درها را ببندد، پرده‌ها را بکشند، چراغ‌ها را خاموش کنند، حوزه دید ما بسته می‌شود، رنگ را نمی‌بینیم، نقشه را نمی‌بینیم، چهره‌ها را نمی‌بینیم، رنگ لباس‌ها را نمی‌بینیم، افراد را تشخیص نمی‌دهیم، طبیعت نور این است که هنگامی که هست همه چیز در توان حوزه دید ما پیداست. حالا ما خودمان نور نداریم، در همه نورها ما گدا هستیم، همه نورها، یعنی

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۱.



روز گدای خورشید هستیم و شب هم گدای این چراغها هستیم، اما قرآن می‌گوید وجود پیغمبر نور است. نور آفریده شده، سراجا منیرا، در جامعه کبیره می‌خوانیم، همه ۱۴ نفر نور آفریده شدند. در سوره توبه می‌خوانیم اعمال شما از دید الهی پیغمبر و ائمه طاهرین پنهان نیست مواظب زندگی کنید، دل آنها را نرنجانید، می‌بینند تشخیص می‌دهند، نه در سایه نور دیگر در سایه خودشان، خودشان نور هستند، که تشخیص می‌دهند، این بحث نور را من باید یک جا خیلی مفصل و کامل‌تر بگویم.

اهمیت مال حلال

یک سهم امامی بعد از شهادت حضرت عسکری علیه السلام به وسیله کسی در سامره، برای امام زمان علیه السلام فرستاده شد. امام علیه السلام به آن واسطه‌ای که سهم امام را آورده بودند، فرمودند: «من همه این سهم امام را از صاحبش قبول می‌کنم اما این انگشتر را پس بدهید و به میزان قیمت واقعی این انگشتر ایشان از سهم امام، از خمسی که در قرآن است کم گذاشته، به قیمت این انگشتر، یعنی انگشتر باید ۱۰۰۰ تومان باشد که تمام بدهی‌اش را پر کند ولی این انگشتر ۱۰۰ تومان قیمتش است، ۹۰۰ تومان بدهی‌اش می‌ماند و حضرت بهش فرمود این انگشتر را بهش بدهید.» می‌گوید: من آمدم. شیعه واقعی از این برخوردها و حرفها اصلا تعجب نمی‌کند. چون شیعه، عالم شیعه را با معرفت می‌داند. امام نور است و در پرتو نور خودش سره از ناسره، خالص را از ناخالص، مؤمن را از غیر مؤمن خیلی خوب تشخیص می‌دهد. مثل ما که الان زیر این نور گل قالی و اندازه قالی و بافت قالی را تشخیص می‌دهیم. البته ما با گدایی از نور و او نه، او خودش نور است، گفت انگشتر را آورد، شکستند، دیدند بیشتر جنس این انگشتر چند گرم آهن و مس است، یک آب طلای خیلی اندک رویش کشیدند زیرش قلابی است ظاهرش قشنگ است، گفت دادند به زرگر این جنس‌های قاطی را کنار گذاشت و به وزن خودش انگشتر را درست کرد گفتم حالا بردارم ببرم خدمت حضرت و بگویم که این بدهی که بنده خدا دارد گردنش نماز قیامت به مشکل بخورد، آوردم سامره، تقدیم کردم فرمودند قبول است، می‌بینم تشخیص



اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

می‌دهم، یک سهم امام زیادی را یک نفر خودش اجازه گرفته به محضر مبارکشان همان اوایل کار، بعد از شهادت امام عسکری علیه السلام ببرد بدهد، تمام سهم امامش را پول کرد و آورد حضرت فرمودند در یک ملک با عموزاده‌هایت شریک هستی ۴۰۰ درهم حق آنها را نگه داشتی و ندادی، کل سهم امامت را نمی‌خواهم، تو آدم درستی نیستی. من سهم امام از آدم‌های نادرست قبول نمی‌کنم. آن درست‌هایش را هم قبول نمی‌کنم چون خودت آدم بدی هستی، برای چه حق مردم را حبس کردی؟ برای چه حق مردم را به مردم نمی‌دهی؟ می‌گویند من تنم لرزید چون کسی از کارم خبر نداشت. بفهم! خبردارانی در عالم هستند که همه خبرها پیششان است. گفت: آدم رفتیم حساب مالم را کردم خودم که نمی‌دانستم چقدر حق را نگه داشتیم، برایم ثابت شد که ۴۰۰ درهم حق آنها در مال من است. همه را پس دادم دوباره بلند شدم راه افتادم رفتم سامره فرمود حالا قابل قبول است. توحید آدم را تصفیه می‌کند، توحید ترمز انسان است، توحید ایمان است، توحید دنیای آباد و قیامت آباد است، من همه این مقدمات را برای این گفتم که در یک کلمه بگوییم صاحب امروز وجود مبارک زینب کبری علیها السلام توحید خالص است، قاطی نداشت، و به خاطر توحید خالص بودنش بود که سر بازار کوفه وسط‌های سخنرانی‌اش امام معصوم زین العابدین علیه السلام فرمود: عمه جان من امام، خدا را شکر می‌کنم که علمت را از معلم نگرفتی علم تو مستقیم از علم خدا گرفته شده این منفعت توحید است، یعنی توحید زینب کبری را ساخت، توحید یک چنین عنصری را در عالم به وجود آورد.

خدایا! به آبروی زینب کبری آن توحیدی که به انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام و زینب کبری علیها السلام عنایت کردی در وجود ما هم طلوع بدار.

خدایا! توحید را به ما بفهمان.

خدایا! توحید را به ما بچشان.

خدایا! توحید را به زن و بچه‌های ما هم بچشان.

به نسل ما هم بچشان.

قیامت ما را اهل توحید وارد محشر کن.



جلسه سوم

نسبت انسان و گناه

عوامل انجام گناه از دیدگاه قرآن

روز شروع مجلس یکی از آیات سوره مبارکه زمر در رابطه با گناه گناه کار و برخورد پروردگار با گناه کار مطرح شد. البته با توجه به مقدماتی که در این زمینه گفته شد به متن آیه نرسیدیم و متن خوانده نشد؛ بسیار آیه قابل توجهی است. لازم است که اهل ایمان، این آیه و حقایق این آیه را بدانند، چون آیه شریفه جنبه درمان کنندگی دارد، علتش هم این است که در آیات قرآن و در روایات، آدم گناه کار، آدم خطا کار، حالا یا آن کسی که به عمد گناه می کند، یا آن کسی که به قول قرآن مجید به جهل گناه می کند، یعنی در هنگام گناه توجهی ندارد این کاری که دارد می کند گناه است، عمدی یا غیر عمدی، هر دویشان بیمار شناخته شده اند. چون انسانی که گناه می کند یا انحراف فکری دارد یا به قول آیات سوره بقره اختلال روانی دارد. و یا به خاطر ضعفی که کرارا نشان داده هوای نفس بر او مسلط شده است. من بیشتر از این دیگر از قرآن خبر ندارم همین سه مورد است که در آیات قرآن کریم مطرح است. که عالم گناه گاهی بد فکر کردن است. این بد فکر کردن در سوره مبارکه کهف بیان شده: ﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يُحْسَبُونَ أَنَّهمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^۱ کار بد می کنند اما فکر می کنند دارند کار خوب می کنند؛ این انحراف فکری. در سوره مبارکه بقره می فرماید: ﴿كَمَا يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ﴾^۲

۱. کهف: ۱۰۴.

۲. بقره: ۲۷۵.

گناهکار روانش، به وسیله شیطان دست کاری شده، چه طوری دست کاری شده. قرآن برایش بیان می کند.

اصرار بر گناه روان آدمی را مختل می کند

در سوره مبارکه یوسف که حضرت یعقوب علیه السلام بعد از این که بچه ها آمدند و گفتند: بچه ها را گرگ پاره کرد، و این هم پیراهن خونی اش است، ایشان در جواب بچه ها فرمودند **﴿بَل سَوَّاتُ لَكُمْ أَنْفُسِكُمْ﴾**^۱ شما دچار تسویل نفسی شدید. یعنی روانی. اگر بخواهم تسویل را روشن تر معنا کنم این است که در اختلال روانی انسان ها یک کارهای عجیب و غریبی می کنند، اختلال روانی نه به معنای دیوانگی، یعنی جهت گیری های روانی یک جهت گیری های غلطی است. مثلاً کسی می داند که در این سوراخ مار و عقرب لانه دارد آن طرف خیابان هم دواخانه است، می گوید: یک دست بکنم در این لانه مار و عقرب اگر گزیده شدم دواخانه نزدیک است می روم و دوی ضد زهر را می گیرم. این را می گویند خود گول زدن، حالا دست کردی در لانه مار و مار هم زد و به دواخانه نرسیدی و مردی. دیگر چه جبرانی می توانی بکنی؟! گفت شماها دچار تسویل شدید، حالا هر بلایی که سر بچه من در آوردید بعد به خودتان گفتید ما کار بدی کردیم ولی بالأخره در توبه که باز است، می رویم و توبه می کنیم، این تسویل است. در توبه باز است این به این شرط خوب است که آدم لحظه مرگش را علم داشته باشد. فرصت برای توبه داشته باشد، و بعد بتواند آن توبه خالصی که قرآن در سوره تحریم مطرح کرده انجام دهد. **﴿تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾**^۲ نصوح یعنی یک توبه جدی، یک توبه قطعی، یک توبه حتمی، یک توبه ای که من این توبه را نشکنم و دوباره نرم وارد گناه شوم. چه می دانی که به این توبه می رسی یا نه. نباید گول این جهت گیری غلط درونت را بخوری. حالا بر فرض هم که بعد از این ۳۰ تا ۴۰ سال دیگر بمانی، از کجا می دانی که موفق به توبه می شوی. چون در قرآن مجید در سوره توبه

۱. یوسف: ۸۳.

۲. تحریم: ۸.



آمده که اول باید من رو به بندهام بکنم که او بتواند رو به توبه بکند. حالا اگر خدا به انسان رو نکرد، علت روی نکردنش هم این است که گناه وقتی متراکم شود، انسان از چشم محبت خدا می‌افتد. وقتی افتاد، انگار نه انگار که یک همچنین انسانی در دستگاه پروردگار وجود دارد، یعنی انگار می‌کند که یک موجود بی‌گانه غایب غیر قابل دیدن است، یعنی تکرار گناه در طول سالیان دراز آدم را پوچ می‌کند، هیچ می‌کند.

گناه کارانی که به پرونده‌شان رسیدگی نمی‌شود

شما یا در سوره مریم یا در سوره کهف، یکی از این دو تا سوره این آیه را ببینید که یک عده‌ای وارد قیامت می‌شوند ﴿فَلَا نُفِیْرُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وِزْرًا﴾^۱ ما در مقام سنجش عمل آنها بر نمی‌آییم، چون خیلی پوچ هستند. دیگر دادگاه و حسابرسی و پرونده ندارند. همین از قبر که درآمدند یک سر باید بروند جهنم، پوچ هستند، ولی یک عده‌ای پرونده‌شان رسیدگی می‌شود. یک روزنه‌هایی در آن پرونده به طرف رحمت پروردگار، به طرف شفاعت شفیعیان هست، در هر صورت گناه چه عمدی صورت بگیرد و چه غیر عمدی صورت بگیرد، چه این که عامل گناه اختلال روانی باشد یا بدفکری باشد یا جهل باشد، کلا گناه کار به عنوان بیمار در قرآن مجید مطرح است. بعثت ۱۲۴ هزار پیغمبر هم به عنوان طبیبان الهی برای معالجه این بیماران بوده، خیلی‌ها هم واقعا آمادگی نشان دادند به انبیاء و معالجه شدند، خوب شدند، ما کسانی را در این قرآن مجید می‌بینیم که پروردگار عالم وقتی وضع حالشان را شرح می‌دهد و بعدا این‌ها در عین اینکه در کفر و در شرک و در گناه غوطه‌ور بودند، ولی تبدیل به یک انسان‌های والای بزرگواری شدند.

توبه واقعی مرد هندو

در کتاب شریف اصول کافی، جلد اول عربی‌اش آخرهای کتاب، آخرهای جلد اول، یعنی حدود ۱۴-۱۵ صفحه مانده که تمام شود یک روایت مفصلی را مرحوم کلینی نقل می‌کند:

۱. کهف: ۱۰۵.

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

که یک شخص هندی با ۴۰ نفر این‌ها کارگردانان امور قضاوت و داوری و تعلیم مردم در آن شهر هند بودند، چهل نفر. این‌ها وارد به تورات بودند، وارد به انجیل بودند، وارد به زبور و در روایت دارد صحف ابراهیم. مثل اینکه تا آن وقت‌ها کتابی که به حضرت ابراهیم نازل شده بوده در دسترس بوده اما الآن فقط اسمش در قرآن است. از خود کتاب خبری نیست. این ۴۰ نفر اهل مطالعه بودند، اهل علم بودند، آدم‌های با ادبی بودند و نزاع‌های مردم را حل می‌کردند، مسائل حلال و حرام مردم را در رابطه با دین خودشان بیان می‌کردند، در این چهار تا کتاب که مطالعه می‌کردند در انجیل و در تورات و در زبور و در صحف، نشانه‌هایی از وجود مبارک رسول خدا ﷺ می‌دیدند، اما نمی‌شناختند و نمی‌دانستند هم که آیا مردی که در این چهار کتاب مطرح است به دنیا آمده؟ مبعوث به رسالت شده؟ یا به دنیا نیامده. چون هند تا مکه و مدینه خیلی دور بود. خبر هم نمی‌رسید معمولاً. مگر اینکه مثلاً از مدینه پیکی بلند شود برود تا اعماق شبهه قاره هند آن هم به چه تعدادی می‌توانستند خبر را برسانند؟ این ۴۰ نفر از بین خودشان یکی را وکیل کردند که این بلند شود بیاید این طرف و خبر بگیرد ببیند آن کسی که اوصافش، ویژگی‌هایش در این کتاب‌های آسمانی بیان شده به دنیا آمده، نیامده، مبعوث به رسالت شده، نشده، ۱۲ هزار دینار پول آن زمان هم با خودش برداشت چون سفر هم طولانی بود. از هند می‌آید وارد شهر کابل می‌شود، قبل از اینکه بیاید کابل در راه به یک مشت دزد برمی‌خورد. _جاده‌های آن زمان که حالا یا شنیدید یا دیدید ناامن بوده حتی جاده‌های ایران، آنهایی که سن بالاتری دارند می‌دانند جاده قدیم مشهد، یک محلی داشت به نام دهنه زیدر، آنجا ترکمن‌ها از مناطق گنبد کاووس گرگان می‌آمدند کمین می‌کردند و جلوی زوار را می‌گرفتند پول‌هایشان را می‌بردند، پارچه‌هایشان را می‌بردند، جنس‌هایشان را می‌بردند، اگر زوارها هم در مقابل این‌ها ایستادگی می‌کردند، می‌کشتند آنها را، زن را، مرد را، بچه را، آن وقت‌ها هم خیلی مردم، مردم خوش‌فکری نبودند. بعد پول کم بوده، غارتگر در جاده‌ها زیاد بوده، _ او به این دزدها می‌خورد و یک کتک خیلی سختی هم بهش می‌زنند، یعنی تمام بدنش را مجروح می‌کنند و در آخر رهایش می‌کنند، می‌آید کابل، کابل



افغانستان. که آن وقت این شهر برای خراسان بزرگ بود. وقتی می آید کابل، می آید پیش امیر کابل، البته می آورند چون شرح حالش را به امیر کابل می رساند، امیر کابل می گوید بیاوریدش، می رود و می گوید من اهل هند هستم و برای تحقیق درباره پیغمبر اسلام آمدم، امیر کابل هم آخوندهای کابل را جمع می کند و می گوید که با این مرد صحبت کنید، گفتگو کنید، مباحثه کنید، ببینید چه می خواهد، دنبال چه می گردد راهنمایی اش کنید. آخوندهای کابل به او می گویند که خب حرفت چیست؟ می گوید ما در ۴ کتاب آسمانی گذشته تورات و انجیل و زبور و صحف ابراهیم، خواندیم که شخصی به این نام از جانب پروردگار عالم مبعوث به رسالت می شود، من آمدم تحقیق کنم بینم ایشان مبعوث شده یا نشده، می گویند: شده. می گوید: کجاست؟ می گویند خیلی وقت است از دنیا رفته است حدود ۲۰۰ سال است. ۲ قرن است، بعد سؤال می کند که جانشینش کیست؟ آخوندهای کابل می گویند: جانشینش ابوبکر است. ایشان می گوید: ابوبکر کنیه است اسم به قول ما شناسنامه ای جانشین چیست؟ می گویند: عبدالله بن عثمان، عبدالله اسم ابوبکر بوده پدرش هم مثل اینکه ملقب به عثمان بوده. می گوید: نه آن پیغمبری که ما به دنبالش هستیم این نیست. می گویند چرا؟ می گویند آن پیغمبری که ما در کتابها خواندیم جانشین واقعی اش پسرعمویش، دامادش، و پدر بچه هایش، پدر نسلش. _اغلب آخوندهای اهل تسنن اخلاقشان این است چون من با آنها برخورد زیاد داشتم. _ به امیر کابل می گویند این آدم تا الآن که با ما بحث کرد چون هندوها بت پرست بودند، گفتند: این آدم مشرک بوده و حالا کافر شده چون ابوبکر را به جانشینی قبول نکرده کافر است و واجب القتل. و ما در آن ناحیه کشته خیلی دادیم تا حالا، از قدیمی ترین زمان تا الان. ایشان می گوید من خودم در هند که بودم دارای دین بودم، آمدم به جستجوی دین بهتر، حالا که دین بهتری را پیدا نکردم این دین را نمی خواهم. برای چه مارک به من می زنید، و تهمت می زنید و می خواهید من را مورد شکنجه و زجر و کشتن قرار دهید، آقا ما گذشت کردیم ما این دینی که دنبالش هستیم نمی خواهیم. _ببینید برخوردهای نامناسب، اخلاقهای نامناسب، حرفهای نامناسب، یا دین دار را بی دین می کند و یا بی دین را نمی گذارد دین دار

شود. خیلی ما باید مواظب زندگی کنیم، خیلی مخصوصا در خانه، مخصوصا با بچه‌هایمان که خدایی نکرده آنها که به عنوان مسجدی، به عنوان متدین، به عنوان پای منبر برو، ما را می‌شناسند. رفتار ما، اخلاق ما، گفتار ما، افکار ما در ذهنشان برعکس آن چیزی نشود که از ما تصور دارند، این ضرر دارد، خطر دارد. _ امیر کابل گفت کاری به کارش نداشته باشید، آقا اگر می‌خواهی برو! می‌خواهی برگردی هند و می‌خواهی جای دیگری بروی برو. ولی به نظر من اگر جنابعالی به شهر بلخ بروی آنجا شاید آرامشی پیدا کنی. بلند می‌شود می‌آید بلخ، پیش امیر بلخ می‌گوید: من دنبال یک همچنین شخصی می‌گردم، آخوندهای بلخ هم همان حرف‌ها را می‌زنند امیر بلخ حالا اصول کافی نقل می‌کند _ نمی‌دانم در باطن شیعه بوده یا آدم آرامی بوده، _ علاقه‌مند به شیعه بوده می‌فرستد دنبال یک نفر، می‌گوید صبر کن با این آخوندهای ما که بحث کردی این یک نفر هم بیاید با او هم صحبت کن. می‌فرستند دنبال او هم می‌آید، این مرد هندی می‌گوید که من دنبال یک همچنین شخصی می‌گردم که در این چهار کتاب آسمانی ویژگی‌هایش را دیدیم، اوصافش را دیدیم. ایشان می‌گوید بله درست می‌گویی، او پیغمبر اسلام است. مبعوث به رسالت شد و از دنیا رفت. الآن دو قرن است. می‌گوید: جانشینش کی بود؟ می‌گوید: جانشینش اسمش علی بود. لقب امیرالمؤمنین داشت، شوهر دخترش فاطمه زهرا بود، و پدر دو فرزندش حسن و حسین. می‌گوید: همین است. همین است و من آرام شدم، حالا کجا بروم؟ به او می‌گوید حالا اگر می‌خواهی بروی، کجا بروی را من بهت می‌گویم. به او می‌گوید: که او جانشینش علی بوده. مرد هندی می‌گوید: این جانشینی به علی ختم نمی‌شود، این جانشینی برحق جریان دارد در قومش. می‌گوید بله جریان هم دارد، الآن شما اگر بخوای این جانشین برحق را در این کره زمین ببینی باید بروی سامرا. از بلخ حرکت می‌کند می‌آید بغداد و از بغداد می‌رود سامره و آنجا خدمت وجود مبارک امام عسکری علیه السلام می‌رسد و یک شیعه ناب خالصی می‌شود. بعد به حضرت علیه السلام می‌گوید یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من ثروت خوبی دارم، ببینید این دیگر آدم خالصی است، یک آدم شیعه نباید دل‌بند و پایبند به پول باشد که حالا ۱۰ روز دیگر، ۱۵ روز دیگر که اول فروردین باید حساب مالش را کند، نکند و بعد هم در دلش یک چیزهای



دیگر خدایی نکرده بگذرد، که من برای چه این پول را بدهم. برای چه این پول را بپردازم. به کی بپردازم. مگه چراغی که به خانه رواست باید به مسجد داد. و یک توجیهاتی که خلاصه بر ضد آیه قرآن که حقی برای پیغمبر ﷺ و اهل بیت  گذاشته و الآن همه خرج حوزه‌های علمیه می‌شود و کارهای عظیمی در دنیا به وسیله این حوزه‌ها دارد اتفاق می‌افتد و یک موج بسیار بسیار مهمی از فرهنگ اهل بیت دارد دنیا را می‌گیرد. این آدم حالا ۲ میلیون بدهکار است، می‌گوید برای چه بدهم. حداقل بلند شو تا قم برو یک ساعت راه است بپرس که این پول‌ها تبدیل به چه اموری می‌شود. تبدیل به چه کارهایی شده، چه کار دارند می‌کنند، چه کتاب‌های مهمی را به ۴۰، ۵۰ زبان تا حالا ترجمه کردند حتی تا توی خانه ملکه انگلیس هم این کتاب‌ها را راه انداختند. که من نامه پسر ملکه انگلیس را قم خودم دیدم عین نامه‌اش را که تشکر کرده بود از اینکه یک همچنین کتابی را درباره اسلام برای ما فرستادید، یعنی قم دارد یک کاری می‌کند که تا توی درباره‌ها هم دارد راه پیدا می‌کند. من ضرر می‌کنم که این چندرغاز پول را نمی‌دهم، وگرنه با یک گوشه پول من چه کار می‌توانند بکنند. خرج‌های میلیاردی برای فرهنگ اهل بیت هست حالا من دو میلیون هم بدهم یا دو میلیون هم ندهم، اگر بدهم چقدر کار می‌کند و اگر ندهم چه کاری لنگ می‌ماند؟ مرد هندی گفت: یابن رسول الله من تمام حقوق مالی‌ام را باید حساب کنم از وقتی که هندو بودم و دستم به پول رسیده تا الآن، حضرت فرمودند شما که تازه وارد شیعه شدن شدی و گرایش به دین واقعی خدا پیدا کردی از طرف ما باید چشم روشنی بهت داده شود، ما کل پول‌هایی که باید به ما بدهی به خودت بخشیدیم برای خودت، این همان خلوصی است که خدا می‌گوید، اگر بنا باشد گناه کار توبه کند اگر بنا باشد گناه کار از فرهنگ گناه برگردد، این شکل باید برگردد، خب گناه یا علتش جهل است، نمی‌دانسته که این‌ها گناه است حالا فهمیده، توبه دارد، یعنی علاج دارد، یعنی گناه کار بیمار است، یا علتش هوای نفس است یعنی خواسته‌های نامشروع و یا علتش اختلال روانی است، حالا یک مطلب بسیار مهمی که در این زمینه باید گفته شود و شما عزیزان، بزرگواران، اهل دین به آن توجه باید کنید، این است که آیا بافت وجود ما این‌هایی که من عرض می‌کنم،

همش از قرآن است یعنی من امروز خیلی مسائل را با تکیه بر قرآن گفتم یکی هم این است، آیا بافت وجود ما بر گناه سرشته شده؟ یعنی نمی‌توانیم گناه نکنیم یا ناچاریم گناه کنیم قرآن مجید چه می‌گوید.

بافت و ذات انسان الهی است

بافت ما را قرآن چه می‌گوید؟ آیا بافت بر گناه است که ما چاره‌ای نداریم از اشتباه کردن، خطا کردن، خود را در آغوش گناه رها کردن، در عین اینکه چاره‌ای نداریم خدا برای ما جاده توبه را ترسیم کرده؟ یا نه ما می‌توانیم گناه نکنیم در عین اینکه آزادانه می‌توانیم گناه کنیم. ربطی به بافت ما ندارد. گناه می‌کنیم می‌توانیم هم گناه کنیم اما ارتباط به بافت ما ندارد، یعنی بافت ما بافتی نیست که ما را به طرف گناه هل دهد. ولی می‌توانیم گناه کنیم و می‌توانیم هم گناه نکنیم. حالا بافت را از قرآن مجید ببینید سوره مبارکه روم آیه سی‌ام خدا بافت همه انسان‌ها را یک دانه بافت می‌داند، یک جور، حتی فرعون‌ها را همه اصلاً بافت، ﴿فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾^۱ ما بافت انسان را بر جهت‌گیری به طرف خدا قرار دادیم. آیه روشن است. فطرت الله بافت به طرف پروردگار است. یعنی روی وجود انسان به جانب خداوند است. «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ» من یک نفر را خلاف این بافت خلق نمی‌کنم. «ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ» این روش استوار من در آفریدن انسان‌هاست. «وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» اما بیشتر مردم به این بافت توجه ندارند دچار دروغ می‌شوند. می‌گویند خدا خواسته که ما گناه کنیم. خدا بافت ما را این‌طور قرار داده من کی خواستم شما گناه کنید؟ من خودم می‌گویم گناه نکنید بعد خودم می‌خواهم که گناه بکنید؟ این که «کوسه و ریش پهن است.» این که در یک نقطه هم حق است و هم باطل است. ﴿وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ﴾^۲ من راضی به گناه نیستم اما بعد بافتتان را یک جوری می‌سازم که

۱. روم: ۳۰.

۲. زمر: ۷.



میل به گناه داشته باشید؟ بافت پاک است، پس چرا گناه می‌کنید. قرآن در آیه دیگری می‌گوید انتخاب خودتان است، خودتان گناه را انتخاب کردید. ﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾^۱ نه اینکه بافت من شما را به گناه می‌کشد انتخاب خودتان است؛ دست خودتان است. یعنی هم می‌توانید گناه کنید به اختیار خودتان، هم می‌توانید گناه نکنید. حالا اگر دچار گناه شدید چه کار باید بکنید. آیه شریفه سوره زمر راهنمایی می‌کند من انشالله اگر فردا عمری خدا بدهد، توفیق بدهد، زنده بمانم یک روایت بسیار مهم دو کلمه‌ای و دو تا آیه قرآن یا سه تا آیه قرآن هم باید برایتان بخوانم که کاملاً این بافت وجود ما روشن شود انشالله.

پیامبر بر غربت اهل بیت علیهم‌السلام گریه می‌کند

روز شنبه در این کتاب‌های ما آمده که متعلق به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عظیم الشان اسلام است. که زیارت امروز مخصوص به پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که همین اوایل مفاتیح هم نوشته زیارت پیغمبر در روز شنبه. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک روز می‌آیند در خانه صدیقه کبری علیها‌السلام در می‌زنند حضرت صدیقه علیها‌السلام در را باز می‌کنند، این که می‌گویم در می‌زنند نه اینکه کلون در را زدند یا چفت در را زدند. در زدن ایشان با سلام کردنشان از بیرون خانه بود که می‌ایستادند در جلوی در «السلام علیکم یا اهل بیت الرسالة» صدایشان که بلند می‌شد می‌فهمیدند که پیغمبر آمده، در خانه را باز کردند، پیغمبر فرمود فاطمه جان نهار چی دارید؟ عرض کرد یک مقدار روغن و آرد همان را می‌خواهم درست کنم. می‌خواهم حلوا درست کنم. فرمودند: خوب است من می‌آیم پیشت. آمدند، حضرت زهرا علیها‌السلام می‌فرماید: وقتی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نشست، من و امیرالمؤمنین و حسن و حسین هم روبرویش نشستیم، آن روز یک جور دیگر به ما نگاه کرد، انگار چهره ما ۴ تا را برانداز کرد، بعد بلند شد آمد گوشه اتاق دو رکعت نماز خواند و شروع کرد زار زار گریه کردن. عظمتشان هم مانع از این است

۱. نساء: ۷۹.

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

که ما پرسیم که چه شده. ولی حسینم که ۳، ۴ سالش بود از جا بلند شد آمد پشت شانه راست پیغمبر ﷺ ایستاد او هم شروع کرد گریه کردن، در روایاتمان است من خودم هم دیدم جزو شنیده‌هایم نیست، اهل تسنن هم نقل می‌کنند، ما هم نقل می‌کنیم که پیغمبر در این ۱۰ سال مدینه تنها چیزی را که طاقت نمی‌آورد گریه ابی عبدالله ﷺ بود. اما تحمل همه حوادث را داشت، رویش را برگرداند و حسین را بغل گرفت و آورد این طرف و نشاند روی زانویش، حسین جان چرا گریه می‌کنی، گفت به گریه شما گریه می‌کنم. شما چرا گریه می‌کنید؟ فرمود امروز داشتیم همه‌تان را ارزیابی می‌کردم دیدم بعد از مرگ من همه را پخش و پلا می‌کنند، همه‌تان را به این شهر و آن شهر می‌اندازند، نمی‌گذارند یک لحظه آرام باشید، راحت باشید، حسین! من داشتم نگاه می‌کردم چیزی از مرگ من هنوز نگذشته صدای ناله مادران بین در و دیوار و بعد از مدتی فرق پدرتان در محراب مسجد می‌شکافتند. بعد از مدتی به بدن حسن برادرت در کنار حرم من جسارت می‌کنند مصیبت مادرت، مصیبت پدرت، مصیبت برادرت یک طرف، حسین من! لا یوم کیومک، یا ابا عبدالله هیچ روزی مانند روز تو نخواهد بود.



جلسہ چہارم

توبہ گناہ کار و رحمت خدا

مقدمه

محور سخن یکی از آیات سوره مبارکه زمر است، که در رابطه با این آیه با لطف خداوند مقدمات و مطالب با ارزشی را از خود قرآن و روایات از جلسات گذشته شنیدید، من متن آیه را برایتان می‌خوانم و دنباله مطالب روز گذشته را که وعده دادم ادامه می‌دهم.

نجات انسان از ناامیدی گناه

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ﴾^۱ کلمه اسراف در اینجا به معنای زیاده‌روی در خطا و گناه و اشتباه است، به عبارت فارسی خطاب به کسانی است که تبدیل به گناه‌کار حرفه‌ای شدند، شغل‌شان شده گناه. رحمت پروردگار این‌قدر وسیع و فراگیر است که این نوع گناه‌کاران را می‌فرماید: «عبادی» بندگانم، یعنی چون هنوز فرصت دارند، نمرند، جای توبه دارند، پروردگار رابطه‌اش را با این‌ها قطع نکرده. چون اگر قطع کرده بود، نمی‌گفت عبادی. بندگانم، یای عبادی همانی است که به بیت هم در سوره بقره وصل شده، که می‌فرماید به ابراهیم و اسماعیل دستور دادم «ان طهرا بیتی»، خانه‌ام را، که اینجا می‌فرمایند: اضافه شدن بیت به این حرف یای متکلم اضافه تشریفی است. وگرنه همه عالم ملک خداست. «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، این که یک خانه چهاردیواری را



می‌گوید «بیتی» معنی‌اش این نیست که من همین یک ملک را دارم این از باب ایجاد شرافت برای کعبه است که به خودش نسبت داده. اینجا هم که می‌فرماید یا عبادی یعنی من هنوز رابطه‌ام با شما مردم اسراف‌کار در گناه و عمل خلاف قطع نشده، نبریده، یعنی هنوز شما را بندگانم می‌دانم. برای خودم می‌دانم، علت قطع نشدنش هم همان فرصت است که برای توبه در اختیارش است. این بخش اول آیه. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا» اما در بخش دوم، برای اینکه گناه‌کاران را از سیاهی ناامیدی درآورد و از چاه ناامیدی نجات دهد، چون پروردگار عالم از این حال ناامیدی بسیار نفرت دارد. یعنی اگر بنده‌ای نسبت به پروردگار حال ناامیدی داشته باشد، یعنی پیش خودش، در دل خودش، در باطن خودش بگوید: خدا دیگر کاری به کار من ندارد، من را قبول ندارد، من را نمی‌بخشد، از من راضی نمی‌شود، در بهشت را به روی من باز نمی‌کند، که خود این حالت شیطانی ناامیدی، یک زیان دیگر هم دارد. زیانش هم این است که ناامید اگر این ناامیدی را باور کند دیگر از هیچ گناهی دست برنمی‌دارد. همان ضرب المثلی که در قدیم همه شنیدیم آب از سر من گذشت، چه یک نی چه صد نی. بخش دوم آیه می‌خواهد این حالت شیطانی منفی را از گناه‌کار بردارد، زدوده کند، پاک کند، نابود کند، که گناه‌کار دیگر در گناهش اصراری نکند و به غلط نگوید آب از سر من گذشته. چون آیه شریفه در بخش دومش می‌خواهد بگوید آب از سر هیچ کس نگذشته. اگر دلتان بخواهد توبه کنید فعلا هلاک نشدید، درها به رویتان بسته نشده، عمق قسمت دوم آیه این است.

لوح متبرک

حالا من یک روایت خیلی مهمی را برایتان بگویم که گاهی این آیات قرآن و روایات واقعا انسان را نسبت به خدا به شگفتی وامی‌دارد، واقعا آدم شگفت‌زده و متعجب می‌شود که چه خبر است در این پیشگاه و در این حریم! روایت این است؛ بسیار روایت مهمی است. در کتاب‌های معتبر و با ارزش‌مان هم نقل شده که یک روزی در شهر مرو که حضرت رضا علیه السلام دو سال آنجا مقیم بودند، ایشان اصلا در شهر خراسان نبودند. در حال عبور از



این شهری که الان دفن هستند زهر بهشان داده شد، یعنی منزلشان شهر خراسان نبوده. آن ۲ سال در مرو زندگی می کردند. در عبور این طوری شدند.

جابر بن عبدالله انصاری قسم می خورد می گوید: من یک روزی بلند شدم آمدم منزل حضرت صدیقه کبری علیها السلام این روایت در اواخر جلد اول اصول کافی است، این روایت جابر، خیلی روایت مهمی است. می گوید من آمدم منزل صدیقه کبری علیها السلام هدفم هم این بود که حالا از پشت پرده، چون صدیقه کبری با غریبه ها، با بیگانه ها، با نامحرم ها رودرو قرار نمی گرفتند، اگر خانم ها می آمدند دیدنشان خب طبیعی روبرویشان می نشستند، اگر آقایانی مثل سلمان، ابوذر، مقداد می خواستند به محضر عرشی و ملکوتی شان برسند، یک پرده بود که آن پرده را می انداختند. این ها پشت پرده می نشستند و حضرت هم آن طرف پرده. گفت علت رفتن من این بود که تازه حضرت ابی عبدالله علیه السلام متولد شده بود من گفتم خودم بروم با زبان خودم ولادت ابی عبدالله علیه السلام را تبریک بگویم، که خود این نشان می دهد در خانواده تان اگر خانمی بچه به دنیا آورد، بروید برای تبریک گفتن، هدیه ببرید، چشم روشنی ببرید. یعنی خداوند می فرماید: «بندگان من را که خوشحال می کنید من را خوشحال می کنید» این در روایات است: که «هر کسی بنده من را به هر شکلی خوشحال کند، به صورت مثبت من را خوشحال کرده» و این خیلی هم در پرونده آدم مؤثر است.

راه های جلب محبت خدا و آمرزش گناهان

حالا روایت جابر بماند من یک وقت یک کتاب خیلی کهنه ای یک نفر به من هدیه داد که نویسنده این کتاب در قرن هفتم در نیشابور زندگی می کرده است. این روایت را من در این کتاب دیدم. معمولا کتاب های قدیمی گوهرهای نابی در آن است. چون کهنه است. گاهی خطی است، سراغش نمی روند. ولی یک تعدادی مثل ماها هستند که به این کتاب های خیلی قدیمی علاقه دارند و مخصوصا کتاب های خطی، من خودم خیلی کتاب خطی دیدم به خط شیخ بهائی، به خط علامه حلی، به خط مرحوم مجلسی، این ها را من خودم با چشم خودم دیدم، به خط بزرگان مان. همین مفاتیح را که می خواستم انشاء فارسی اش را عوض

کنم، دعاهایش را ترجمه کنم و کتاب را به روز دریاورم بدون اینکه به ترکیب کار مرحوم آقا شیخ عباس قمی رحمته الله دست بخورد، پی جویی کردم دیدم آن مفاتیح اولی که خود آقا شیخ عباس نوشته قم پیش یکی از اقوام دورش است. عین خط خودش، در آن کتاب‌های خطی مطالب ناب زیاد است. در این کتاب قرن هفتم دیدم که یک جنازه‌ای را آوردند کنار مسجد پیغمبر که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نماز بخواند، علتش را نوشتند پیغمبر نماز خواندن را نپذیرفتند. حالا چه بوده چه شده که رحمت للعالمین امتناع از نماز داشته؟ فرمودند من مثلا حالا حال ندارم، خودتان نمازش را بخوانید ببرید دفنش بکنید، می‌گویم یک چیزهایی آدم از خدا می‌بیند و می‌فهمد شگفت دارد. این چیزها آدم را غرق در تعجب می‌کند، جبرئیل نازل شد گفت آقا پروردگار می‌فرماید نماز این میت را بخوان، آن گیری که دارد که تو هم می‌دانی باعث شده که نمازش را نخوانی، دیشب من این گیرش را رد کردم، چه شده رد کردم، دیشب باران شدیدی مدینه می‌آمد، نمی‌دانم دیدید باران‌های مدینه را، یعنی پنج دقیقه تمام شهر را آب می‌گیرد، آن وقت‌ها هم که آسفالت نبود، خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیام داد به وسیله جبرئیل که یک کسی یک گرفتاری خانوادگی داشته حالا پول نداشته، نان نداشته، گوشت نداشته، همه هم در خانه‌ها بودند و بیرون نمی‌آمدند و اگر کسی می‌خواست در این محله‌های مدینه راه برود تا زانو در گل و لجن می‌رفت، این بنده من دیشب بلند شد پاهایش را بالا زده خودش را زده به گل‌ها و این باران‌ها، رفته و مشکل آن بنده مؤمن من را حل کرده. حالا نمی‌شود خودش مشکل‌دار بماند و تو نمازش را نخوانی. نمازش را بخوان. این جور روایات هم به ما می‌گوید از هیچ کار خیری روی نگردان، ولو کم باشد، یک وقت می‌بینید کنار پنجره خانه آدم یک دو تا گنجشک نر و ماده لانه گذاشتند، این‌ها را آب و دانه دهید خود این آب و دانه دادن و رعایت کردن و پذیرایی کردن از این‌ها باعث آمرزش گناه است.

روزنه‌های برکت در زندگی

یک روایت دیگر برایتان بخوانم، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «تمام کشاورزهای امت من دیندارانشان، این‌ها وقتی که می‌کارند، یا باغ دارند، از زمانی که این دانه‌های کاشته شده



سر درمی آورند و درخت‌های باغ‌هایشان شروع می‌کند به سبز شدن، تا آخر پاییز، که کشت و درو می‌کنند باغ‌ها را هم میوه‌هایش را می‌چینند و دیگر کشاورز کاری حالا حالاها به زمین و باغ ندارد، حدود شش ماه، هفت ماه، حضرت می‌فرماید هر چه گنجشک، کبوتر، کلاغ، سار، شانه به سر، کرم زمین، از این کشت‌ها و درخت‌ها استفاده کنند به تعداد آنها خدا در پرونده صاحب باغ و صاحب کشت حسنه می‌نویسد.» از هیچ کار خیری نباید روی گردان شد. من یادم می‌آید چون ماها که این سن هستیم دو تا زندگی را دیدیم، یک زندگی که خیلی آثاری از تمدن امروز در آن نبود. یادتان باشد با چراغ لامپ‌ها زندگی می‌کردیم. پنکه‌ای نبود، یخچالی نبود، تلفنی نبود، بعدا هم که این‌ها در ایران آمد پول‌دارها داشتند ماها که نداشتیم، ما که یادمان است تابستان‌مان را با نان و سکنجبین تلیت می‌کردیم و می‌گذرانیدیم و زمستان هم مادرمان یک خرده سیب‌زمینی پخته بهمان می‌دادند. سالی یک بار هم پلو می‌دادند؛ شب عید که چقدر ما در مدرسه حسرت آن شب را می‌کشیدیم، زودتر بیاییم. آن زندگی را بعضی‌هایمان دیده بودیم، خیلی‌هایمان هم نه برای نسل جدید هستند و آن زندگی را ندیدند. من یادم است سه ماه تابستان که ما تهران نبودیم، ما را پدرمان می‌برد در منطقه آبائی و اجدادی‌شان آنجا هم منطقه کشاورزی بود. شهریور یا تیر گندم و جو را درو می‌کردند. خرمن را که می‌گذاشتند و باد می‌دادند و گندم و جو خالص می‌ماند درجا گونی نمی‌کردند، می‌گفتند یک چند روز باشد، مورچه‌ها، گنجشک‌ها، کلاغ‌ها، بیایند سهم‌شان را ببرند بعد می‌آییم جمع می‌کنیم، یعنی کلید دستشان بود که چطوری برکت در زندگیشان ایجاد کنند. حواسشان بود چطوری زندگی کنند که حالا ماها که این سن هستیم گاهی که صحبت قدیم‌ها می‌شود هی می‌گوییم یادش بخیر، چه امنیتی! چه راحتی! چه آرامشی مردم داشتند! چرا!!؟ چون مردم آرامش‌بخش بودند، چون مردم اهل خیر بودند. مثلا بیشتر خانه‌ها، خانه‌های قدیم تهران را هم من یادم است. جلوی خانه‌ها دو تا سکو داشت که اگر پیرمردی، پیرزنی، کمردردی دارد پیاده رد می‌شود، بنشیند یک استراحتی بکند، بگوید: «خدا پدرت را بیامرزد»، یعنی تمام درها را این‌ها بلد بودند و درهای رحمت خدا را به روی خودشان باز کرده بودند.

ادامه حدیث لوح

جابر می‌گوید: من وقتی رفتم خدمت صدیقه کبری رضی الله عنها برای تبریک ولادت ابی عبدالله رضی الله عنه یک صفحه سبزی را به من نشان داد که من اجازه گرفتم از روی آن صفحه سبزی مطالبش را نوشتم که در زمان امام باقر رضی الله عنه - چون جابر تا زمان امام باقر رضی الله عنه زنده بود - حضرت باقر رضی الله عنه به او فرمود: جابر خیلی دلم می‌خواهد روزی که رفته بودی خانه مادرم فاطمه زهرا رضی الله عنها برای تبریک گفتن به ولادت ابی عبدالله رضی الله عنه آن صفحه‌ای که مادرم بهت نشان داد و تو خواندی به من بگویی در آن صفحه چه بوده است. گفت یابن رسول الله من از مادرتان اجازه گرفتم از آن صفحه رونویسی کردم، تمامش را نسخه برداری کردم. فرمود: آن نسخه مانده؟ گفت: بله! از جانم بیشتر دوستش دارم. این را محفوظ نگه داشتیم. فرمود: کی وقت دارید من خودم بیایم خانه‌تان و آن صفحه را ببینم. گفت یابن رسول الله! هر وقت دلتان می‌خواهد بیایید. حضرت رضی الله عنه بلند شدند و آمدند خانه جابر و جابر رفت از توی محفظه‌ای که قایم کرده بود، پنهان کرده بود، صفحه را آورد. امام باقر فرمود: قبل از اینکه به من نشان دهی جلوی چشمت بگیر من کل مطالبش را می‌خوانم تو باهاش هماهنگ کن بین کم و زیاد نباشد. جابر می‌گوید همه را حضرت باقر رضی الله عنه خواند یک حرف کم و زیاد نخواند. در این صفحه نوشته بود: صفحه را هم جبرئیل آورده بود برای پیغمبر، پیغمبر هدیه کرده بود به صدیقه کبری رضی الله عنها، صدیقه کبری رضی الله عنها هم اجازه داده بود جابر بنویسد، گفت در این صفحه وقتی پروردگار به اسم امام هشتم رضی الله عنه رسیده بود و با به اصطلاح اراده‌اش نوشته بود این رضا رضی الله عنه کسی است که یک دیو سرکش او را می‌کشد و کنار بدترین خلق من هم دفنش می‌کنند. به مناسبت اینکه اسم طوس و خراسان را بردم گفتیم این حدیث جابر را هم از آن لوحی که خدمت حضرت صدیقه رضی الله عنها بود برایتان بگویم. این چیزها هم واقعا باعث روشنی قلب ما و دل ماست که بدانید خدا به

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷، مشهور به حدیث لوح.

۲. «... یقتله عفريت مستکبر یدفن فی المدینة التي بناها العبد الصالح الی جنب شرّ خلقی...».

پیغمبر ﷺ تمام حوادث بعد از مرگش را خبر داده حتی شهادت امام رضا ﷺ را و حتی قاتلش را و حتی قبرش را که کنار کی قرار می گیرد. مثل خود پیغمبر ﷺ که دیدید دیگر قبرش در کنار چه کسانی قرار گرفته است. زهرا ﷺ را نمی گذارند آنجا بغل قبر پیغمبر ﷺ را دفن کنند، امام حسن ﷺ را نمی گذارند، امام باقر ﷺ را نمی گذارند، زین العابدین ﷺ را نمی گذارند، همین طور حضرت صاحب ﷺ را نمی گذارند اما دو عفریت سرکش را راحت در زمین غصبی که دخترانشان هیچ حقی در آنجا نداشتند، دفن می کنند.

باز بودن راه توبه حتی برای برخی دشمنان امیرالمؤمنین ﷺ

در آن شهر مرو در محضر حضرت رضا ﷺ آنهایی که نشسته بودند صحبت از جنگ جمل پیش آوردند، که این دو نفر به سرپرستی یک زن آمدند با ولی الله الاعظم امیرالمؤمنین ﷺ جنگیدند و شمشیر به روی حضرت کشیدند، یک نفر از کوره در رفت به قول ما خیلی هیجانی شد، گفت ای خدا تمام شما را لعنت کند آن دانه دانه راه، مردتان راه، زنتان راه، جوانتان راه، پیرتان راه، همه را لعنت کند. حضرت رضا ﷺ به او فرمودند: یک خرده آهسته تر، یک خرده با ملاحظه تر، نگو خدایا همه شان را لعنت کن، گفت یابن رسول الله واقعا نمی شود گفت همه آنهایی که در جنگ جمل شمشیر به روی امیرالمؤمنین ﷺ کشیدند لعنتشان کند؟ فرمود نه! بگو خدا لعنتتان کند مگر آنهایی که توبه کردید. گفت آقا مگر جنگ با امیر المؤمنین ﷺ را کسی پشیمان شود توبه کند توبه اش قبول است؟ فرمود: قطعا قبول است. این را به گناه کار می خواهد بگوید که در ناامیدی نیفتد، در ناامیدی نباش، در این چاه تاریک فرو نرو که در سوره یوسف می فرماید، «وَلَا تَيْسُؤْا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۱ ناامید از رحمت خدا جز مردم کافر نمی شوند، یعنی مؤمن حق ناامید شدن ندارد، یعنی همچنین اجازه ای را ندارد که بگوید من دیگر امیدی به خدا ندارم، آن جمله دوم آیه بخش دوم آیه این را می خواهد بگوید که حالا در طول نیم ساعت شنیدید که عمق آیه می خواهد چه



بگوید، «لَا تَفْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» ای بندگان من که در گناه زیاده روی کردید، از رحمت من ناامید نباشید، چرا؟ علت بیان می کند، این «انَّ» جمله سوم در عربی معنیش علت است؛ سبب است. «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» زیرا خدا توان و قدرت دارد که تمام گناهان شما را بیامرزد. آن کسی که ناامید است کافر است. چرا؟ چون در این تاریکی ناامیدی می گوید که خدا دیگر نمی تواند برای من کاری کند، خدا در این بخش سوم می گوید چرا! من می توانم برای کار می کنم. تو در درون خودت دچار دروغی، که می گویی خدا نمی تواند من را ببخشد. نه، خدا می تواند تو را ببخشد. راه بخشیدنش را هم برایتان باز کردم و آن توبه کردن است.

هر گناهی توبه خودش را دارد

البته پیغمبر می فرماید هر گناهی توبه خاص خودش را دارد، که حالا من ده میلیون به مردم بدهکارم که آن روایت پس دادن سهم امام علیه السلام را به وسیله امام عصر علیه السلام پریروز برایتان گفتم که ۴۰۰ درهم پول عموزاده هایش در مالش بود که حضرت علیه السلام نوشتند تا این ۴۰۰ درهم در مالت است، من هیچ چیزی از سهم امامت را قبول نمی کنم.

حالا من ۱۰ میلیون بدهکار هستم بیایم بنشینم زیارت عاشورا بخوانم، حدیث کساء بخوانم، گریه کنم، منبر گوش بدهم، این توبه نمی شود، توبه بدهی به مردم پرداخت مال مردم بهشان است آن خودش توبه است. یعنی وقتی من می روم زمین مردم را، ملک مردم را، خانه مردم را، ارث برادر و خواهرهایم را بهشان پس می دهم آن دیگر گریه ندارد، توبه ندارد، یعنی عذرخواهی ندارد، خود این را پروردگار توبه قرار داده. همین که من می روم حق غصب شده مردم را، یا حبس شده مردم را، بهشان برمی گردانم تا آن روزی که حق پیش من بوده و من در گناه بودم خداوند متعال من را می بخشد. «إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً» باز یک علت دیگری بیان می کند یعنی در آیه دو تا علت است، یکی می توانم گناهانتان را بیامرزم شما حق ندارید ناامید باشید. یک علت دیگر «إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» تنها کسی که بسیار آمرزنده است و هیچ گناهی از آمرزش او خارج نیست و بسیار مهربان است فقط من هستم. هیچ کسی مثل من غفور نیست، هیچ کسی هم مثل من رحیم نیست.



دو نفری که در لحظه آخر بهشتی شدند

این حادثه کربلا را مردم فقط روضه‌هایش را شنیدند، اما یک جریان‌اتی در این کربلا اتفاق افتاده خیلی عجیب است. یک واقعه‌هایی اتفاق افتاده که من در این کتاب هشت جلدی «عنصرشجاعت» که هفتاد سال پیش نوشته شده یک بار هم چاپ شده بود و دیگر در دسترس نبود، یک ۸۰-۹۰ میلیون تومان دوستان بزرگواریمان گذاشتند من دو سال روی این کتاب کار کردم، مدرک‌یابی کردم، لغاتش را ترجمه کردم، فارسی است. ولی فارسی عالمانه‌ای است و چاپش کردم دو بار هم چاپ شده، آنجا وقتی آدم می‌نشیند و این اتفاقات و نکات و دقایق و مسائلی که در این ۸ روز کربلا اتفاق افتاده را مطالعه می‌کند، واقعا عقلش دچار بهت می‌شود. یعنی آدم کاملا خودش را در مقابل این‌ها لنگ می‌بیند. حدود نیم ساعت مانده به شهادت ابی عبدالله علیه السلام دو نفر از بدترین افراد عمرسعد که قبل از کربلا هم جزو خوارج نهروان بودند، آمدند خدمت ابی عبدالله علیه السلام توبه کردند. چه توبه‌ای، بعد از این همه جنگ، ۷۱ نفر در این درگیری‌ها و حملات کشته شده بودند، این‌ها در کار بودند، و وقتی که توبه کردند طول هم نکشید توبه‌شان، امام روی اسب نشسته بود، این‌ها آمدند با اسبشان جلوی امام گفتند: به ما اجازه می‌دهی به ضد این‌ها برگردیم. فرمود: برگردید. برادر هم بودند برگشتند جنگ سختی کردند، تعدادی را کشتند و بعد خود این دو نفر این قدر زخم نیزه و شمشیر خوردند که افتادند روی خاک اما نه ابی عبدالله علیه السلام را صدا زدند مثل اصحاب، و نه توقع داشتند یعنی در دلشان گفتند ما که تا الآن چهار بعد ازظهر جنگیدیم این همه قتل و کشتن و این همه داغ به دل این‌ها گذاشتیم دیگر این پررویی است که صدا بزنیم یا اباعبدالله بیاید سر ما را به دامن بگیرد نه این کار درستی نیست، اما یک مرتبه در آن خاک و خون‌ها دیدند ابی عبدالله علیه السلام بالای سرشان است و دارد دعایشان می‌کند، این آیه یعنی همه حرف‌های این آیه این است.

حالا دو-سه تا آیه‌ای که دیروز وعده دادم در این زمینه، که آیا بافت ما بر گناه کردن آفریده شده که چند تا آیه خواندم؟ نه ما اجبار به گناه نداریم. پس مسئله این می‌شود که ما می‌توانیم به اختیار خودمان گناه بکنیم و می‌توانیم هم نکنیم، آیات این قسمت را

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

می خواستم برایتان بخوانم که حالا نرسید که ان شاء الله به خواست پروردگار فردا یک بار دیگر آیه را عنایت کنید چقدر دل آدم را روشن می کند! چه آیه ای واقعا! خورشید قلب است. ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^۱، بحث به توبه رسید و به این نکات ظریف از زبان حر هم یک دو سه کلمه بشنوید وقتی می آید روبروی حضرت قرار می گیرد، به امام دارد می گوید که حالا حرف های عربی حر را یکی از حکیمان عارف ما به شعر درآورده، حرف های عربی حر را، همین طور که دارد چهره ابی عبدالله علیه السلام را نگاه می کند دارد می گوید.



جلسه پنجم

درمان امراض درونی با قرآن

مقدمه

یکی از آیات قرآن که البته نمونه‌اش در قرآن کم نیست، آیه‌ای است در ابتدای سوره مبارکه دهر، که یک نام دیگر این سوره انسان است. در آنجا خداوند متعال مجبور بودن انسان را به قرار گرفتن در راه هدایت یا در راه گناه و معصیت به طور کامل رد می‌کند. از این آیات و مخصوصاً این آیه استفاده می‌شود که در هر روزگاری عده‌ای از مردم نسبت به خودشان، وضعشان، حالاتشان، و نسبت به پروردگار عالم انحراف فکری داشتند. وقتی آدم دچار انحراف فکری شود، خب راهش هم می‌شود راه انحرافی، اعمالش هم می‌شود اعمال انحرافی، حالات و اخلاقتش هم می‌شود انحرافی، چون پروردگار می‌فرماید: ﴿قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ﴾^۱ هر کسی براساس آنچه که در درون خودش طرح‌ریزی می‌کند عمل می‌کند. انبیاء خدا یک کارشان اصلاح انحراف فکری بود. چون وقتی انسان از نظر اندیشه و فکر مستقیم شود، تمام آموزش مستقیم می‌شود. آیه شریفه اجبار در هدایت راه و اجبار در گناه و معصیت را رد می‌کند. اگر گروهی فکر می‌کنند که سلامت عمل و اخلاقتشان به اجبار خداست، و هیچ تخلفی نمی‌توانند بکنند از آنچه که خدا آنها را به آن اجبار کرده، یا در زشتی‌ها و بدی‌ها فکر می‌کنند که اگر آلوده هستند، اگر اهل گناه هستند، به اجبار خداست، و تخلفی هم نمی‌توانند داشته باشند، باید گناه کنند. این فکر انحرافی را در این آیه رد می‌کند. در آیات دیگر هم که به نوع دیگری این بحث را پیش می‌آورد، آن را رد می‌کند.

۱. اسراء: ۸۴

قرآن درمان کننده دردها

ای کاش - حالا خیلی‌ها که دنبال این مسئله نیستند. ولی - آنهایی که مثل ما دنبال حقیقت هستند از قرآن کریم خبر داشتند. قرآن مجید پاسخ همه سؤالات بشر را دارد. قرآن مجید یک داروخانه کاملی است، برای علاج دردهای فکری و باطنی و روحی. ﴿وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ﴾^۱ شفاء که مصدر لغت عربی است، به معنی درمان کننده است. قرآن درمان کننده است به شرط اینکه آدم قرآن کریم را باور کند. که البته زمینه باور کردنش هم در خود قرآن مجید است. یعنی اگر من بروم سراغ قرآن زمینه باور را هم به من می‌دهد، که باور کنم این کتاب را که نسخه درمان کننده پروردگار مهربان عالم است و اگر من آن را به کار بگیرم قطعاً درمان می‌شوم، درباره زمینه باور یک رشته بحث جداگانه است. ما خداوند متعال را با همه وجودمان شکر می‌کنیم که این باور را به همه ما عنایت فرموده با اقدامی که خودمان کردیم، نه اینکه به اجبار قرآن را به ما باورانده باشند. چون پدران و مادران خوبی داشتیم، ما را با خوبان آشنا کردند، ما را از اول در این مجالس آوردند، مطالب خیلی خوبی را شنیدیم، این‌ها همه زمینه باور کردن ما شد. ولی این باور خیلی فوق العاده است، و خیلی با ارزش است. یک وقتی اوایل طلبگی‌ام داشتم از زیر گذر خان - روبروی حرم یک بازارچه است هنوز هم هست. - رد می‌شدم، یک مرد قدبلندی یک مغازه بسیار معمولی داشت، که هشت صبح می‌آمد تقریباً قبل از نماز مغرب و عشاء هم می‌بست و می‌رفت. در مغازه‌اش خیلی قفسه هم نداشت. کتاب داشت، من هم با او آشنا نبودم، منزل ما ایام طلبگی همان ناحیه بود من را صدا کرد گفت آقا بیا! رفتم در مغازه یک گلیم کهنه افتاده بود که رویش نشسته بود، گفت یک چند تا کتاب دارم به دردت می‌خورد، من بهش گفتم از کجا می‌دانی کتاب‌هایی که شما داری به درد من می‌خورد؟ گفت قیافه‌ات نشان می‌دهد که به دردت می‌خورد. البته حالا من که نوجوان بودم و اوایل طلبگی بود و نتوانستم درکش کنم، اما بعداً یک کتاب فروش دوره‌گردی را



تهران دیدم که او را دیگر درکش کردم و تا آخر عمرش هم با او بودم، او واقعا از اولیاء خدا بود و دریافت‌های خیلی زیبایی از مسائل الهی داشت، و یک وقت هم به من گفت، گفت من خیلی دوست دارم که بروم پای منبر، اما بیشتر مجالسی که رفتم، سریع بیرون آمدم چون آن مجالس تاریک بوده، نور نداشته، بالأخره انسان وقتی که کار کند، زحمت بکشد، تقوا به خرج دهد، حالا پیغمبر ﷺ و امام ﷓ که نیست تمام چشمش را باز بکنند، همین گوشه چشمش را باز می‌کنند، نه چشم ظاهرش را چشم دلش را، که یک مسائلی را درک می‌کند.

دوری از گناهان، نور تشخیص دهنده حق از باطل

این حرف هم ربطی به خانقاه‌ها و دراویش ندارد. شما دو تا آیه در قرآن است یکی در سوره انعام، یکی در سوره حدید، در این دو آیه یک جمله مشابهی هست، همه آیه با هم شباهت ندارد ولی این جمله در هر دو سوره است. ﴿أَوْجَعْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِفِي النَّاسِ﴾ آیه سوره حدید دارد که: ﴿وَيَجْعَلُ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ﴾^۲ یعنی به مزد زحماتشان من یک نوری برایشان قرار می‌دهم که در پرتو آن نور بین مردم زندگی کنند. با بودن آن نور از طریق مردم ضرر هدایتی نخواهد خورد و در حد خودشان بین مردمی که زندگی می‌کنند حق و باطل و خوب و بد را می‌شناسند و این درست است. من این‌گونه افراد را تقریباً دیدم. این‌هایی که خداوند متعال به مزد زحماتشان باز هم بگویم این نور را هم به اجبار به کسی نمی‌دهند. «مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد» این روشنایی را پروردگار عالم عنایت می‌کند. راست هم گفت! حالا بعد من فهمیدم که این کتاب‌ها واقعا به درد من خورد. البته بعضی‌هایش را چون درس خیلی بالا نبود و کتاب‌ها عربی بود، درست متوجه نمی‌شدم. ولی بعدا که یک مقدار درس‌ها بالا رفت و مسلط به عربی شدم، دیگر آن کتاب‌ها برایم روان شد.

۱. انعام: ۱۲۲.

۲. حدید: ۲۸.

زبان و کلام متحول کننده قلب

یک دانه از کتاب‌ها برای قرن چهارم بود. البته چاپ سنگی بود، که فکر می‌کنم الآن که برایتان عرض می‌کنم برای حدود صد و پنجاه شصت سال پیش باشد، یک کاغذ خیلی کهنه آن‌جا این مطلب را دیدم که اسمعی، ادیب معروف عرب و شاعر و دانشمند در این شهر بصره زندگی می‌کرد. در احوالاتش نوشته من سفر حجی برایم پیش آمد قافله حرکت کرد من یک مقدار تا به کارهایم رسیدم دیر شد و نتوانستم با خود قافله حرکت کنم ولی مسیر را می‌دانستم که اگر به تاخت بروم به قافله می‌روم. آن وقت‌ها جاده‌ها، بیابان‌ها، خالی از خطر نبود، معمولاً یک عده‌ای می‌شدند با اسلحه، حالا آن وقت‌ها شمشیر و تیر و نیزه، و بعد هم با تفنگ، حرکت می‌کردند دسته جمعی امنیت بیشتری داشت. گفت من همین طوری که داشتم می‌رفتم مسیری که خودم را به قافله برسانم دیدم یک آدم قوی و قلدر وسط جاده پرید روبروی من که برای من یقین بود من زورم به او نمی‌رسد، نمی‌شد درگیر شوی، چون اگر درگیر می‌شدم من را می‌کشت. معلوم بود، که نه سوادى دارد، نه فکر درستی دارد، گفت: بیا پایین! من از مرکب پیاده شدم. گفت که من کاری به جانت ندارم به پولت کار دارم. هر چه پول داری بریز بیرون، در گیر و داری که داشت می‌گفت پول‌هایت را بریز بیرون، یک مرتبه از من پرسید گفت در ضمن کجا داری می‌روی؟ و از کجا داری می‌آیی؟ خب این‌جاها دیگر خدا به آدم لطف می‌کند در جواب دادن، در نوع حرف زدن این دیگر کمک خداست و یاری پروردگار عالم است. گفت: من بهش گفتم من المسجد الی المسجد، مبدأ حرکت من از خانه خدا بوده و مقصد من هم خانه خداست.

منکر خدا در عالم وجود ندارد

این‌جا یک نکته‌ای باز از قرآن برایتان بگویم عجیب است همه چیز در قرآن است. پروردگار عالم در قرآن دارد منکر خدا در این عالم وجود ندارد. یعنی باطن مردم این توجه را دارد که این کارگاه صاحب دارد، حالا نمی‌شناسند، اسمش را نمی‌دانند، رسمش را



نمی‌دانند، صفاتش را نمی‌دانند، انبیاء آمدند که او را معرفی کنند، اصلش را دل‌ها قبول دارند، ولی خب نمی‌شناسند، و برای عالم کارگردان قبول دارند گاهی هم اشتباه می‌کنند به جای خدا بت را انتخاب می‌کنند، بالأخره باطن خالی در این عالم وجود ندارد، یا می‌گویند این عالم صاحب دارد یا دنبال یک چیزی می‌رود که جای صاحب آن عالم قرار می‌دهد. یعنی ما دل خالی در عالم نداریم. انبیاء هم آمدند اشتباهات مردم را اصلاح کنند که آن کسی که در باطن قبول داری، این بت نیست، این فرعون نیست، این ابوما نیست، این وکیل نیست، این وزیر نیست، صاحب عالم اسمش الله است. و همه کارها هم دست اوست. تو در انتخاب اصل کاری اشتباه کردی.

ادامه داستان راهزن

تا بهش گفتم مبدأ حرکت من از خانه خدا بوده و مقصد هم خانه خداست یک مقدار بهت‌زده شد گفت که مگر خدا خانه دارد؟ ببینید این همان جهت‌گیری باطن است. دزد خدا را قبول داشت، ولی نمی‌شناخت که این خدا کیست، فقط می‌دانست عالم صاحب دارد. دزد هم دزد قدیم، دزدهای قدیم هم آدم‌های باحالی بودند، یک چیزی سرشان می‌شد، یک باطنی با نور سر کبریتی داشتند. گفت: دیگر به من اصرار نکرد پول‌هایت را بریز بیرون همین که گفت مگر خدا خانه دارد؟ گفتم بله. البته نمی‌توانستم برایش توضیح دهم که این خانه‌ای که من می‌گویم مثل خانه‌های ما نیست و مثل مالکیت ما هم نیست، پروردگار عالم خودش یک قطعه‌ای را انتخاب کرده به نام کعبه بقیه جاها هم مردم جمع می‌شوند، پول پاک روی هم می‌ریزند یک محلی را می‌سازند اسمش مسجد است خانه خدا و این را خدا قبول می‌کند به عنوان خانه‌اش. گفتم می‌روم خانه خدا، ابتدای سفرم هم خانه خدا بوده، گفت خانه خدا برای چه می‌روی؟ می‌روی چه کار می‌کنی؟ بهش گفتم خدا یک حرف‌هایی دارد، یک کلماتی دارد، یک مطالبی دارد که فرستاده نازل کرده، من خانه خدا می‌روم برای خواندن آن کلمات. گفت چیزی از آن کلمات را می‌دانی؟ یعنی حفظ هستی؟ گفتم بله. گفت: بخوان! دزد آرام شد و نشست و ما هم عین یک قاری قرآن خیلی با ادب روی خاک نشستیم روبرویش.



روزی هر کسی در نزد خداوند مقدر است

سوره مبارکه ذاریات را از اولش شروع کردم به خواندن، - چه سوره عجیبی هم هست - رسیدم به این آیه، دزد هم عرب بود معنی را متوجه می شد. ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾^۱ روزی شما در عالم الهی و در عالم بالا مقرر است، موجود است، حالا و فی السماء آیا این سماء به معنی عالم علم الهی است یا به معنی بالا سرمان است که در طول سال ابرها می آیند برف و باران می ریزند، زمین هم تولید می کند، بگوییم هر دویس است عیبی ندارد. خدا باید اراده کند روزی منشأ آن ارادة الله است، بعد هم نقشه اش را پیاده کند که بخار دریا برود بالا ابر بشود، باران بیاید، برف بیاید، رودخانه ها پر شود، چشمه ها راه بیفتد، قنات ها راه بیفتد، روزی مردم تأمین شود. این کلمه و فی السماء که حالا ظاهر آیه را بگوییم همین ابرها و بارانی است که از بالا می ریزد و از دل باران خدا می گوید ﴿فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ﴾^۲ هر چی زمین به شما روزی می دهد برای این باران است، برای این برف است، هر چه، حالا خداوند در این قطرات آب چه قرار داده که اولاً این باران چه رفاقتی با زمین دارد. و ثانیاً بذرها چه هماهنگی با این خاک و باران دارند. و بعد چه قدر باید خورشید انرژی مصرف کند تا اینها را از زمین بیرون بیاورد و بعد هم این رنگ آمیزی ها که حالا این کارخانه رنگرزی کجاست. در خورشید است، در خاک است، در دل خود بذر است، و هیچ بذری هم در رنگ آمیزی اشتباه نمی کند، اصلاً اشتباه نمی کند، که پرتقال سبز شود و خیار نارنجی شود، یا لوبیا سیاه شود و یک بذر سیاه مثل لوبیا سفید شود، این که در عالم چه نظمی چه حسابی، چه مقرراتی حاکم است آدم بهتش می گیرد. تا حالا هم که درک نشده اصلاً چه روابطی بین باران و زمین و دانه نباتی و حرکت دانه و رنگ آمیزی دانه وجود دارد فقط تعریف می کنند اما چگونه و چه کیفیتی است این را تا حالا جواب ندادند، نه در اروپا، نه آمریکا، نه دانشمندان اسلامی، نه شرقی ها. تنها کاری

۱. ذاریات: ۲۲.

۲. بقره: ۲۲.



که این‌ها کردند بیان اوصاف است، نه بیان حقیقت. اگر می‌توانستند حقیقت را بیان کنند که الآن علم به عرش خدا رسیده بود. نمی‌توانند.

محدودیت علم بشری

قرآن مجید هم می‌گوید جان نکنید ﴿وَمَا أُوتِیْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۱ دانشی که به شما دادم خیلی کم است، باد نکنید. اندکی بلد هستید، خیلی بلد نیستید، خیلی نمی‌دانید، کم می‌دانید. یک حرفی ابن عباس راجع به علم دارد که من دیدم بعد از ابن عباس آن حرف را ابن سینا زده که حالا نمی‌دانم ابن سینا از حرف ابن عباس خبر داشته یا نه. عین عین این حرف را هم انیشتین زده که یقیناً انیشتین نه ابن عباس را می‌شناخته حالا ابن سینا را ممکن است می‌شناخت ولی خب عربی هم بلد نبوده، انیشتین که کتاب‌های ابن سینا را بخواند، عین آن حرف را انیشتین زده که ما در علم تنها کاری که کردیم طول و عرض و حجم و رنگ اشیاء را به دست آوردیم، حقیقت اشیاء هنوز به دست نیامده. باطن هنوز معلوم نشده، سرّ هنوز به دست نیامده، به دست نیامده علت چیست؟ در باطن این دو عنصر چه قرار دادند که اکسیژن برای سوزاندن است، آهن‌گرها می‌آورند و روشن می‌کنند آن مشعلشان را آهن بیست و چهار را با شعله اکسیژن که با یکی دو تا عنصر دیگر قاطی است می‌برند، اکسیژن اگر نباشد سوراخی به آهن پیدا نمی‌شود ولی وقتی که کپسول اکسیژن را می‌گذارد و روشن می‌کند آهن بیست و چهار را یک چشم به هم زدن می‌برد، این کار اکسیژن، این آتش در دل اکسیژن است با این قدرت، و هیدروژن که می‌سوزد، یعنی اگر گاز هیدروژن را یک جا بگذارند و کبریت بزنند تمام می‌کند خودش را، آن می‌سوزد این می‌سوزاند، پروردگار مهربان عالم دو تا از این و یکی از آن را با هم قاطی کرده، شده آب زلال خوش گوار و خنک. این چیست؟ حقیقت پیدا نیست، چیست یعنی چه سرّی در اکسیژن و هیدروژن است که وقتی در آغوش همدیگر قرار می‌گیرند، می‌شود

آب خنک گوارا، وقتی از همدیگر طلاق گرفتند یکیشان آهن بیست و چهار را با آتشش می برد، یکی هم می سوزد، این مسئله چیست؟

خدا را باور کن

آن‌هایی که اهل فهم هستند، در سوره آل عمران می گوید شب‌ها یک مقداری را که بیدار هستند هر شب می گویند «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا»^۱ خدایا هیچ چیز را ناحق خلق نکردی. ما نمی فهمیم یعنی چه. ما نمی دانیم یعنی چه. «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ»^۲ نمی گوید، خواهد بود. می گوید: رزقتان آماده است. در آسمان یا آسمان اراده الهی، یا ابری که بالای سرتان است. و آنچه که به شما وعده داده شده انجامش قطعی است، برو برگرد ندارد. دزد بهت زده گفت: این خانه خدا که می خواهی بروی می توانی من هم دنبال خودت ببری؟ آدم باور کند. ببینید! این نقطه باور است. تا انسان حقایق را باور نکند از حقایق اثر نمی گیرد. قرآن می گوید بازیگر نباشید. بازیگر نباش تسلیم واقعیت باشید. واقعیت را باور کنید. چون زمینه باور کردن را در خود آن حقیقت قرار دادند. یهودی آمد خدمت امیرالمؤمنین گفت: من هفت تا سؤال دارم، این جور که آدرس دادند، می گویند تو دانشمند این امت هستی. اگر جواب دادی که آدرس درستی به من دادند. اگر جواب ندادی تو هم با مردم هیچ فرقی نمی کنی. با این‌هایی که دارند می لولند یکی هستی، حضرت تبسمی کردند فرمودند: بگو! گفت یک. سه تا مسئله است، یک سه تا مسئله، یک تک مسئله، فرمود: هر هفت تا را ردیف کن من همه را جواب می دهم. گفت: نه! من یکی را می پرسم، اگر بلد بودی، می روم سراغ سؤال بعدی. اگر بلد نبودی دیگر سراغ بعدی نمی روم. حضرت فرمودند: هر جوری دلت می خواهد بپرس. وقتی جواب همه را گرفت، جوان هم بود یهودی، با لباس نوشتند زیبا و قیافه خوشگلی هستی، حالا آنوقت امیر المومنین سی و دو سالش بود، گفت حالا آن دینی که خودت داری این برای من خیلی جالب بود در اصول کافی است این روایت در جلد اول،

۱. آل عمران: ۱۹۱.

۲. ذاریات: ۲۲.



گفت آن دینی که خودت داری نه آن دینی که مردم دارند، این خیلی حرف قشنگی است، گفت چون آدرسی که دادند و تو را معرفی کردند یک نفر آدرس تو را داده آن هم عمر است، من اول می‌خواستم از او مسئله بپرسم سرش را انداخت پایین گفت این‌ها در حد من نیست برو پیش او، او همه چیز پیشش است، می‌دانستند، درد این است که خیلی‌ها می‌دانند و می‌روند جهنم، حالا آدم جاهل برود جهنم خیلی درد ندارد، چون عذابش هم کمتر است. ولی این‌ها کامل می‌دانستند، گفت آن دینی که خودت داری به من تعلیم بده که حضرت تعلیمش داد و یک متدین درست و حسابی شد.

رفتن دزد به خانه خدا (ادامه داستان راهزن)

دزد گفت: من را با خودت می‌بری خانه خدا؟ گفتم بیا خانه خدا درش به روی همه باز است. اختصاصی نیست. گفت: بردمش. البته در راه یادش دادم که ما یک جا باید برسیم تمام لباس‌هایمان را باید در بیاوریم و محرم شویم و او هم که پولی نداشت آمده بود پول ما را بدزدد، ما مهمانش کردیم یک لقمه نان که داریم با هم می‌خوریم. یک پارچه احرامی است که تهیه می‌کنیم بهش می‌دهیم. در میقات محرم و سپس گم شد، من دیگر ندیدمش، یعنی چون اعمال و مناسک را یاد گرفته بود، گفت سال دیگر حاکم به من پیغام داد گفت من می‌خواهم بروم مکه خرج مکات را می‌دهم می‌آیی برویم؟ ما هم گفتیم که به این مفتی چرا نرویم؟ گفتم آره می‌آیم، - حالا شما هم به ذهنتان نه اینکه پول حاکم حرام است و نجس است، جوائز سلطان را فقه حلال دانسته اگر حاکمی هدیه‌ای به انسان داد دیگر نباید کاتولیک‌تر از پاپ باشد. بنشیند پول را نگاه کند ببیند حلال است، حرام است؟ حق مردم است، غصبی است؟ ائمه ما می‌گویند دیگر دنبال این حرف‌ها نرو، بهت بخشید تمام پول‌هایی که پیش آن‌هاست غصب است و حق ماست. ما باید به شما حلال کنیم برای ماست بردار و برو. - گفتم آره چرا نمی‌آیم! رفتیم مکه، مناسک تمام شد و یک شب مسجد الحرام داشتیم طواف مستحبی می‌کردم یکی زد روی شانهم، برگشتم «أتعرفنی؟» من را می‌شناسی؟ نه به جا نمی‌آورم، یک آدم خوش‌قیافه، باحال، با وقار، «لا! لا اعرفک!»

نمی‌شناسم، گفت من همان دزدی هستم که در بیابان‌های بصره جلویت را گرفتم. بابا چرا گم شدی؟ چه کار می‌کنی؟ گفت من یک سال است اینجا مقیم هستم. به خدا گفتم من را در شهر دیگر نینداز بگذار در شهر خودت باشم، از آن‌هایی که برایم خواندی باز هم هست بخوانی؟ قرآن که در آن یک سال شنیده بود اما آدم از یک زبانی بشنود که دزد را آدم می‌کند و گرنه قرآن که آدم از نوارها هم خیلی گوش می‌دهد. منبر که آدم خیلی می‌شنود، اما از زبان و گلوئی بشنود که یک تکانی بخورد. گفتم آره باز هم دارم کنار مقام ابراهیم نشست و گفت بخوان! من فکر کردم پارسال سوره و الذاریات را تا کجایش را خواندم که قطعش کرد و «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» روزی شما در آسمان علم من یا این آسمان مقرر است. تا این جا را خواند آیه بعدش «قَرَّبَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ»^۱ به پروردگار آسمان‌ها قسم که روزی‌تان قطعی است. لقمه می‌گیرم در دهانتان می‌گذارم دنبال حرام نروید، به خودم قسم، به پروردگار عالم قسم، «مِثْلَ مَا أَنْكَرْتُمْ طُفُونَ»^۲ یک نگاهی به من کرد یک ناله زد و افتاد گفتیم گفت ما یک آیه خواندیم این بنده خدا غش کرد مردم را صدا کردم و آمدند و جمع شدند و دیدیم نه نفس ندارد، از دنیا رفت. باور! آن آیه سوره انسان را بخوانم چون یک خرده توضیحش ماند «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا»^۳ با دست خودتان و با اختیار خودتان نه با اجبار من «وَأِمَّا كَفُورًا» باز هم با انتخاب خودتان نه به اجبار من این قرآن، البته این پنج روز خیلی قرآن در این جلسه خوانده شد که خداوند لطف کند نور این آیات را باور این آیات را در وجود ما کامل کند، ما خیر دنیا و آخرت‌مان قطعاً کامل خواهد شد.

روضه

روز دوشنبه است روز حضرت مجتبی علیه السلام و حضرت سید الشهداء علیه السلام است، ما هر کدامان یا یک بار بقیع را دیدیم یا چند بار، برایمان هم تفاوت نکرد بار اولی که آن قبرهای خراب را

۱. ذاریات: ۲۳.

۲. ذاریات: ۲۳.

۳. انسان: ۳.

دیدیم، چه انقلاب حالی به ما دست داد که چهار امام ما در وطن خودشان، در شهر خودشان و در خانه خودشان، دچار چه غربتی هستند. سفرهای بعد هم همین طور. وجود مبارک ابی عبدالله علیه السلام وارد قبر شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چشمی که بر حسنم گریه کند من ضامن آن چشم هستم» بدن را گذاشت میان قبر، خیلی سخت است دیگر امور طبیعی را نمی شود از ائمه علیهم السلام منکر شد داغ برادر است، از دست دادن برادر است، بند کفن را باز کرد، صورت را روی خاک گذاشت.



جلسه ششم

اختیار در انتخاب راه

مقدمه

طبق آیات قرآن، انسان با اختیار خودش بدون اینکه پروردگار اجبارش کند، هم می‌تواند پاک بار بیاید که البته این پاکی که در قرآن مطرح است با لغت تزکیه که نزدیک به چهار بار هم در اهداف نبوت پیغمبر ﷺ آمده، طبعش آثار فراوانی برای انسان دارد که این آثار فراوانش را در سوره مبارکه ابراهیم در یک آیه خداوند اشاره کرده، آثار این پاک بالا آمدن در هنگام مرگ است، در برزخ، و در قیامت هم ظهور کامل دارد. و هم می‌تواند با اختیار خودش، با انتخاب خودش بدون اجبار خدا آلوده بار بیاید، طغیانگر بار بیاید، گناهکار و مجرم و خطاکار و متجاوز بار بیاید که این آلودگی و ناپاکی هم آثار سوء و شکننده‌ای دارد که هم در دنیا ظهور می‌کند، در زندگی، و هم وقت مرگ و هم در برزخ و هم در قیامت.

وظیفه انسان پاک بالا آمدن است

آنچه که بر عهده پروردگار است این عهده‌ای که می‌گوییم در خود قرآن است. ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾^۱ یعنی بر عهده ما، آنچه که خداوند نسبت به این مسئله پاک بالا آمدن بر عهده‌اش است فقط راهنمایی است، راهنمایی کند چگونه زندگی کنید، چه حالی داشته باشید، چه عملی داشته باشید، چه عقایدی داشته باشید که پاک بار بیایید همین، به عبارت

۱. لیل: ۱۲.



دیگر بر عهده پروردگار است که نقشه راه به انسان دهد، نقشه زندگی به انسان عنایت کند، و وقتی که نقشه را در زمان همه انبیاء علیهم‌السلام و زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به صورت قرآن ارائه کرد دیگر اجبار کردنی در حریم مقدس او نسبت به انسان برای حرکت کردن به طرف پاکی‌ها وجود ندارد. در گناه هم اجباری وجود ندارد لذا می‌بینید در زمان همه انبیاء یک عده‌ای مؤمن شدند به اختیار خودشان، به انتخاب خودشان، و یک عده‌ای هم کافر ماندند و مشرک ماندند باز به اختیار خودشان و به انتخاب خودشان. آن‌هایی که این پاک بالا آمدن را قبول نکردند در اخلاق آلوده به رذایل اخلاقی شدند. که بعضی از این رذایل این قدر آثارش سنگین است که کافی است یک دانه در انسان در بستر ناپاکی ظهور کند و اهل دوزخ شود. یک آیه در این زمینه برایتان بخوانم آیه بسیار مهمی است و قابل بحث است. ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ بَأْثَهُ يُؤِذِنُ رَبَّهُ﴾^۱ آن کسی که در گردانه پاکی قرار می‌گیرد، یعنی خودش را از همه آلودگی‌های روحی و فکری حفظ می‌کند، البته اول معرفت به مواردش پیدا می‌کند که بعد خودش را حفظ می‌کند.

تبیین مسیر صحیح توسط عالمان در فتنه‌ها

این که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «بر عالمان امت من اعلام حقایق به مردم واجب است» مخصوصاً در مقابل ظهور فرهنگ‌های ضد حق، در کتاب شریف کافی است، جلد اول، باب علم، «اذا ظهرت البدع»^۲ در هر روزگاری که فرهنگ‌های ضد حق رخ نشان داد همین‌هایی که الآن برای ما هم تعریف می‌کنند از ماهواره‌ها که چه حملات سنگینی در این ماهواره‌ها به حقایق الهیه، به نبوت انبیاء، به توحید، به امامت می‌شود، هم ماهواره‌های خارجی، هم ماهواره‌های عربی، مخصوصاً ماهواره‌هایی که زیر نظر آل سعود یهودی کافر است، این که می‌گویم یهودی، نه اینکه تهمت بهشان می‌زنم نه، آل سعود برای یک منطقه عربستان هستند که آن‌جا قبلاً اجداد این‌ها همه از یهودی‌های متعصب ضد اسلام بودند این‌ها

۱. اعراف: ۵۸.

۲. الکافی (دارالحدیث)، ج ۱، ص ۱۳۵.



اولادهای آنها هستند که آمدند زیر نقاب اسلام که اسلام را ریشه کن کنند. ابایی هم از هیچ چیز ندارند. همین امسال قبل از حج واجب قانون گذاشته بودند - حالا نمی دانم عملی شد یا نه - که برای نظم شهر مکه و مدینه و منا و عرفات از نیروهای امنیتی اسرائیل استفاده کنند چون اینها با آنها یکی هستند یک تیره هستند. یعنی ملت اسرائیل حالا به دروغ یا به راست و آل سعود هر دو می گویند ما از تیره اسحاق هستیم و عموزاده هستیم، قوم و خویش هستیم، یک وجود هستیم. اگر چنین فرهنگ‌هایی که تماشای آتش برای سوزاندن پاکی هاست ظهور کند، بر عالمان امت من واجب است، آنچه را می دانند که فتنه آنها را خنثی می کند، به امت من برسانند. حالا عالمانی که تهران هستند، مشهد هستند مشهد، مناطق دیگر هستند مناطق دیگر، این قدر خطر سنگین است یعنی خطر این فرهنگ‌های ضد توحید، که پیغمبر ﷺ می فرماید: «اگر عالمان امت سکوت کنند، بروند در خانه بنشینند در بین مردم نیایند، برای مردم وقت نگذارند، هزینه نکنند، ننویسند، نگویند، هشدار ندهند، بیداری ندهند، «فعليه لعنة الله»، خدا آن عالم را گرفتار لعنت می کند این نفرین پیغمبر ﷺ است، خب نفرینی هم هست که پروردگار عالم رد نمی کند بر نمی گرداند، و در این زمینه هم عالم نباید ملاحظه کار باشد و نباید بترسد از دشمن، خب دشمن هم هجوم‌های مختلفی می کند. گاهی می گویند من یک بار یک جا بدم دیدم در خارج دیدم، ولی این جا ایران چون خودم هم مثل شما اهل ماهواره نیستم ندیدم ندارم که ببینم ولی یک بار خارج دیدم که یکی از همین ماهواره‌های وابسته به آل سعود و آمریکا عکس من را گذاشت و آن به اصطلاح کارگردان وهابی می گفت این هم جزو یکی از افرادی است که اهل مکتب غلو است و ریختن خونش واجب است. یعنی عالم نباید ملاحظه این حرف‌ها را بکند، که حالا نکند مزاحم شوند، یا من را بدزدند، یا بکشند، پیغمبر ﷺ می فرماید: «سکوت موجب لعنت خدا بر آن عالم است»، اول پاکان رفتند موارد پاکی را یا خودشان در قرآن دیدند، در روایات دیدند یا پای مجالس علمی منبرهای به دردخور رفتند، و بعد هم با اختیار خودشان این وجود را و سرزمین را کشور هستی‌شان را از آلودگی‌ها یا پاک نگه داشتند یا اگر آلوده بودند پاک کردند. در این سرزمین پاک

پروردگار می فرماید: «يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» حالا هدایت من، اذن در این جا به معنی توفیق است، توفیق هم به معنی هدایت است، به معنی یاری است، چون این ها می خواهند با پاکی به طرف من حرکت کنند، بر عهده من است که این ها را یاری دهم. مثلا از درون، انسان پروردگار آدم را یاری می دهد واقعا یاری می دهد. که حالا یک یاری پروردگار در حق ما این است که صبح که یک خرده خواب آدم سنگین تر است و برایش شیرین تر است ولی پروردگار عالم یک نظر رحمتی می کند، یک توانی به آدم می دهد، یک دلشوره‌ای به آدم می دهد، یک دغدغه‌ای به آدم می دهد، که آن وقت خواب و بستر گرم و نرم را رها می کند و پشت می کند به آن رختخواب و رو می کند به مجلس علم، این یاری خداست. این اذن خداست، این توفیق پروردگار عالم است، و اجباری هم در کار نیست. ﴿إِنْ تَتُصَرِّوْا

اللَّهُ يَتُصَرِّكُمْ﴾^۱ چون من دنبال پاکی هستم، خدا هم من را در این پاکی یاری می دهد. چون یک چیزهایی هم دست خود آدم است. ما می توانیم زمین را آماده کنیم، آب قنات و رودخانه را هم تا زمین بیاوریم، بذرها را هم بکاریم بعدش دیگر دست ما نیست، دست ماست؟ شکافتن بذرها زیر خاک دست ما که نیست، که ما بنشینیم سر زمین یک ده میلیون عدد گندم را دست کنیم زیر خاک بشکافیم و خوشه‌اش را بیاوریم بیرون و ریشه‌اش را بدهیم داخل، پروردگار قسمت کرده کارهای پاک را و خوبی‌ها را، یک قسمتی را ما باید انجام دهیم و یک قسمتی هم به اراده وجود مقدس او انجام می گیرد.

حرص نداشتن به چه معناست

من وقتی که خودم را از آلودگی‌های اعتقادی یا اخلاقی پاک کردم، یا خودم را پاک نگه داشتم، حالا یک آدمی شدم که کاسی دارم کارخانه دارم، مغازه دارم، شغل دارم ولی حرص ندارم. حرص ندارم یعنی چه؟ یعنی پول را دوست ندارم؟ نه! پول را که همه دوست دارند، همه دوست دارند، این طبیعی است. یعنی در سوره آل عمران می گوید اصلا مال را



و زن و بچه را و کشت و زرع را و دامداری را من محبوب قلب شما کردم، هیچ کسی در عالم نمی‌گوید من پول را دوست ندارم، زراعت را دوست ندارم، مال را دوست ندارم، هیچ کسی نیست بگوید، اگر هم کسی بگوید شوخی می‌کند، اگر هم کسی شوخی نکند و بگوید، احمق است! آدم عاقلی نیست، یک وقتی در کتاب دیدم یک عالمی داشت درس می‌داد در کلاسش چهل پنجاه نفر محصل شرکت می‌کردند، یک روزی وسط درس این عالم از بیرون کلاس در کوچه یک نفر با صدای بلند می‌گفت من الاغم را گم کردم هر کسی پیدا کرده، بیاید به من تحویل بدهد، من به او جایزه می‌دهم. یک هدیه می‌دهم، یک پولی می‌دهم. این معلم به این شاگردها گفت: چه کسی از چهره صاف زیبا و از صدای خوب بدش می‌آید؟ زیبایی‌ها محبوب انسان است، الآن نزدیک بهار است آدم یک گل می‌بیند می‌گوید به! به! یعنی طبع انسان از زیبایی‌ها خوشش می‌آید حالا این زیبایی‌ها در درخت‌ها باشد، در گیاهان باشد یا در قیافه انسان‌ها باشد، پروردگار عالم یک پیغمبر بدگل نداشت، یک امام بدگل نداشت، تمام انبیاء علیهم‌السلام یک چهره معتدل با وقار در دل برو داشتند و همین‌طور ائمه علیهم‌السلام حالا آن خلقت پروردگار است دیگر. چه کسی از قیافه و صدای خوب بدش می‌آید؟ یکی از این محصل‌ها دستش را بلند کرد گفت من، به یکی دیگر از شاگردها گفت بپر در کوچه و بگو الاغت پیدا شد بیا بردار و ببر، خب از پول آدم بدش نمی‌آید اگر مرجع تقلید هم بگوید من خیلی از پول بدم می‌آید درست نمی‌گوید، حق نمی‌گوید، شوخی می‌کند، خدا پول را محبوب انسان کرد، حالا اگر ما ملت ایران فکر کنید همه از پول بدمان می‌آمد، اصلاً هیچ کس دنبال کار نمی‌رفت، عشق به کار و زحمت کشیدن برای عشق به پول است، ولی حرص آلوده می‌کند روح را، حرص یعنی چه؟ یعنی من قناعت به حلال خدا را چشم‌پوشی کنم و به پولی که پروردگار عالم نظر منفی دارد، من نظر مثبت پیدا کنم. این معنی حرص است. که حالا یک گوشه خیلی اندکی در بهشت آدم و حوا اتفاق افتاد که نه این بهشت آخرت، چون بهشت آخرت یکی از ویژگی‌هایش این است که هر کسی برود آنجا «هم فیها خالدون» دیگر بیرون نمی‌آید، قرآن هم می‌گوید

از آن بهشت قیامت هیچ کس را بیرون نمی‌کنم آنجا دائمی هستند. امام باقر می‌فرماید: این بهشت یک بهشت دنیایی بود، یک باغ بسیار آباد بود که حالا چه مقدار درخت داشته خیلی آباد بود، پروردگار عالم به آدم و حوا گفت که به هر دویشان، «كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا» از هر کجای این باغ خواستید بروید استفاده کنید هر جور میوه‌ای زیر سایه هر درختی ﴿وَلَا تَقْرَبَاهُذِهِ الشَّجَرَةَ﴾^۱ همین یک درخت را کاری به کارش نداشته باشید، اینکه این زن و شوهر به آن درخت کار به کارش داشتند این معنی‌اش حرص است، یعنی شما که در این بهشت تأمین هستید، همه جور میوه، آب، هوا، فضا، امنیت، شما که تأمین هستید برای چه دنبال چیز دیگری می‌روید. که گفتند نرو و امنیتان را به هم می‌ریزد چرا می‌روید؟ این حرص است. رفتند و خوردند و هنوز از گلویشان پایین نرفته بود ملائکه آمدند به آنها گفتند که تشریف ببرید بیرون، چون این حرصی که زدید کل آنهايي هم که بر شما حلال بود، حرام شد. بفرمایید بیرون.

حرص نداشتن دلیل بر فقیر بودن نیست

کسی که سرزمین وجودش را پاک نگه داشته یا اگر آلوده بوده پاک کرده و حرص ندارد، این دلیل نمی‌شود کسی که حرص ندارد، پول‌دار نشود. نه ممکن است که آدم حرص نداشته باشد و پول خوبی هم گیرش بیاید، خیلی اضافه‌تر از زندگی‌اش، اما حالا حرف این است که اینجا هم که اضافه‌تر از زندگی‌ام گیرم آمد اینجا خیلی باید مواظب باشم که آلوده نشوم، آلوده به چی نشوم؟ آلوده به بخل که اضافه‌ها را نپردازم، خمسش را ندهم، زکاتش را ندهم، همین امروز من حدودهای پنج و نیم صبح بود داشتم روایات خمس را در کتاب شریف کافی می‌دیدم امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آن کسی که در مالش خمس تعلق می‌گیرد بعد می‌فرمایند نه شیعیان ما، چون ما در دل خودمان برای شیعیانمان که جزو ما هستند فرجه قرار دادیم و الا واجب می‌کردیم درآمد روز به روزشان را خمس دهند ولی ما



به آنها حلال کردیم درآمد روز به روز را تا سر سال، سر سال باید بروند خمیشان را بدهند. امام صادق علیه السلام می فرماید: دیگران که قائل به خمس نیستند و حق ملکی ما را نمی پردازند، این ها به شکلی حرام در ولادت، گریانشان را گرفته، بچه هایشان حرام لقمه هستند، این را حضرت صادق علیه السلام می فرماید و می فرماید با مالی که خممش را ندادند حالا ما شیعه هم همین طور، ما روز به روز را بهمان حلال کردند که ندهیم اما خب سر سال باید بدهیم. حالا شیعه ای که سالش شده و خمس هم به او تعلق گرفته، ولی خمس را نداده. و نمی خواهد هم بدهد، الان ۱۰۰ میلیون هم دارد امام صادق علیه السلام می فرماید: ۲۰ میلیون تومان حق ما که در قرآن اعلام شده در این ۱۰۰ میلیون تومان است. با این ۱۰۰ میلیون تومان هر نوع معامله ای کند حرام و باطل است. از این طرف آدم باید حرص نداشته باشد که دچار حرام نشود، از این طرف نباید بخل داشته باشد که دچار غضب پروردگار نشود این پاکی، چیزهای دیگر هم همین طور است حسد، کبر، غرور، ریا، این هایی که در قرآن و در کتاب های اخلاقی ما جزء آلودگی ها شمرده شده، وقتی پاک شد «وَأَبْلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ» آن وقت چون آمده به دستور من وارد پاکی شده من هم او را یاری می کنم، از این پاکی، درخت نماز واقعی روییده می شود. درخت روزه واقعی روییده می شود، درخت حج واقعی روییده می شود، درخت کار خیر روییده می شود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَزِكُّوا وَأَسْجُدُوا وَعَبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾^۱ قرآن می گوید تمام درختان ثمردار از این زمین پاک سر درمی آورند «وَالَّذِي حَبِثَ». اما زمینی که ناپاک است، یعنی می بینی انواع موانع در این زمین است، حرص، حسد، کبر، ریا، تنگ نظری، بدنظری، «وَالَّذِي حَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا»^۲ گیاهی ازش بیرون می آید که سود ندارد، ریشه هم ندارد و در برابر یک باد مختصر هم توان نگه داشتن خودش را ندارد همه را می برد، وقتی باد مرگ بهش می زند یک موجود پوک و پوچی وارد برزخ می شود.

۱. حج: ۷۷.

۲. اعراف: ۵۸.

نقشاً راه از خدا، انتخاب و عمل از انسان

انتخاب پاکی در اختیار خود انسان است. اصل پاکی، انتخاب ناپاکی نیز به اختیار خود انسان است. بر عهده پروردگار دادن نقشه راه است که امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌های بسیار پرمایه‌شان که من جوانی‌هایم این خطبه را حفظ کردم هنوز هم حفظ هستم، می‌فرماید: «پروردگار عالم آن چیزی که بر عهده‌اش بوده نسبت به شما دادن نقشه کارش را انجام داده، نقشه‌اش را داده، نقشه‌اش هم قرآن است، نبوت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، امامت امامان علیهم السلام است. او نقشه‌اش را داده، «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ تَعَالَى أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ؛ فَخُذُوا نَهْجَ الْخَيْرِ تَهْتَدُوا، وَاصْدُقُوا...»^۱ حالا نوبت شماست، که این نقشه را پیاده کنید و یک ساختمانی از خیر و سعادت و درستی در قلبتان در اعضا و جوارح‌تان بسازید که هم خدا را از خود راضی کنید، ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ﴾^۲ و هم قلب پیغمبر را شاد کنید و هم قلب ائمه طاهرين علیهم السلام را. آن وقت در پاکی‌ها آدم خیلی خوب می‌فهمد، خیلی خوب، در ناپاکی‌ها آدم نمی‌فهمد، در این نفهمیدن‌ها گاهی حق را می‌گویند ولی نمی‌فهمند. یعنی اگر می‌فهمید، نمی‌گفت.

اقرار ابوبکر به حق در حالی نمی‌دانست به ضررش می‌باشد

صدیقه کبری علیه السلام آمد خانه ابوبکر گفت تو می‌دانی که این فدک و اطرافش ملک من است، چون خدا به پیغمبر صلی الله علیه و آله واگذار کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به من واگذار کرد، من هم به پدرم گفتمم واگذاری خدا و شما را روی چشمم قبول می‌کنم. این را به من برگردان. رفتند و گماشته‌های من را از آنجا بیرون کردند، ابوبکر خانه بود. در یک کاغذی نوشت که کسی متعرض گماشتگان حضرت زهرا علیه السلام در ملک فدک نشود. حالا یا ظاهراً این کار را کرد یا باطنا آن را دیگر ما نمی‌دانیم. ولی این‌ها کاری کردند که پروردگار مهربان عالم

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷.

۲. مائده: ۱۱۹.

ضررهایش را فقط خودش می‌داند چقدر است، کاغذ را گرفت و از در خانه که بیرون آمد، به عمر برخورد کرد، همان در خانه، گفت خانه ابوبکر چه کار می‌کردی؟ گفت رفتم درباره ملک فدک با او صحبت کردم، آن حرفی که به زبان عمر جاری بود این بود چون این‌ها فدک را که گرفتند، آمدند روی منبر گفتند که آنچه که از پیغمبر باقی مانده ملک مسلمان‌هاست نه ملک خانواده‌اش، عمر به حضرت زهرا علیها السلام گفت: پدرت منطقه فدک را که با جنگ نگرفت، حالا ما نمی‌خواهیم دست تو باشد کاغذ را بده، گفت نمی‌دهم، کاغذ را نمی‌دهم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرماید کاغذ را ربود نوشته‌ها را تف کرد، پاک کرد، پاره کرد گفت حالا بیا یک طناب بینداز در گردن ما و ما را ببر یک دادگاه ببینیم در حق ما چه حکمی می‌کنند؟ حالا کاری به عوارضش ندارم، گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا را با جنگ نگرفته، آنچه که پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام با جنگ می‌گیرند خودشان یک سهم درش دارند مسلمان‌ها هم سهم دارند، اما آنچه که بدون جنگ یا در اختیار پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گذارند یا صلح می‌کنند یا هبه می‌کنند، فقط حق خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله است و خدا این‌ها را به شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله اختیار داده که هر کاری می‌خواهد بکند. پس چیزی که با جنگ گرفته نشده اینکه دیگر برای مسلمان‌ها نیست این اقرار خود دشمن است. یعنی ملکی را غاصبانه گرفتند هیچ ربطی به مسلمان‌ها نداشت، یک مسلمان در آن ملک حق نداشت این اقرار خودش است، چون گفت آنجا را پدرت با جنگ نگرفته با جنگ نگرفته یعنی ملک خودش است، ولی حالا ما می‌خواهیم این ملک را بگیریم. به مسخره گفت تو هم طناب بینداز در گردن ما ببینیم قاضی چه می‌گوید، خب دادگاه‌ها هم که همه دست خودشان بود.

آن وقت آدم که پاک می‌ماند حق را خوب می‌یابد و عاقلانه هم می‌گوید ناپاک ممکن است حق بگوید، ولی خودش توجه نمی‌کند که این حق گویی به ضرر خودش است. وگرنه اگر حالیش بود نمی‌گفت و این حق گویی را نمی‌کرد. این بحث باز هم ادامه دارد مطالب بسیار مهمی در این زمینه هست که من حالا یک سلسله حدیث و آیه آماده کردم که ان شاء الله در روزهای بعد برایتان عرض کنم. کاغذ، پاره شد و به دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

جسارت شد و مورد تمسخر قرار گرفت آمد خانه، دید گوشه اتاق امیر المؤمنین با یک دنیا غصه نشسته و یک زانویش را بغل گرفته. این حالت بغل گرفتن یک زانو دلیل بر این است که خیلی دل نگرانم، خیلی غصه دارم، خیلی ناراحت هستم، دختر پیغمبر ﷺ یک نگاه به امیر المؤمنین ﷺ کرد.

جلسه، مقم

مؤمن، همیشه ثابت قدم است

مقدمه

بحث در این بود که انسان از باب رحمت پروردگار دارای استعدادها و نیروهای فوق العاده‌ای است که دیدن موجودات عالم، حتی فرشتگان این استعدادها و نیروهای باطنی را ندارند. برای اینکه همه این استعدادها و نیروها به ثمر برسد، معطل نماند، بیکار نماند، هدر نرود، ضایع نشود، انبیاء را مبعوث به رسالت کرد، و با پیغمبران کتاب فرستاد، که مردم با اقتدای به وضع انبیاء، و عمل به آن کتاب‌ها به قول خود قرآن مجید تبدیل به شجره طیبه شوند، یعنی یک درختی است که خود پروردگار توضیح می‌دهد با میوه و محصول دائمی که دیگر گره به زلف زمان هم نداشته باشد، مثل درختان باغ‌ها نباشد که پاییز همه برگ‌هایشان می‌ریزد، زمستان می‌میرند، بهار به تدریج بیدار می‌شوند یک مدت کمی هم میوه می‌دهند و هر کدام به تناسب وضع خلقت‌شان بعد از مدتی خشک می‌شوند. اراده وجود مقدس او بر این تحقق گرفت که با کمک نبوت انبیاء و کتاب‌ها، انسان درختی پرثمر شود، اما ثمرش دائمی باشد، و ریشه این درخت هم به گونه‌ای ثابت شود، استوار شود که این درخت را برای اقل ماندگارش کند. میوه درخت در دنیا کل کارهای خیر است؛ از عبادت‌ها و خدمت به هم‌نوعان، البته اینجا باید توجه داشت که أميرالمؤمنین هم این توجه را به ما دادند، این اثر روانی خیلی مثبتی دارد، در این زمینه، که نمی‌گذارد آدم دچار غصه و اندوه و تاسف و دلسردی شود و آن این است که حضرت می‌فرماید: ماها از نظر این استعدادها، نیروها و نیت‌ها و کوشش‌ها در یک سطح نیستیم، ولی این‌جور هم نیست که



کسی اگر به انبیاء اقتدا کند و به کتاب‌ها عمل کند، کم بیاورد. انبیاء خدا ﷺ و ائمه طاهرین ﷺ، در اطاعت و بندگی و در خدمت به خلق به عبارت خود ما ایرانی‌ها، سر از پا نمی‌شناختند و در این زمینه‌ها قرآن می‌گوید: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^۱، از همه مردم جهان پیش بودند، جلوتر بودند، یعنی تمام استعدادهای خود را برای فعل خیرات یعنی انجام همه خوبی‌ها به کار می‌گرفتند، پیشرو می‌شدند. پیشتاز به این معنا که غیر از آنها در نشاط کار و در کیفیت کار کسی به آنها نمی‌رسید، ولی این طور هم نبود که غیر از آنها در فیوضات الهی به روی آنها کم باز باشد، نه هر کسی می‌تواند. باز طبق قرآن برابر با گنجایش خودش همان درخت محصول‌دار شود که محصولش ابدی و ریشه‌اش هم پایدار و استوار است.

بهترین تثبیت‌کنندگان

کل این مقدمه فارسی را من با دو آیه قرآن تقویتش کنم، تأییدش کنم، اما از نظر ثبات ریشه «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا» اینجا بحث شماهاست، که این اتفاق پرخیر برای مؤمنین است، «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ»^۲ که این چقدر مایه دلگرمی و دلخوشی است، بعد هم می‌فرماید: تثبیت‌کننده آیه شریفه، خود پروردگار است. یعنی این باغبان است، که کاری می‌کند، کمکی می‌دهد، یاری می‌رساند که ریشه این شجره طیبه هم در دنیا و هم در آخرت ثابت باشد. ثبوت در دنیا یعنی چه؟ این هم مهم است بدانید، این هم در آیات قرآن است که اتفاقاً آیه در این زمینه فراوان است. یک آیه و دو آیه نیست که زرق و برق دنیا و زر و زیور دنیا، این‌ها در قرآن است، این کلمات زینت در قرآن است، زیور در قرآن است و زیبایی دنیا باز در قرآن است و تمام جاذبه‌هایی که در حوزه مادیت وجود دارد، روی این بندگان مؤمن تأثیر منفی نخواهد گذاشت، این معنی «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ».

۱. مائده: ۴۸؛ بقره: ۱۴۸.

۲. ابراهیم: ۲۷.

الف: بررسی ریشه‌ای کلمه «دنیا»

این جلوه‌های خیره‌کننده هم مخصوص به زمان ما نیست. هر روزگاری حوزه مادیت برای انسان‌های جلوه متناسب با زمان خودش را دارد. هر زمانی، شما در قرآن مجید نگاه کنید وقتی که یک نفر در مملکت مصر باز به قول خود قرآن «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» نه خود دنیا، خود دنیا یعنی همین آفرینش پروردگار این که بد نمی‌شود، دقت در آیات قرآن واجب است ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾^۱ نمی‌گویید دنیا، دنیا اصلا لغتش می‌دانید یعنی چه؟ دنیا از حیث لغت مؤنث است ادنی مذکر است، چون ما هم اسم مذکر داریم علی، حسن، حسین، و اسم مؤنث داریم که روی زنان گذاشته می‌شود مثل فاطمه، خدیجه، زینب، مریم، آسیه، کلمه دنیا مؤنث ادنی است و ادنی از نظر ترکیب عربی افعال التفضیل است. ادنی یعنی نزدیکتر، چون ما مراحل مختلفی داریم نزدیک، نزدیکتر، ادنی که مذکر است به معنی نزدیکتر است. یعنی شیء مذکر نزدیکتر، دنیا شیء مؤنث است یعنی باز نزدیکتر است، دنیا یعنی جای نزدیکتر، نزدیکتر به کجا؟ به آخرت، یعنی دنیا دیوار به دیوار آخرت است هیچ چیز در این عالم مادی نزدیکتر از این دنیایی که در آن زندگی می‌کنیم نیست. خیلی نزدیک است، دوران بقا چو باد نروروز گذشت، روز و شب ما به محنت و سوز گذشت، تا چشم نهادیم به هم، صبح دمید، تا چشم گشودیم ز هم روز گذشت. یعنی انگار یک لحظه پیش بود که در خانه‌های همه ما داشتند می‌گفتند و می‌خندیدند و آجیل پخش می‌کردند و نقل می‌دادند و شیرینی می‌دادند چی شده بود؟ ما به دنیا آمده بودیم. زمانی نگذشت که باز یک دو تا شیرینی پخش کردند. چه شده بود؟ ازدواج کرده بودیم. زمانی نخواهد گذشت که همان شیرینی پخش کن‌ها می‌نشینند و خودشان را می‌زنند و گریه می‌کنند، چه شده؟ ما از دنیا رفتیم. خیلی سریع می‌گذرد. در جلد دوم اصول کافی است آمده است که پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «و انَّ السَّيْرَ بَكْمَ سَرِيعٍ»، آن کسی که دارد شما را جلو

۱. نساء: ۸۲.

۲. کنز العمال، ج ۴۰۲۷.

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

می برد به طرف عالم آخرت به سرعت دارد جلو می برد. الآن چند سال است خود پیغمبر ﷺ از دنیا رفته. حدود ۱۵۰۰ سال است، انگار دیروز بود. در آیه نمی گوید دنیا، چون کلمه دنیا یک کلمه ای است با یک معنای طبیعی، یعنی جایی که البته نسبت به انسان ها، به آخرت نزدیکتر است، ادنی، دنیا یعنی ماده لغت را بیشتر افراد وارد در این مسائل می گویند از «دُنُو» گرفته شده، که این دنو در دعای ندبه هم آمده، «دُنُوًّا وَ اقْتِرَابًا»، که خود کلمه اقتراب قرب یعنی نزدیکی، یعنی پیغمبر اکرم ﷺ از همه عالمیان به تو دنو و قریب قویتر بود، این معنی دنیاست. حالا خیلی ها در ذهنشان یک معنی دیگری است، آنها می گویند که از ماده «دَنَى» گرفته شده. سه حرفش دال و نون و یاء است، ولی بیشترشان می گویند از سه حرف دال و نون و واو گرفته شده. در قرآن مجید اصلاً راجع به خود دنیا پروردگار عالم حرف منفی ندارد، چون مجموع این دنیا نعمت های پروردگار است، معنی ندارد زیباترین کار را کرده باشد و بعد هم به خود زیباترین کار حمله کرده باشد، این که درست نیست.

ب: عزیز به چه معناست

می گوید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا» آن زندگی ای که یک عده ای برای خودشان درست کردند، به نام زندگی دنیایی «الْأَمْثَالُ الْعُرُورِ» تمامش کالای کلاه گذار است و کلاه مغرورکننده است و کالای فریب است. چرا درباره مؤمنین می گوید: «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ»، یعنی این ها گول بخور نیستند، این ها را من پا برجا نگه داشتم، ریشه دارند، ریشه در کجا دارند؟ در عزت الله، عزیز یعنی چه؟ در ایران وقتی می گویند فلانی عزیز است یعنی محترم است، دوست داشتنی است، ویژه است، اما کلمه عزیز در لغت عرب، به معنای موجود قدرتمند غیر قابل شکست است. یعنی ای بنی امیه! وقتتان را حرام علی نکنید. سقیفه هایی که بشکنیدش او شکستی نیست، حالا ۱۰۰ سال هم در تمام منبرهای کل



مناطق امام جمعه‌های تان به امیر المؤمنین علیه السلام ناسزا بگویند و صبر کنند و مردم را وادار کنند لعنتش کنند. این‌ها فقط گناہانی است که گردن کثیف خودتان را می‌گیرد ولی علی شکستنی نیست که با سنگ زبان شما، با سنگ فکر شیطانی شما، با سنگ اعمال خلاف شما بشکند، او نمی‌شکند. امام صادق علیه السلام یا حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: این دشمنان ما تمام اسلحه‌شان علیه شکستن ما فوت دهانشان است. **﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾**^۱ اصلا من اراده کردم نورم را کاملش کنم، جهانگیرش کنم، ریشه‌اش ثابت، شاخ و برگش در کل عالم و میوه‌اش هم دائم، این سه تا موضوع در یک آیه است. **﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾**^۲ درخت پاک «أَصْلُهَا ثَابِتٌ» ریشه دائمی است و استوار، «وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» تنه و شاخ و برگش در همه عالم پخش است. **﴿تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ﴾**^۳ اکل یعنی میوه‌اش، میوه‌اش هم دائمی است، زمستان و تابستان و بهار ندارد. اصلا زمان به به هیچ چیز این درخت کاری ندارد.

علی علیه السلام از زبان علی علیه السلام

یک جمله‌ای پیامبر صلی الله علیه و آله درباره امیر المؤمنین علیه السلام دارند واقعا اگر خود این‌ها خودشان معرفی نمی‌کردند کسی می‌توانست معرفی‌شان کند؟ توده مردم که حقیقت انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام را درک نمی‌کردند. اگر هم به جستجو برمی‌آمدند، چیزی به دست نمی‌آوردند. دریا عمق ندارد و ساحل هم ندارد، کجا می‌خواهند بگردند و چه گوهری را می‌خواهند به دست بیاورد. به ناچار می‌بینید پروردگار عالم خود انبیاء علیهم السلام را معرفی می‌کند یا طبق آیات قرآن خود انبیاء علیهم السلام خودشان را معرفی می‌کنند. معرفی انبیاء علیهم السلام هم برای خودنمایی که نبوده، برای اینکه به مردم بفهمانند دکتر واقعی شما، ما هستیم، بیماری‌شناس ما

۱. صف: ۸.

۲. ابراهیم: ۲۴.

۳. ابراهیم: ۲۵.

هستیم، دوا پیش ماست، آبادی دنیا و آخرتتان هم با معماری ماست، چاره‌ای نبود جز اینکه خودشان را معرفی کنند. همه آفرینش و شخصیت نه شخص، شخص یعنی بدن، بدن ما طول و عرض و حجم معینی دارد. این قدری جا را نمی‌گیرد، اما شخصیت نه طول دارد، نه عرض دارد، نه عمق دارد، نور است. شما یک استخری را در نظر بگیرید، استخر چیه! دریا، تشریف ببرید لب دریا، آب قبول موج می‌کند، یک ریگ کوچک را شما بینداز در آب دریا که آب آرام است، این ریگ به اندازه خودش اول یک دایره درست می‌کند به سرعت دایره بعدی، دایره بعدی، تمام سطح دریا را این دایره می‌گیرد، اما دیگر ما نمی‌بینیم آن دایره‌های بزرگتر را، شما با فوت دهان درختی که ریشه‌اش را خود من استوار کردم و کمک دادم شاخ و برگ و تنه‌اش عالم را پر کرده و میوه‌اش هم دائم است با فوت دهان می‌خواهید بخشکانید؟ چقدر احمق و دیوانه هستید، چقدر بی‌خرد و نفهم هستید، آن وقت حضرت می‌فرماید: «كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سَرًّا»^۱ علی جان! تو در غیب وجود انبیاء و در باطن انبیاء با همه انبیاء همراه و همسفر بودی «مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سَرًّا» بعد اراده خدا تعلق گرفت که از آن پرده غیبت، معنویت تو ظهور شخصی هم بکند و کرد «و معی جهراً» اراده تعلق گرفت که در ظاهر با من پیغمبر باشی. آن وقت در اینجا شما وزن امیر المؤمنین علیه السلام را حساب کنید به مناسبت ایام ادب بکنم به آستان اهل بیت، وزن امیر المؤمنین علیه السلام را حساب کنید و شجره وجودش را و ثبوتش را، و اینکه کل آفرینش را پر کرده کل آفرینش را، روایات متعددی داریم که اگر خداوند علی علیه السلام را نمی‌آفرید هم وزنی برای زهرا علیه السلام در عالم وجود نداشت، یعنی چه این روایت؟ یعنی اگر هم وزن علی علیه السلام را بخواهید پیدا کنید یک دانه هم وزن دارد او هم صدیقه کبری علیه السلام است یعنی وجود او هم یک وجود ثابت، کل عالم را هم پر کرده.

۱. ملا فتح الله کاشانی زبدة التفاسیر، ج ۷، ص ۲۶۹، ط بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۲۳ق؛ آقای میلانی، نفحات الازهار، ج ۵ ص ۱۱۱ به نقل از عامه.



مؤمن فریب دنیا را نمی خورد

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾^۱ نه خود دنیا، کالای دنیا، مایه فریب کاری است. حالا چرا برای مؤمن «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» برای مؤمن هم مایه فریب کاری است، اگر مؤمن هم گول می خورد دیگر با کافر و فاجر و فاسق و مشرک چه فرقی داشت؟ چرا مؤمن شکست نمی خورد؟ چون عزیز است، عزیز یعنی چه؟ یعنی شکست ناپذیر، «إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ» خدا شکست نمی خورد و لرسوله، پیغمبر ﷺ هم شکست نمی خورد و للمؤمنین، مردم مؤمن هم از هجومها شکست نمی خورند، از متاع دنیا شکست نمی خورند، گول هم نمی خورند. اما یک نفر در مصر گول صندلی را خورد، گول خورد شد فرعون، در همین مملکت مصر یکی دیگر گول صندلی را نخورد و روی همان صندلی نشست شد یوسف ﷺ، این دو تا هر دو در مصر حاکم بودند، فرعون سلطان مصر بود، یوسف ﷺ هم سلطان مصر بود، اما شما نظر خدا را راجع به یوسف ﷺ در قرآن نگاه کنید، من سوره یوسف را بررسی کردم خداوند متعال نزدیک به ۱۸ ویژگی فقط برای یوسف ﷺ بیان کردند، که من حالا همه این ۱۸ تا را یادم نیست. یک وقتی از خود سوره یادداشت کردم، چندتایی که حالا یادم است، «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^۲ یوسف ﷺ با مملکتی که در دستش بود، با صندلی که دستش بود، با خزانه‌ای که دستش بود، با آن ارتش نیرومندی که دستش بود، از دسترس تصرف هر شیطانی خارج بود.

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» این جمله یعنی چه؟ مخلصین، یعنی از دستبرد تمام شیاطین خارج بود. دسترس آنها نبود، لذا وجود، یک وجودی بود که هیچ شیطان دوبا (انسان) و هیچ شیطان جتی طمع در حمله کردن به یوسف و گول زدن یوسف نمی کرد چون دسترسی به او نداشت، آدم به یک چیزی که دسترسی دارد، در آن چیز طمع می کند، تا وقتی که از

۱. حدید: ۲۲.

۲. یوسف: ۲۴.

دسترس آدم خارج می‌شود. حالا فرض کنید که ۱۰ کیلو زبرجد، ۱۵ کیلو مروارید، هر دو هم ناب، در خزانه آمریکاست، هیچ وقت ما طمع به آن نمی‌کنیم، چون به آن دسترسی نداریم، معطل طمعش نمی‌شویم ولی وقتی که دسترسی به چیزی داشته باشیم و برایمان هم درست نیست به دست آوردنش، در آن چیز طمع می‌کنیم. این یک ویژگی یعنی همین صندلی، همین دنیا، همین متاع، همین است که می‌گوید «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرْوَةِ^۱» که گول می‌زند، یوسف را گول نزد، تکان نخورد، عوض نشد، اما در همین مملکت بعد یوسف اقرار نکردند درس بگیرند از گذشته‌شان، بنشینند فکر کنند که در این کشور یک روزی یک نفر به نام یوسف حکومت کرده به پاکترین صورت، حکومت کرده با عدل کامل، حکومت کرده در حالی که یک دلی به ناحق از او رنجیده نشد، ننشستند از این درس بگیرند، آمدند فریب متاع حیات دنیا را که یکی هم صندلی است خوردند، یک کسی روی همان صندلی که قبلا یوسف نشسته بود نشست شد فرعون. هر دو یک جا هستند یک کشور، یک کاخ، روی یک صندلی، آن وقت یک خط راجع به یوسف از قرآن بخوانم از سوره یوسف، یک خط هم راجع به فرعون از سوره قصص. «رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ» خدایا! این یک مقدار صندلی که زیر پای من است عطای تو است، کار علم خودم و بازوی خودم و نیروی خودم نیست. صندلی یک امانت است که به من دادی، که من به نیابت از تو بین بندگان حکومت کنم، پس من کاره‌ای نیستم من یک نایب هستم، من اعلی حضرت قدر قدرت قوی شوکت که هر روز چند هزار نفر سلام نظامی برایم بالا بزنند و پا بکوبند و شعار برایم بدهند نیستم چون من کسی نیستم، من یک امانت دار هستم، من ک نایب منام هستم، من یک جانشین هستم چیز دیگری نیست، اما وقتی آدم گول بخورد خودش را کسی می‌بیند، اما یوسف گول نمی‌خورد چون جای گول خوردن ندارد چرا؟ چون «يُتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ^۲» رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَ

۱. حدید: ۲۲.

۲. ابراهیم: ۲۷.



الْآخِرَةَ^۱ همه کاره دنیا و آخرت من تو هستی خودم هیچ هستم، «تَوَفَّنِي مُسْلِمًا»، خدایا من را بی دین نبر، روز مرگم دیندار و تسلیم به تو بمیرم، «وَأَلْحِنِّي بِالصَّالِحِينَ» قیامت من را در گروه صالحین محشور کن و ملحق کن اما راجع به فرعون در همین مملکت روی همان صدلی «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيَعًا^۲»، فرعون در مملکت مصر فی الارض یعنی کشور مصر باد کرد، فکر کرد کسی است، «عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا أَهْلَهَا شِيَعًا»، زندگی مردم خود مردم را گروه گروه و قطعه قطعه و دسته دسته کرد همه مردم را به جان هم ریخت، «يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ» یک عده‌ای را پایمال کرد و زبون و ضعیف و ذلیل، «يُدْبِحُ أَبْنَاءَهُمْ»، فرزندانشان را سر برید ذبح کرد، «وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ» زنانشان را برای بیگاری زنده نگه داشت، «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» این گول خوردن، این گول خوردن، خب این برای دنیای مردم مومن است، مردم مومن در دنیا کلاه سرشان نمی‌رود، گول نمی‌خورند، فریب این زندگی مادی را نمی‌خورند، خیلی هم زیبا با پول با صدلی، و با قدرت برخورد می‌کنند خیلی زیبا.

و فی الآخرة، و مردم مؤمن را در قیامت هم ثابت قدم نگه می‌دارم، یعنی یک لحظه مردم مؤمن در قیامت به طرف دوزخ نمی‌لغزند، چون آنجا هم یقین دارند نمی‌لغزند قرآن مجید می‌گوید در محشر که ایستادند با آن همه هیاهو اوضاع عجیب و غریب به تمام بدکاران عالم می‌خندند یضحکون، همه دارند در سرشان می‌زنند، همه از آن آتش جهنم در وحشت هستند، نفسها قطع است، اما بندگان خوب من دارند به آنها می‌خندند، اصلا انگار نه انگار جهنمی وجود دارد، «يُتَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ^۳»، حرف آخر سخن را به حرف اول گره بزنم خدا از باب رحمتش ما را خلق کرده است، خیلی هم راضی هستیم، چون ما جلوه رحمانیت حق هستیم، برای چه ناراضی باشیم، خیلی هم خوشحال

۱. یوسف: ۱۰۱.

۲. قصص: ۱.

۳. ابراهیم: ۲۷.

هستیم که ما را آفرید خیلی هم خوشحالیم که همین شکلی که داریم ما را آفرید، خیلی هم خوشحالیم که در همین زمان آفرید، هیچ هم چون و چرا با او نداریم، چرا ما را زمان علی خلق نکردی، چرا ما را زمان امام حسین را خلق نکردی؟ جای ما آن زمان نبوده اگر واقعا جای ما آن زمان بود آن زمان خلقتان می کرد، و ما خیلی هم شاد و خوشحال هستیم به قیافه مان و به زندگیمان و به جایمان و به زمانمان مومن هم هستیم، او به ما یاری داد که ما مومن باشیم. ما را به رحمتش آفرید یک استعدادها و نیروهایی هم با رحمتش در ما گذاشت، دوست داشت این استعدادها بروز کند به صورت حبه و دانه در وجود ما نماند، برای بروز کردن انبیاء و ائمه علیهم السلام را فرستاد این دانه ها بروز کنند و سردرآورند به محصول بنشینند ما تبدیل به یک درخت طیبه ای شویم با ریشه ثابت و شاخ و برگ دائمی و میوه دائمی که اگر در قرآن مجید ملاحظه کردید خیلی درباره مردم مومن می گوید ﴿جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾، بعدش خالدین، ما دائمی شویم، دائمی شویم.



جلسه هشتم

زبان استدلال و تلاش برای

رسیدن به کمالات

مقدمه

در آیات قرآن و روایات بیان شده که انسان، استعداد و توان و قدرت به دست آوردن کمالات و درجات مربوط به خودش را که خدا برای او قرار داده دارد. امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «گناه یعنی متوقف کردن حرکت به جانب کمالات،» وجود مبارک زین العابدین علیه السلام از گناه تعبیر به زهر می‌کنند. و می‌فرمایند: «خود من در تعجب هستم، در شگفتم! از این انسان که از خوراکی‌هایی که برایش بد است پرهیز می‌کند، خوراکی‌هایی که برای بدنش ضرر دارد، حالا یا درد می‌گیرد، یا می‌اندازدش، ولی از آنچه که برای شخصیتش، روحش، بزرگی‌اش، بد است پرهیز نمی‌کند.»^۱

لزوم استدلال برای اثبات ادعا

این یک مطلب است در قرآن و در روایات که یک کمالاتی برای انسان قرار داده شده، مثل اعتقادات حقه، تحصیل باور نسبت به پروردگار عالم، نسبت به قیامت، ملائکه، انبیاء، کتاب‌های آسمانی، این کمال قلب است. این پنج باور در سوره مبارکه بقره مطرح است، که پروردگار می‌فرماید: «کسی که دلش جایگاه یقین و ایمان به خدا و روز قیامت و انبیاء و ملائکه و قرآن مجید باشد دل باکمالی دارد، این دل در بازار قیامت از قیمت بسیار سنگینی برخوردار است» ظاهراً این گفتار حضرت ابراهیم علیه السلام است که در سوره شعراء

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۷.

پروردگار نقل می کند که: «من با شما جامعه نمرودیان به چه دلیل بسازم.» ساختن با شما یک دلیل عقلی می خواهد، یک دلیل علمی می خواهد، یک دلیل منطقی می خواهد، که من بیایم و با این خطاکاری های شما، اشتباه کاری های شما و فرهنگ غلط شما بسازم. همیشه هم انبیاء به این بدان روزگار که مزاحم بودند، می فرمودند: «برای اثبات درست بودن مسیرتان دلیل بیاورید.» پروردگار به ما گفته به دلیل تکیه کنید، بالأخره انسان عقل دارد، فطرت دارد، هوش دارد، ذکاوت دارد، فهم دارد. اگر کسی برای چیزی دلیل بیاورد، دلیل درست، همه این نیروها در مقابل آن دلیل تسلیم هستند و قبول می کنند، این را به پیغمبر عظیم الشان اسلام ﷺ هم اعلام کرد چون به خصوص در مدینه زیاد می آمدند با حضرت ﷺ بحث کنند، گفتگو کنند، می آمدند برای اینکه مثلاً در محضر پیغمبر اکرم ﷺ حق بودن خودشان را ثابت کنند و به نظر خودشان با ثابت کردن حق بودن خودشان مهر باطل بر کار پیغمبر ﷺ بزنند، که بعضی از این جریانات را خدا در قرآن مجید هم بیان کرده یکی در سوره آل عمران است، یکی در سوره مبارکه توبه است، اخلاق پروردگار اقتضا می کرد که به پیغمبر ﷺ بگوید هر گروهی، هر طایفه ای، تابعان هر مذهبی آمدند، آنها را بپذیر، راهشان بده، با آنها بنشین. کجا؟ در مسجد، بیایند عالمان مسیحی، یهودی ها، زرتشتی ها، بی دین ها، حالا آنها متدین به یک دینی بودند، گرچه غلط ولی بعضی ها هم بودند قدیم ها بهشان می گفتند هرهری مذهب، قرآن بهشان می گوید دهری مسلک، زبان امروز هم بهشان می گوید ماتریالیسم دیالکتیک، حالا ما کاری به لغت نداریم، این ها، طایفه هایی را که پایبند به هیچ دینی نیستند، ماتریالیسم می نامند. قرآن می گوید دهری، ایرانی ها می گفتند هرهری مذهب، قرآن می گوید همه این ها را قبول کن، جلسه را کجا بگذارم؟ در مسجد، و بعد به پیغمبر ﷺ می گوید از اول تا آخر حرف هایشان را هم گوش کن، چون نبوت کتاب ابد است ترسی از شنیدن مسائل دشمن ندارد، چرا ترسی ندارد؟ چون دلیل بر باطل بودنش را در اختیار دارد، و گاهی بعضی دلیل ها بسیار ساده بود ولی کمر طرف مقابل را خم می کرد، بحثش را متلاشی می کرد، به اعتقادش زخم کاری می زد. می ماند و دیگر حرفی نداشت بزند.

زبان استدلال هشام بن حکم، شاگرد امام صادق علیه السلام

یکی از علمای سنی مذهب که مخصوصاً زمان امام صادق علیه السلام پایشان در مدینه باز شده بود رفت و آمد می‌کردند، علت هم این بود که حوزه علمی حضرت صادق علیه السلام در جهان آن روز در بین ملت‌های این طرف شهرت پیدا کرده بود. از هر مذهبی، از هر مکتبی، از هر رشته‌ای می‌آمدند مدینه و با حضرت علیه السلام بحث می‌کردند. گاهی هم که امام علیه السلام مدینه نبود و مکه بود این‌ها راه می‌افتادند و می‌آمدند مکه. علم است، عالم دنبال علم است، دنبال حق است، عالم، «مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»^۱ جاهل فقط بگو مگو می‌کند زیر بار هم نمی‌رود، عالم بگو مگو می‌کند و می‌فهمد طرف مقابلش چه دارد می‌گوید، یکی از این سنی مذهب‌ها که قائل به دو خدای خیر و شر بود، این آمد مدینه اتفاقی به هشام بن حکم برخورد کرد، شاگرد جوان امام صادق علیه السلام که امام صادق علیه السلام به شدت به این جوان احترام می‌گذاشت. در روایات هست هر وقت می‌آمد خدمت امام علیه السلام یاران و اصحاب هم نشسته بودند امام تمام قد برایش بلند می‌شد، می‌فرمود: زبان این، علم این، کاربرد بسیار سنگینی دارد برای دین، آدرس امام صادق علیه السلام را پرسید ایشان هشام را نمی‌شناخت، یک جوانی که تازه مو در صورتش درآمده بود کمتر از ۳۳ سالش هم بود از دنیا رفت، هارون هم خیلی دنبالش بود دستگیرش کند و نابودش کند، اما در یک گوشه پنهان از دنیا رفت، طول تاریخ ما شیعه همین بودیم، یعنی می‌دانستند حق با ماست حق ما را قبول نمی‌کردند، برای بستن دهان‌ها یا زندان یا تبعید یا کشتن، گاهی ائمه علیهم السلام را حکومت‌ها می‌آوردند کنار دست خودشان زندگی کنند که هر روز زیر نظر باشند، کسی با این‌ها رفت و آمد نکند، چون می‌دانستند هم حق با این‌هاست هم حق را ثابت می‌کنند، زبانشان زبان علم است، زبان حکمت است، زبان فلسفه الهی است، به هشام گفت: من از شام آمدم، شام هم نزدیک روم شرقی بود که حالا به آن ترکیه می‌گویند. آنجا هم تقریباً مراکز علمی بود با اسکندریه مصر و با ترکیه و با

۱. عنکبوت: ۴۳.

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

یونان در ارتباط بودند تقریباً پر علم در آن مناطق قوی بود، گفت من از شام آمدم برای ملاقات با حضرت صادق علیه السلام و با او هم می‌خواهم بحث کنم، هشام داشت پیراهنش را می‌شست در یک تشتی انداخته بود و نشسته بود و آرام آرام داشت پیرهن را می‌شست، ائمه ما شیعه را متواضع بار می‌آوردند، خاکی بار می‌آوردند هم در مردم باشند و هم از اینکه کارهای طبیعی زندگی را انجام بدهند برایشان سخت نباشد، خودشان هم این‌طور بودند امیر المؤمنین علیه السلام کفش پاره‌اش را خودش وصله می‌کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله هر وقت نیاز به شیر داشت چند بز در خانه بود خودش می‌آمد و شیر می‌دوشید، گاهی مرکبش زین یا پالان نداشت روی مرکب لخت سوار می‌شد. هشام بسیار آدم دانشمند و تیزهوش و قوی بود، گفت با امام صادق علیه السلام چه کار داری؟ گفت: می‌خواهم با او یک بحث علمی بکنم، گفت درباره چه؟ گفت: رخت‌شور تو را چه به این کارها، تو آدرس امام صادق علیه السلام را به من بده، با من حرف علمی! تو رخت را بشور، گفت حالا شاید یک رخت‌شور هم بتواند با تو یک خرده حرف بزند چه عیبی دارد؟ چه تکبری داری که با یک رخت‌شور حرف بزنی چه می‌خواهی بگویی؟ گفت من می‌خواهم بروم با او بحث کنم که عالم، دو خدا دارد و تو دائماً داری تبلیغ می‌کنی که عالم یک خدا دارد. هشام بهش گفت که این دو تا خدا هر دو می‌توانند خورشید را طلوع بدهند؟ گفت: بله! هر دو می‌توانند غروب دهند؟ گفت: بله! هر دو می‌توانند مرده زنده کنند؟ گفت: بله! هر دو می‌توانند بهار به درختان شکوفه بروانند؟ گفت: بله، گفت هر دو می‌توانند روزی این گرسنه‌های کره زمین را بدهند؟ گفت بله، گفت یکی که دارد همه این کارها را می‌کند به دومی چه احتیاج است؟ به دومی چه نیاز است؟ همان یکی همه کارها را در عالم دارد می‌کند به دومی چه احتیاجی است؟ گفت تو رخت‌شور هستی یا هشام بن حکم هستی؟ چون من اسمت را شنیدم، گفت چه کار به اسم من داری بحث را ادامه بده. گفت من دیگر بحثی ندارم من قانع شدم عالم یک خدا دارد و دیگر لازم نیست امام صادق علیه السلام را هم بینم برمی‌گردم. به انسان یک نیروهایی داده که اگر به کار بگیرد در مقابل حق و دلیل و برهان انسان قانع می‌شود، قبول می‌کند، می‌پذیرد.



ادعای بدون دلیل باطل است

بعد به پیغمبر ﷺ در قرآن می‌گوید: همه را که پذیرفتی بگذار هر حرفی دارند با تو بزنند. عالم خدا ندارد، ما نبوت را قبول نداریم، ما غیبت امام زمان ﷺ را قبول نداریم، از کوره در نرو، حبیب من بگذار حرفش را بزند، تمام که شد بهش بگو که این‌هایی که گفتی ادعا بود، چیز دیگری نبود. ادعا کردی که عالم خدا ندارد این شد ادعا، حالا ادعا را باید اثبات کرد، از چه طریقی؟ ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَ كُفْرِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۱ اگر در ادعای خود راستگو هستید، دلیل بیاورید برای اثباتش، اگر دلیل ندارید پس حرفتان باطل است. این طرف حق است و دلیل هم ندارند حبیب من، چون میلیاردها سال است این جنس دو پا بعضی‌هایشان هی شاخ و شانه کشیدند که عالم خدا ندارد، بعد هم قلم درآمد و کتاب درآمد و نوشتن درآمد و مدرسه درآمد همه چیز ثبت شد، حرف‌های کل باطل‌گرایان هم در کتاب‌ها ثبت است، ما نشنیدیم تا حالا کسی بر باطل خودش دلیلی بیاورد که انسان بفهمد این باطل با کمک این دلیل حق است، باطل نیست، یک نفر تا حالا دلیل بر بطلان بر مکتب باطل خودش نیاورده، اما قرآن مجید دریاوار دلیل است، ائمه (طاهرین) مطالبشان پر از دلیل است، بعد هم قرآن مجید می‌گوید هر یک عنصر در این عالم دلیل است، هر یک عنصر، تمام جهان مدرسه دلیل و برهان است.

تلاش برای رسیدن به کمال خود

قرآن مجید می‌گوید: انسان یک کمالاتی برایش مقرر شده، در حد خودش هر کسی، یقیناً می‌تواند به این کمالات برسد، اگر خودش را به این کمالات نرساند یعنی از این جاده حرکت نکند - صراط مستقیم - گنه‌کار می‌شود، زهرخور می‌شود، می‌شود کسی که ﴿يُخْرُونَ يُؤْتُهُمْ بِأَيْدِيهِمْ﴾^۲ تیشه برداشته و به ریشه بنیان خودش می‌زند. کمال دل به این است که دل ظرف تجلی ایمان به خدا، ایمان به قیامت، ایمان به انبیاء، ایمان به

۱. نمل: ۶۴

۲. حشر، ۲.



اختیار انسان در زنده نگه‌داشتن قلب

فرشتگان، و ایمان به قرآن مجید باشد. حالا همین ۵ تا حقیقت را ما مقایسه کنیم با باطل‌هایی که در دل دیگران است، آن کسی که وابسته به این ۵ حقیقت است، آثار عجیبی در زندگی‌اش ظهور می‌کند، از پولش، از بدنش، از اعضا و جوارحش، از نفسش، یعنی وقتی که تمام وجود انسان تحت تأثیر چنین دلی باشد، خب معلوم است این دل همه وجود که در گفتار امام صادق علیه السلام هست این دل سلطان وجود انسان است، وقتی که تمام وجود آدم تحت تأثیر دلی باشد، که آن دل زلفش به توحید و به قیامت و به نبوت و به ملائکه و به قرآن گره خورده، آدم را تا قرب دلدار می‌رساند، این‌هایی که مقرب شدند از چه طریقی مقرب شدند. از همین طریق. نکند من یک کلمه‌اش را پس و پیش بگویم عربی‌اش را نمی‌خوانم ولی فارسی را برایتان می‌گویم، حالا عربی‌اش هم به فشار از ذهن خودم ببینم می‌توانم دریاورم چون ۴۰ سال پیش این روایت را یادداشت کردم، «قیل الأُمیر المؤمنین بماذا نلت علی ما نلت» مغز این جمله این است «بماذا نلت علی ما نلت» چه شد علی شدی؟ سؤال قشنگی است، چی شد علی شدی؟ این همه آدمی‌زاد در مدینه و مکه و کوفه است چه شد تو علی شدی و در بین همه این مؤمنان ممتازتر از همه شدی، ببینید چه جواب لطیف زیبایی بهش داد فرمود: «قعدت علی باب قلبی»^۱ دم در دلم نشستم غریبه راه ندادم، دزد راه ندادم، شیطان راه ندادم، وسوسه راه ندادم، چهره بیگانه راه ندادم، این دل را به کسی ندادم دل را دادم به خدا، وقتی دل را به خدا دادم تمام درهای قیامت هم به رویم باز شد، تمام درهای نبوت انبیاء هم به رویم باز شد، تمام درهای قرآن هم به رویم باز شد، تمام درهای ملکوت هم به رویم باز شد سراغ دل رفتم.

قلب سلیم بهترین نجات دهنده انسان

ابراهیم علیه السلام به مردم زمانش می‌گفت: من را دعوت می‌کنید به بت‌پرستی؟! من را دعوت می‌کنید که با مراسم شما هماهنگ شوم، در مراسم شما شرکت کنم؟! به چه دلیل من با این همه باطل شما گره بخورم. شما که برای اثبات مکتبتان، مراسمتان، مطالبتان،

۱. مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین مع تعلیقات خواجویی، ص ۳۷۸.

بت پرستی تان دلیل ندارید. بعد گفت: اگر من با شما سازش کنم، و تسلیم شما شوم، یک ضرر بسیار مهم غیر قابل جبرانی متوجه من می‌شود که من آن ضرر را برای خودم نمی‌پسندم، من دارم در این دنیا به گونه‌ای زندگی می‌کنم که وقتی وارد آن روزی شدم که «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بُنُونَ»^۱ نه پول به داد آدم می‌رسد و نه بچه‌های آدم قدرت دارند به داد آدم برسند، نه اینکه بچه‌های آدم رابطه‌شان با هم قطع کنند، ممکن است قیامت آدم گیر بیفتد و بچه‌های آدم دلشان بسوزد ولی کاری نمی‌توانند بکنند، چون مالک روز قیامت خداست، شفاعت هم به اذن پروردگار است بچه‌های ما چه کار می‌توانند بکنند. بعد گفت: تنها چیزی که آنجا به داد من می‌رسد «إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^۲ دل به دادم برسد، دل به دادم می‌رسد، کدام دل؟ دل سلیم، دل سلیم کدام دل است؟ همین دلی است که قرآن مجید می‌گوید: افق طلوع توحید، قیامت و نبوت و فرشتگان و قرآن مجید، این به دادم می‌رسد، من دلیلی ندارم که فرهنگ شما را قبول کنم.

نهایت کمال انسان تبدیل شدن به خیر محض است

بعد از این بحث که قرآن و روایات می‌گوید، کمالاتی برای انسان است، کمال قلب به این حقایق است، کمال نفس در سوره الشمس است، به اخلاق حسنه و پاکی‌های حالات است، کمال اعضاء و جوارحش به انجام اعمال صالحه است. این کمالات برای او قرار داده شده، راه هم برایش باز است، اگر برسد به این کمالات، تبدیل می‌شود به یک منبع بسیار خیر که اول خیرش به خودش می‌رسد و چون اهل کمالات است، از انتقال خیرش به دیگران بخل ندارد، خودش را عین رودخانه و چشمه آزاد می‌گذارد که خیرش به همه برسد، که قرآن مجید از این تعبیر، تعبیر کرده به مبارک، مبارک اسم پروردگار عالم است، «بَارِكِ الْآيَاتِي يَدِيهِ الْمَلَكُ»^۳ یعنی پر خیر و پرمفعت است خدایی که فرمانروایی هستی به

۱. شعراء: ۸۸.

۲. شعراء: ۸۹.

۳. ملک: ۱.

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

دست اوست، مبارک، یعنی منبع خیر، منبع منفعت. وقتی به اینجا رسید آن وقت مورد توضیح پروردگار و پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام قرار می گیرد.

من اینجا فقط دو تا روایت برایتان بگویم که البته تفسیرش خیلی طولانی است، یکی این است، پیغمبر ﷺ می فرماید: «المؤمن كالأرض» مؤمن مثل زمین است، زمین انبار رزق تمام موجودات زنده است، یعنی مؤمن انبار خیر برای همه است، هر گلی، هر محصولی، هر زراعت با منفعتی می خواهی در فضای معنویت مؤمن دارد و هزینه کننده است، وقتی به این کمالات برسد اما روایت دوم، امیر المؤمنین روز بیستم ماه رمضان که شبش دیگر شهید شد، هیچ کس هم دیگر راه نمی دادند چون اصلاً دیگر تناسی هم نداشت راه بدهند حضرت جوهره صدایشان تمام شده بود نمی توانستند دیگر حرف بزنند حال نداشتند، بدن به کل ضعیف شده بود، از پا درآمده بود، رفت و آمدی دیگر نبود، چشمش را باز کرد فرمود حسن جان حجر بن عدی کجاست؟ مثلاً به حضرت گفت دم در که کسی نیست سپردیم که دیگر کسی نیاید، فرمود: خودت بلند شو و برو در خانه حجر، دستت را بگذار در دستش و بیاور اینجا، من یک نگاهش کنم دلم آرام شود، حجر آمد، کنار رختخواب که نشست، مثل مادر بچه مرده شروع کرد گریه کردن امام فرمود: حجر گریه نکن! گفت: آقا من هم برای تو دارم گریه می کنم و هم برای بعد از تو، بعد از تو وضع ما چه خواهد شد؟ ما دیندارمی مانیم، در هجوم این همه فسادهای بنی امیه و فرهنگ ضد خدا سالم می مانیم؟ ببینید حضرت چه بهش گفت. فرمود «یا حجر الخیر»! امام فرمود: تو تبدیل به خود خیر شدی نه اهل خیر، اصلاً تمام وجودت شده خیر محض، خیر را که نمی شود تبدیل به شرک کرد، غسل را که نمی شود تبدیل به زهر کرد، روز را که نمی شود تبدیل به شب کرد، تو شدی خیر محض، تو سال ها هم زنده بمانی اصلاً امکان ضربه زدن به ایمان تو در این عالم برای کسی وجود ندارد.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۶

۲. حجر بن عدی به «حجر الخیر» معروف بوده است. اسد الغابة ابن اثیر، ج ۱، ص ۴۶۱؛ الاستیعاب ابن عبد البر، ج ۱، ص ۳۲۹.



جلسه نهم

آزادی، اختیار و انتخاب

مقدمه

کلام به اینجا رسید که خداوند مهربان هم دسترسی به کمالات ویژه‌ای را برای همه انسان‌ها راهش را باز کرده و هم آسان کرده، اختیار حرکت و سیر به سوی این کمالات را هم به خود انسان واگذار کرده، چرا که همه ارزش انسان به این است که خودش با انتخاب خودش، با اختیار خودش، این کمالات را به دست بیاورد، همه بهره‌هایی هم که در قرآن بیان کرده مثل رضایت خودش راه، بهشت راه، برای این قرار داده است که انسان خودش انتخاب می‌کند، و خودش راه را طی می‌کند، چون طی مسیر بالاجبار ثوابی ندارد، ارزشی ندارد.

ثواب و عقاب اعمال وابسته به اختیار انسان است

این نکته را کرارا در قرآن آورده **﴿فَلَوْ شَاءَ لَهَذَا كَرِهَ أَعْجَبِينَ﴾**^۱ اگر می‌خواستم هدایت شما را به خودم واگذار کنم یعنی ایصال به مطلوب راه، یعنی رساندن شما به همه کمالات بدون اینکه شما از خودتان اختیاری داشته باشید یا آزاد در عمل باشید انجام می‌دادم، آن وقت در کل کره زمین از زمان آدم تا قیامت یک دانه گمراه پیدا نمی‌شد، یک آدم بد پیدا نمی‌شد، یک آدم بدکار پیدا نمی‌شد، اما اگر این کار را خود من به دست می‌گرفتم و شما هیچ اختیاری برای رسیدن به کمالات نداشتید این کمالات به شما هیچ ارزشی نمی‌داد. ثواب

۱. انعام: ۱۴۹.



هم نداشت، بهشت هم نداشت، همه ارزش برای این است که خودت انتخاب می‌کنی، خودت این جاده را حرکت می‌دهی، خودت بار تکالیف و مسئولیت‌ها را تحمل می‌کنی، خودت صبر می‌کنی، ارزش برای این است، و رضایت من و بهشت من از افق همین آزادی خودت انتخاب خودت، سلوک خودت، طلوع می‌کند. در طرف بدکاری‌ها هم همین‌طور است. یک نفر را پروردگار عالم بالا جبار در گناه نمی‌اندازد، اولاً نسبت به گناه و ریشه گناه اعلام نارضایتی کرده، «وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ» من به هیچ‌گونه ناسپاسی بندگان راضی نیستم، خوشحال نیستم کسی گناه می‌کند، از یک طرف می‌گوید: من راضی نیستم. در این صورت آیا معقول است که خودش آدم را ببندد در گناه؟ پروردگار متعال از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَام از هر گناهی منع کرده، البته منع‌اش فقط به صورت دستور است. نکنید! اما پای آدم را نمی‌بندد که آدم نکند و انجام ندهد.

پاسخ به یک شبهه، همه گناهان از روی جبر

بعضی‌ها اینجا یک سفسطه کردند از قدیم، کار جدید نیست، الآن هم هر کس به زبان بیاورد به اصطلاح حرف‌های همان‌ها را می‌زند حرف جدیدی نیست، حرف‌های نویی نیست، در شعرهای قدیم بوده، در مقالات بوده، در کتاب‌ها بوده، و این یک توجیه بسیار بیخ و بی‌مزه و بی‌پهلوئی است و آن این است که گناه کار البته گناه کاری که یک خرده می‌فهمد، یک خرده سواد دارد، می‌گوید: چون خدا علم دارد که من امروز شراب می‌خورم، امروز در گوش کسی می‌زنم، امروز مال کسی را می‌برم، چون علم دارد، من اگر شراب نخورم، اگر مال کسی را نبرم، اگر در گوش کسی نزنم، در علم خدا تغییر پیدا می‌شود. در حالی که هیچ تغییری در آن پیشگاه وجود ندارد، وقتی در قرآن می‌بینیم خودش را حق معرفی می‌کند یک معنای حق، ثابت بودن است. یعنی از ازل تا ابد در اراده او، در علم او، در قدرت او تغییری ایجاد نمی‌شود هیچ چیز هم در این عالم نمی‌تواند تغییر دهد او را، می‌گوید: علم به تناسب اسمش که حق است ثابت است، تغییر نمی‌کند، او می‌داند که من امروز مشروب می‌خورم، در گوش مظلوم می‌زنم، سر ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام را از بدن جدا می‌کنم، می‌داند که من به در خانه



هجوم می‌کنم، لگد می‌زنم، آتش می‌زنم، چون این توجیهاات را اشعریون اهل تسنن دارند که هر کاری که در مدینه اتفاق افتاده در کربلا اتفاق افتاده خواست خود او بوده، و اگر این‌ها این کارها را نمی‌کردند، تغییر در علم خدا پیدا می‌شد. ولی خدا می‌دانست این کار اتفاق می‌افتد و این‌ها اگر انجام نمی‌دادند، این تغییر در علم خدا بود. این توجیه‌شان است. البته در شیعه ما این توجیه‌گرها را نداریم اگر هم داشته باشیم آدم‌های بسیار بی‌سوادى هستند که یک چیزی را بی‌در و پیکر می‌گویند، این چیزی که می‌گوییم مربوط به عالمان آن‌هاست و عالمان رشته اشعری مسلک‌هایشان. یک وقتی با چند تا از همین افراد با این نوع فکر من بحث شد، شیعه هم جواب همه سفسطه‌ها را دارد، جواب همه ایرادها را دارد، جواب همه اشکالات را دارد، در هیچ چیز نمی‌ماند، شاید پنج دقیقه طول نکشید که این‌ها و مانند، هیچ چیزی برای گفتن نداشتند، هیچ جوابی نداشتند، من به این‌ها گفتم که شما می‌گویید اگر گنه‌کاری که امروز خدا می‌داند گناه می‌کند گناه نکند، در علم او تغییر ایجاد می‌شود، پس مغز سخن شما این است که سبب گناه علم الله است، آن علم است که دارد گنه‌کار را هل می‌دهد به گناه، البته همین حرف را در همه اعمال خیر هم می‌شود زد، من امروز صبح بیدار شدم و نماز صبحم را خواندم، اما خدا بود که من را بیدار کرد و من را گذاشت سر جانماز و فک من را تکان داد، زبان من را تکان داد که نماز خوانده شد، اگر من امروز نماز نمی‌خواندم و خدا می‌دانست من امروز می‌خوانم، تغییر در علم خدا ایجاد می‌شد، یعنی علم را دگرگون به جهل می‌کرد، می‌دانست من نماز می‌خوانم من نخواندم یعنی جاهل به وضع من بود، دگرگونی علم به جهل. گفتم مغز حرف شما این است؟ گفتند: بله. گفتم یک معمار بسیار وارد کارکشته، ۶۰ سال است دارد معماری می‌کند، خیلی چیزها را در یک ساختمان به ما می‌گوید که ما با تماشا به دست نمی‌آوردیم، نمی‌فهمیدیم، شاید هم یک چیزی به ما می‌گفت باور نمی‌کردیم ولی بعد به ما ثابت می‌کرد که دیدی آن چیزی که من دارم می‌گوییم همین بود؟ گفتم خوب دقت کنید به این حرف، معمار متخصص کارکشته‌ای با شما دارد از کنار یک دیواری رد می‌شود دیوار سالم، خوب، بی‌ترک، معمار به شما می‌گوید: دو ساعت دیگر این دیوار می‌ریزد، علم دارد، یقین دارد، روی دانایی به کارم

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

می‌گوییم، این دیوار دو ساعت دیگر می‌ریزد، شما هم ممکن است باور نکنید، دیوار را نگاه کنید ببینید دیوار ۱۰۰ درصد سالم است، هیچ نشانه ریختن ندارد، دو ساعت بعد هم واقعا دیوار می‌ریزد، حالا جنابعالی جواب من را بده علم این معمار دیوار را ریخت یا پوکی و خرابی که در دیوار ایجاد شده بود؟ یعنی آن دانش ذهنی معمار آمد پشت دیوار دیوار را هل داد و دیوار ریخت یا دیوار ریخت و این می‌دانست که می‌ریزد؟ خدا می‌داند که من امروز این کار بد را انجام می‌دهم، اما علم او باعث این کار نیست، علم او سبب این کار نیست، او می‌داند من امروز یک طرف دیوار انسانیت را می‌ریزم، می‌داند، که امروز من یک بخش از دیوار انسانیت را می‌ریزم، به علم او چه ربطی دارد؟ خب در دو طرف خوبی‌ها و بدی‌ها پروردگار عالم تنها کاری که کرده فقط راهنمایی کرده. «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» قسم به انسان و قسم به کسی که این موجود را متعادل آفرید، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» که من تمام خوبی‌ها را بیان کردم برای انسان، همه بدی‌ها را هم بیان کردم «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» هر کسی خودش این خوبی‌های بیان شده را در خودش طلوع داد در دنیا و آخرت پیروز شد، سعادت‌مند شد، نمی‌گویند من ظهور می‌دهم، اول آیه می‌گوید: «أَلْهَمَهَا»، من بیان می‌کنم، بعد می‌گوید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» افلح زکاهای یعنی خود انسان، خود انسان است که به این کمالات خودش را رساند و این انسان است که پیروز شد، تنها کمکی که من بهش کردم فقط راهنمایی بود، «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» بدبخت شد، نه بدبخت کردم، بیچاره شد نه من بیچاره کردم خودش به دست خودش، به انتخاب خودش، بیچاره شد «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» که آمد این ساختمان انسانیتش را فرو ریخت و خودش را نابود کرد.

امام حسین علیه السلام را به طور کامل می‌شناختند

من برای اینکه کاملا در ذهن شما عزیزانم شما مردم مؤمن مطلب، جلوه بیشتری بکند دو قطعه خیلی ناب را برایتان می‌گویم. قابل توجه است. اول این‌هایی که اطراف پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند یکی از مسائلی که به طور کامل شناخته بودند، هویت و شخصیت وجود مبارک



حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود، خیلی از روایات درباره ابی عبدالله علیه السلام در کتاب‌های اهل تسنن است، بعضی از روایات نابی که برای ما واقعا گوهر گران‌بهای بی‌نظیری است عایشه نقل کرده، مثلا نقل کرده «أَحَبُّ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّ حَسِيناً» هر کس عاشق حسین باشد خدا عاشقش است، عایشه نقل کرده «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ الْخَيْرَ»^۲ اگر خدا خیر کسی را در این دنیا و آخرت بخواهد، «قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حَبَّ الْحَسِينِ» عشق به ابی عبدالله علیه السلام را پرت می‌کند در دلش، پرت می‌کند. این یک لطیفه جالبی دارد که آدم از جلو اگر بخواهد تیر را فرو کند در هدف نمی‌رود و نمی‌ایستد می‌افتد، اما آدم وقتی برود سر چهل متری هدفگیری کند و تیر را رها کند خب تفنگ مسابقه یک فشار شدیدی به این تیر می‌دهد که تا ده سانت تیر در دیوار فرو می‌رود و می‌ماند «قَذَفَ فِي قَلْبِهِ حَبَّ الْحَسِينِ» پرت می‌کند در دلش محبت، یعنی یک جوری محبت را می‌اندازد که بتن آرمه باشد، ثابت باشد، باز این روایت را عایشه نقل می‌کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «إِنَّ لِلْحَسِينِ فِي بَوَاطِنِ الْمُؤْمِنِينَ مَحَبَّةً مَكْنُونَةً»^۳، در دل تمام مردم مؤمن تاریخ برای ابی عبدالله یک محبت پنهانی در اعماق قلب است، این محبت پنهان به نظر من یعنی یک محبتی است که شیاطین و دشمنان بهش دسترسی ندارند نمی‌بینند که بدزدند، للمؤمنین. باز این روایت را عایشه نقل می‌کند «إِنَّ لِقَتْلِ الْحَسِينِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»^۴. یک آتشی یک سوزی، یک حرارتی در دل مردم مؤمن برای حسین علیه السلام است که تا ابد سرد نمی‌شود، مگر قیامت خدا شفا بدهد این دل زخم خورده شیعیان واقعی را نسبت به حادثه ابی عبدالله علیه السلام. این‌ها یک سلسله مطالبی است که خود آنها هم در کتاب‌هایشان نقل کردند. آن‌هایی که اطراف پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند این حرف‌ها را شنیده بودند.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱.

۲. کامل الزیارات، ج ۱، ص ۱۴۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷۲.

۴. جامع احادیث شیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۱۸.



آخرین سفارش معاویه به یزید

این قدر این حرف‌ها در مردم گفتگوش بود که معاویه با اینکه ده سالی که پیغمبر ﷺ مدینه بود، اصلاً مدینه نبود مکه زندگی می‌کرد، این‌ها سال آخر عمر پیغمبر ﷺ خیر پدر و مادرشان آمدند مسلمان شدند. اصلاً مدینه نبود، ولی بعداً این حرف‌های راجع به ابی عبدالله ﷺ این قدر پخش بود که به گوش معاویه هم رسیده بود که نزدیک مردنش یزید را صدا زد گفت من آماده کردم کشور بعد از مرگم راحت بیفتد دستت، مخالف نداری، الا چهار نفر، یکی زبیر است، بهت سفارش می‌کنم زبیر یک مزاحمی است که هر کجا بهش دسترسی پیدا کردی قطعه قطعه‌اش کن، این برای زبیر. یک مخالفت عبدالله بن عمر است، او را یک خرده بهش احترام بگذار و یک خرده من نمی‌گویم بهم بیخشید این سفارش معاویه است، خرش کن کاری نمی‌تواند بکند، یکی از مخالفان عبدالرحمان بن ابوبکر است که او توان و قدرت اجتماعی برای قیام علیه تو را ندارد، چهارمی هم ابی عبدالله الحسین ﷺ است، تمام دنیای اسلام می‌شناسند، حرفش خواهان دارد، ولی من به تو بگویم ۴۰ سال با پدرش علی ﷺ جنگیدم، تلنگر به من نخورد، مواظب باش دستت به خون او دراز نشود که دودمانت را به باد می‌رود. این را معاویه هم می‌دانست، از مجموع این روایاتی که در مردم گفتگو می‌شد.

ثواب زیارت امام حسین ﷺ

آن وقت این قدر روایت‌های دیگر پیغمبر ﷺ فرمود: «کسی که به زیارت حسین من برود نشانه این است که اهل سعادت است»، «کسی که زیارت حسین من به کربلا رود عمرش طولانی می‌شود»، «کسی که زیارت حسین من برود رزقش زیاد می‌شود»، این‌ها همه در معتبرترین کتاب‌هایمان است نه در کتاب‌های دم دستی که از هر ۱۰۰ تا حرفش را به ما متخصصان بدهند رد می‌کنیم، این‌ها در یک کتاب‌هایی است که بزرگ بزرگترین ما مراجع الفقهاء در مقابل روایاتش کرنش قلبی دارند، بگو مگو نمی‌کنند، کسی که به



زیارت حسین علیه السلام من برود «ملائکه از در اتاقش مشایعتش می‌کنند تا حرم، از حرم مشایعتش می‌کنند تا برگردد در خانه‌اش»، «کسی که به زیارت حسین من برود در تشییع جنازه‌اش ملائکه شرکت می‌کنند»، «کسی که زیارت حسین من برود کاری به مرکب ندارم، با قاطر است، با اسب است، با مرکب دیگر است، با ماشین است، با قطار است، با هواپیماست آنها را بریزید دور، از دم در اتاقش که می‌آید بیرون تا حرم چند قدم است؟ دو میلیون قدم است، سه میلیون قدم است، ده میلیون قدم، به هر قدمی که برمی‌دارد ثواب نود حج و عمره قبول شده در نامه عملش ثبت می‌شود»، نه نود عمره نود حج و عمره، انگار نود سال هر سال رفته مکه نود بار هم رفته عمره، اینجا عایشه تکان خورد، نود حج و عمره؟ برای هر یک قدم پیغمبر صلی الله علیه و آله هم اصلاً رأی او از این نود حج و عمره برگشت فرمود: عایشه برای حسین من چرا تعجب کردی؟ اصلاً هر کسی در این دنیا برود زیارت در هر قدمی در پرونده‌اش ثواب هزار حج و عمره قبول شده ثبت می‌شود تا هر کس نتواند تحمل کند چشمش کور شود و گرنه اگر عایشه نگفته بود نود تا؟ پیغمبر هم روی هم نود تا مانده بود، حالا که نتوانست تحمل کند پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در دلش از خدا خواست این نود تا را بکن هزار تا، خدا فرمود باشد هزار تا.

خوار و ذلیل شدن عبدالله بن عمر بعد از یاری نکردن امام حسین علیه السلام

دنبال ابی عبدالله علیه السلام رفتن این همه فیوضات را دارد، این همه فیوضات، حالا امام علیه السلام از مدینه می‌خواهد برود کربلا گاهی به هیچ کس هیچی نمی‌گفت، خود طرف می‌آمد می‌گفت حسین جان! اجازه می‌دهید من هم در رکابتان باشم؟ خودش می‌گفت بیا، عجیب است بعضی‌ها را شخصاً می‌رفت دعوت می‌کرد، یکی از آنها یی که دعوت کرد بیاید با حضرت برود کربلا، عبدالله بن عمر بود، پسر همین عمر ملعون، این هم تمام روایات مربوط به ابی عبدالله علیه السلام را شنیده بود، گفت که من اهل سیاست نیستم، دخالت در امور سیاسی هم نمی‌کنم، تو با یزید جنگ داری یزید هم با تو، من نه کاری به تو دارم و نه کاری به یزید، احمق بی‌شعور اینجا که بحث سیاسی نیست، مسئله سیاست در کار نیست،



اینجا بحث این است که یک نفر مثل ابی عبدالله علیه السلام می خواهد تمام درهای فیوضات خدا را به رویت باز کند این بحث است، بحث سیاست نیست، امام علیه السلام فقط یک کلمه به او فرمود: پشیمان می شوی، خداحافظا! گذشت عبدالله بن عمر تا زمان عبدالملک مروان زنده بود، دیگر حدود هشتاد و هشتاد و پنج شش سالش بود، قدش خمیده شده بود، محاسنش سفید و پیر شده بود، عبدالملک به حجاج بن یوسف استاندارش در عراق گفت: تو یک سری برو مدینه یک خودی مدینه نشان بده که کسی علیه ما در آن شهر سر بلند نکند کاری نکن ولی یک خودی نشان بده، این حجاج ملعون پلید کثیف بی دین حیوان، بلند شد آمد مدینه این هم برای یک قبیله ای بود به نام بنی سقیف که مختار هم برای همان قبیله بود، که حضرت امیر علیه السلام فرمودند از کل قبیله سقیف دو نفر آدم می شناسم یکی مختار است، یکی پدرش، دیگر این قبیله آدم حسابی ندارد. وقتی وارد مدینه شد گفت: یک سالن آماده کنید یک صندلی بگذارید به مردم مدینه اعلام کنید بیایند و به من دست بدهند، با من بیعت کنند برای عبدالملک مروان، مردم هم دیگر از زمان یزید خیلی ترسیده بودند چون مدینه خیلی کشته داده بود، مردم آمدند مخصوصا گفت هر چه کله گنده و معروف است باید بیاید، کسی از اینها نیامد بروید گوشش را بگیرید و بکشید و بیاورید، یک دفعه دیدند یک پیرمرد قد خمیده محاسن سفید با عصا آمد گفت به حجاج سلام برسانید بگوئید عبدالله بن عمر آمده دیدنشان. او هم می دانست که عبدالله پسر عمر است و از کله گنده های مدینه است، گفت یک ساعت بیرون سالن سر پا نگهش دارید اینها را من باید بشکنم، شخصیتشان را باید خرد کنم حواسشان جمع باشد، بعد یک ساعت گفت در را باز کنید بیاید، عبدالله با هیمنه و هیبتش وارد شد السلام علیکم حجاج هم یک قلم برداشته بود با یک صفحه داشت می نوشت، جواب سلامش را نداد. می دانست که کیست، گفت: حضرتعالی؟ گفت: من عبدالله بن عمر هستم. خیال کرد بگوید من پسر عمر هستم الآن دو متر از جا می پرد، گفت عبدالله بن عمر! کدام عمر؟ گفت همین خلیفه، گفت عجب! برای چه آمدی؟ گفت آمدم دستبوسی، گفت پیرمرد خرفت مگر نمی بینی من دستم بند است و دارم می نویسم پایش را دراز کرد گفت کف

پایم را ماچ کن و برو، چاره‌ای نداشت. اگر نمی‌بوسید او را می‌کشت، کف پای حجاج را بوسید و از سالن بیرون آمد. آمد در کوچه و رویش را کرد به کربلا، گفت خودم کردم، هر گنه‌کاری خودش گناه می‌کند. خودم کردم، وگرنه اگر دعوت تو را گوش داده بودم با تو آمده بودم کربلا الآن من هم جزء آن ۷۲ نفر بودم، این یک مسئله انتخاب، یا بدی راه یا خوبی راه.

انتخاب

یک مسئله دیگر، این هم برای من خیلی عجیب است، خیلی، در چهار پنج تا کتاب مهم هم دیدم، که یک نفر پول‌دار، شتردار، گوسفنددار، زن و بچه‌اش را جمع کرد گفت من را واقعا حلال کنید، من می‌خواهم از زندگی بیایم بیرون، من می‌خواهم بروم دیگر اینجا نمی‌آیم اما شما دلتان برای من تنگ شود شما زحمت بکشید و به دیدن من بیایید، ولی همه این مال من، گوسفندم، شترم، زمین، خانه، همه‌اش برای خودتان، طبق قرآن تقسیم کنید، فرض کنید که من فوت کردم، من رفتم. فقط یک شتر برداشت یک خیمه، یک خرده اثاث مختصر، یک کوزه و دو تا کاسه و دو تا بشقاب آمد در بیابان کجا؟ بیابان نزدیک به کربلا خیمه زد، زن و بچه‌اش هم هر وقت دلشان تنگ می‌شد می‌آمدند دو روز پیشش می‌ماندند و می‌رفتند، ۲۰ سال در این بیابان خیمه‌اش سرپا بود، هر کسی از قوم و خویش‌هایش آمد گفت: بابا آمدی تک و تنها در بیابان؟ گفت: من شنیدم از قول پیغمبر ﷺ امیر المؤمنین ﷺ که یک روزی نمی‌دانم چه روزی، محبوبم، معشوقم، جانم حضرت حسین ﷺ در این بیابان‌های اطراف شهید می‌شود، من آمدم نکند نباشم اینجا و به فیض شهادت نرسم، من یک روز هم از این بیابان بیرون نمی‌آیم نکند همان شب ابی عبدالله ﷺ بیاید و من نباشم، تا کاروان آمد. این انتخاب است. ثواب هم برای این آزادی و انتخاب است.

جلسه دهم

اختیار در مسیر حق و ضلالت

مقدمه

کلام به اینجا رسید که پروردگار عالم تمام انسان‌ها را در حوزه عمل آزاد و مختار قرار داده، چرا که اجبار به عمل، عمل را بی‌ارزش می‌کند، اگر بندگانش را مجبور به عبادت کند که در این عبادت کردن هیچ اختیاری از خودشان نداشته باشند، این عبادت بی‌ارزش است چون کار بنده نبوده، کار خودش بوده، اگر به گناه مجبورشان کند دوزخ معنی ندارد، چون کار خودشان نبوده پروردگار اجبارشان کرده، و روز قیامت می‌توانند استدلال کنند بر تبرئه خودشان که گناه کار ما نبود، کار خودت بود.

آزادی انسان در انتخاب راه

در این زمینه هم در آیات قرآن مطلب فراوان است احتمالاً در ۳۰ جزء قرآن به این مسئله اشاره شده گاهی هم اعلام کرده اگر می‌خواستم این کار را می‌کردم، ﴿فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۱ اگر اراده داشتیم، اگر می‌خواستیم همه شما را با اجبار وارد هدایت می‌کردم که دست خودتان نباشد کار خودتان نباشد. البته به اجبار وادار کردن در کل عالم به چشم می‌خورد، در اجبار انسان راهی برای تخلف ندارد، مثل اینکه کل موجودات حالا آن‌هایی که عمر طولانی دارند مثل ستارگان، خورشید، کره زمین، در این عمر میلیاردها از آن وضعی که دارند هیچ تخلفی ندارند.

۱. انعام: ۱۴۹.



حرکت اجباری خورشید و ستارگان

پریروز من تقویم ۹۳ را نگاه می کردم تحویل سال این قدر حرکات کرات منظم است این قدر حرکت زمین به دور خورشید منظم است، که دانشمندان علم نجوم با خیال راحت محاسبه می کنند که خورشید در سال ۹۲ زمین را می بیند که در بعد از سیصد و شصت و پنج شبانه روز و چند دقیقه و چند ثانیه جاده اش عوض می شود یعنی از مدار گردشی پارسال کارش تمام می شود وارد مدار جدید می شود، یعنی ثانیه و آنش را هم می توانند حساب کنند، چند سال است که این کار بی تخلف انجام گرفته؟ آخرین زمانی که من در مجلات علمی دیدم هنوز تغییر این زمان را ندیدم چهار میلیارد و پانصد میلیون سال است زمین با همین نظم دور خورشید می گردد که چهار فصل به وجود می آید.

آنها نمی توانند تخلف کنند چون اگر حرکت ارادی داشتند، حداقل یک ثانیه تخلف می کردند. ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۱ همه مجبور هستند، قطره ای که از جویباری می رود بالاجبار از پی انجام کاری می رود.

اختیار و توحید افعالی

سوزن ما دوخت هر جا هر چه دوخت آتش ما سوخت هر جا هر چه سوخت
ولی در حوزه عمل به انسان آزادی داده، لذا توان تخلف کردن دارد، توان توبه دارد، توان عوض کردن راه را دارد، توان حرکت از گمراهی به هدایت را دارد، توان حرکت کردن از هدایت به گمراهی را هم دارد، ارزش عمل خوب انسان مربوط به همان آزادی اش است که می توانسته عبادت نکند، می توانسته خدمت به خلق نکند، ولی این کار را نکرده بلکه عبادت را انتخاب کرده، خدمت را انتخاب کرده، یک عده ای هم آمدند از زندگیشان عبادت را از اول حذف کردند، خدمت به خلق را هم حذف کردند، به قول یکی از آیات قرآن خودشان ماندند و شکمشان و لذت بریشان، اصلاً هیچ چیز دیگر از خودشان باقی نگذاشتند



و چون اهل هدایت نیستند، می‌خورند، لذت‌گرایی می‌کنند، هر جا هم فرصتی پیدا کنند ظلم می‌کنند، چون دیگر انسان نیستند.

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ﴾^۱ کاری که پروردگار بر عهده گرفته در ارتباط با اعمال فقط راهنمایی است، این راه، راه است، این راه، چاه است، این را او بیان کرده، پایان این راه جنت است، پایان این راه دوزخ است، ﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۲ همین را من به عهده گرفتم، که راه بهشت را و راه دوزخ را هر دو را نشان بدهم، نشان بدهم که راه بهشت توحید است، اقتدا به انبیاست، اقتدا به ائمه طاهرین است، عمل کردن به قرآن است.

انتخاب راه شیطان، انتخاب دوزخ

راه دوزخ گام به جای گام شیطان گذاشتن است که ﴿إِنَّهُ لَكُرْهُمُ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾^۳ دشمنی او پنهان نیست، و راهش هم پنهان نیست، وقتی یکی را وادار می‌کند به مشروب خوردن، بعد از ۲۰ سال می‌رود دکتر، دکتر به او می‌گوید ۱۵ جور مرض در بدنت هست، مشکل کلیه داری، مشکل معده داری، مشکل خون داری، مشکل مغز داری، مشکل عصب داری، آقای دکتر برای چه؟ می‌گوید شما به من باید بگویید که چه کار کردی من معالجه‌ات کنم، تو مشروب نمی‌خوردی ۲۰ سال، ۳۰ سال، می‌گوید چرا. می‌گوید: همه این عوارض برای این مشروب است، آن کسی که آدم را به خوردن مشروب تشویق می‌کند که وجودش هم حتی آشکار است، یعنی شیطان پنهانی نیست، یک گمراهی است که خدا در سوره فرقان از او تعبیر به شیطان کرده است که در محاورات و گفتگوهای ما به عنوان رفیق بد مطرح است. به عنوان پدر و مادر بد مطرح است، به عنوان دایی و عموی بد

۱. محمد: ۱۲.

۲. بقره: ۲۵۶.

۳. یس، ۶۰.



مطرح است، به عنوان معلم بد مطرح است، این مجموعه را که عامل گمراهی دیگران هستند و خدا هم به دیگران اختیار داده که به دعوت آنها جواب ندهند که فردای قیامت به خدا نگویند ما را محاکمه نکن هر کاری که ما کردیم گردن رفیقمان است و گردن پدرمان است. گردن او که هست گردن خودت هم هست که گوش دادی، این شیطان است. یک کسی که افتاده در زندگی من بعد از چند سال با دعوتش با تشویقش یک بدنی به من تحویل می‌دهد که به قول خارجی‌ها کلکسیون بیماری‌هاست، این رفیق است؟ این دوست است؟ این دشمن آشکار است. ﴿الْمُرْءَاهِدَ إِلَىٰ كُرْبَىٰ بِأَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُرْبٌ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾^۱ یک وقت آدم یک دشمنی دارد پنهان کار است، آدم نمی‌فهمد، بعد از ۱۰ سال می‌بیند که این ضربه کاری را از ناحیه این دوست خورد، ولی ما شیطان مجهول و شیطان پنهان نداریم، در قرآن مجید می‌گوید: هر کسی شما را به گناه به زشتی، به فساد، به انحراف، دعوت کرد و هر کسی شما را به خوردن مال حرام دعوت کرد، و هر کس شما را وادار کرد که به پروردگار تهمت بزنید، آمد وسوسه کرد که بله اصلاً چرا خدا خلقت کرد؟ تهمت بزنید به اینکه او در آفریدن حسابگر نبود، خدایی که در قرآن می‌گوید: همه چیز من روی حساب است، وادارتان می‌کند تهمت به پروردگار بزنید که کارگردان منظمی نیست، وادار می‌کند بگوییم رحم ندارد، وادار می‌کند بگوییم همه گرفتاری‌ها را او در زندگی من ایجاد کرده، این‌ها نشانه‌های دشمن است، این‌ها که دیگر پنهان نیست معلوم است.

داستان‌های عبرت آموز

مشکل مردم این است که پای منبرها نمی‌آیند که دشمن‌شناس شوند و دوست‌شناس شوند، می‌دانید کی سراغ ما می‌آیند؟ خیلی‌ها سراغ من آمدند در این چهل سال منبر، وقتی آمدند که کار از کار گذشته من نمی‌خواهم روی منبر اتفاقاتی که خودشان جاده‌شان



باز کردند و برایشان اتفاق افتاده بگویم، بعضی‌ها مراجعه کردند گناهی را مرتکب شدند که آن گناهان اصلا قابل پاک کردن نیست، یعنی توبه هم که بکنند قابل زدودن نیست، گریه می‌کردند، رنجیده بودند، پیر شده بودند، قابل جبران نبود، به هیچ عنوان، به هیچ عنوان، مثلا یکی یک بار آمد پیش من پیر شده بود هفتاد و پنج سالش بود، نزدیک خرده خرده یک بار نبوده، مثلا در طول ۴۰ سال بالای دو میلیارد دزدی کرده بوده، خیلی از صاحب‌های پول‌ها را که نمی‌شناخت، بعد هم نداشت جبران کند، یا یک وقت یک جوانی آمد پیش من به شدت گریه می‌کرد من فکر کردم این الان سکنه می‌کند، گفت که در خانه ما یک خانمی که شوهر داشته یک بچه دو-سه ساله هم داشته، از من حامله شده، شوهرش نمی‌داند فکر می‌کند که بچه برای خودش است، زن هم که نرفته اعلام کند، این بچه حرامزاده به دنیا آمده زن شوهردار، زنای محسنه، بچه برای کسی دیگر، پیغمبر ﷺ می‌فرماید: بچه را هم به شوهرش می‌بندد این جزو زنانی است که قیامت اشد عذاب را خواهد داشت، که بچه برای خودش نبوده، ولی به شوهرش بسته، شوهرش هم اصلا تا آخر عمر خبر نشد، حالا این گناه چطوری قابل جبران است؟ خب آن کسی که تو را وادار به این کار کرد یا حالا هوای نفس خودش بوده یا آن زن بوده، یا شیطان درونت بوده، یا شیطان بیرون بوده، این را نمی‌توانی بفهمی دشمن است؟ اگر بیایند که دوست و دشمن شناس می‌شوند مشکل بیشتر مردم این است که نمی‌آیند بنابراین دشمن شناس نیستند، نمی‌آیند بنابراین دوست شناس نیستند.

اطاعات از خداوند بهترین دستگیره برای رهایی از آتش جهنم

پروردگار می‌فرماید: آن چیزی که به عهده من است بیان راه است «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» من از زمان آدم ﷺ گفتم راه درست این است، راه نادرست این است «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» کسی که طاغوت را در زندگی‌اش به کل کنار بگذارد، یعنی هیچ شیطانی را راه ندهد، گوش به حرف هیچ شیطانی ندهد، دنبال هیچ معبود باطلی نرود «وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ» و دل بسته به خدا

اختیار انسان در زنده نگه‌داشتن قلب

شود، با این دو تا کار یکی پس زدن و یکی پیش کشیدن، طاغوت را پس زدن و زمینه جلب رضایت خدا را فراهم آوردن، یکفر بالطاغوت یعنی تمام منابع ضربه‌زن را پس زدن، «یؤمن بالله» یعنی تمام فیوضات ربانیه را به سوی خود جلب کردن، با این دو تا کار «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»^۱ وثقی مؤنت اوثق است و افعل التفضیل است، پروردگار می‌فرماید: با این پس زدن و با این جلو کشیدن به محکم‌ترین دستگیره در کل عالم وصل شد، حالا هر شیطانی هر غلطی می‌خواهد بکند، دنیا را هم بچاپد این را نمی‌تواند بچاپد. دنیا را ببرد جهنم، این شخص را نمی‌تواند به جهنم ببرد، نمی‌تواند حالا در ظاهر امر هم معروف است در ظاهر امر، دستگیره محکمتر، در کوچه، قبای امیر المؤمنین را یک زن، یک خانم هجده - نوزده ساله گرفته، چهل تا قلدر لات عوضی منافق بی‌دین علی علیه السلام را می‌کشند، نمی‌توانند از دست زهرا بیرونش بیاورند، بالعروة الوثقی، وقتی دستگیره من در زندگی‌ام خداست، پیغمبر صلی الله علیه و آله است، اهل بیت علیهم السلام است، قرآن است، من هم با معرفت و عشق متمسک به این دستگیره هستم، ۱۰ هزار تا ماهواره هم به من هجوم کند، کاری نمی‌تواند بکند، من وقتی که معرفت دارم، عشق دارم، محبت دارم، راه را از چاه شناختم، ضررشناس هستم، دشمن‌شناس هستم، منفعت‌شناس هستم، دوست‌شناس هستم، اصلاً امکان ندارد در جیبم را باز کنم، بگویم: بیایید بپرید، دینم را آزاد بکنم بگویم: بیایید بپرید، کرامتم را آزاد کنم بگویم: بیایید غارت کنید اصلاً نمی‌شود.

حیله زدن به شیطان برای انتخاب مسیر صحیح

یک نفر - این خیلی چیز جالبی است، البته برای ما هم ممکن است اتفاق بیفتد به صورت دیگر و به شکل دیگر که می‌افتد - یک نفر یک روز صبح هشت نه همین حدودها وارد بارگاه ابن زیاد شد، تا ابن زیاد او را دید تمام راه‌ها را هم بسته بودند، یعنی هیچ کس



نمی‌توانست از کوفه برود هر کس هم وارد می‌شد یک بازجویی‌های سختی ازش می‌کردند که نکند یک بویی و نسیمی از ابی عبدالله علیه السلام به او خورده باشد، همین‌قدر احتمال می‌دادند، می‌انداختند زندان و یا می‌کشتند ولو اینکه دروغ باشد. احتمال می‌دادند، اما آنهایی که به محکمترین دستگیره خدا که ابی عبدالله علیه السلام بود متمسک بودند، دشمن نتوانست این‌ها را دستشان را جدا کند. تا ابن زیاد چشمش به این مرد افتاد - این آدم معروفی بود، چون ابن زیاد وقتی آمد کوفه تمام معروفین کوفه را اول شناخت، یعنی پرسید این کیست، این چه موقعیتی دارد، این علیه ما بلند می‌شود، بلند نمی‌شود، با پول می‌شود او را خرید، با زر می‌شود خرید، با زمین می‌شود خرید، تمام شناسنامه چهره‌های معروف کوفه را در کله‌اش کرد، جوان هم بود احمق بی‌شعور حرامزاده سی سالش بود - گفت که من اصلاً چنین چیزی در خیالم نمی‌گذشت که تو با پای خودت به قصاب‌خانه بیایی، مأمورین من در آسمان‌ها دنبالت می‌گشتند، در زمین دنبالت می‌گشتند، پدرت را درمی‌آورم، می‌دهم تکه تکه‌ات کنند، تا امشب اصلاً نمی‌گذارم زنده بمانی. گفت تند نرو، عصبانی هم نشو، بی‌خود هم به من نپر، عریبه هم نکش، من چند روز است تجزیه و تحلیل کردم دیدم صلاح واقعی زندگی‌ام در این است که به کل رابطه‌ام را در قلب و در عمل از حسین بن علی علیه السلام و پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام و برادرش حسن بن علی علیه السلام قطع کنم و این یک دانه دل را بدهم به یزید و به حضرت‌عالی، من نیامدم من را محاکمه کنی، من آمدم بگویم این چند وقتی که پنهان بودم بساط زندگی‌ام به هم خورده دستور بده بهترین اسب و اسلحه را به من بدهند و به لشگرت هم بنویس که من را بپذیرند در کربلا، من آمدم از شما از یزید از بنی امیه دفاع کنم، من را اگر بفرستی کربلا اقلاب ۲۰ تا از این‌ها هر کدام را که دلت بخواهد می‌کشم. زین العابدین علیه السلام می‌گوید دشمن دشمن است ولی دشمن خیر است، دشمن احمق است، بی‌شعور است، این قدر این زیاد خوشحال شد، گفت پول نقد هم می‌خواهی؟ گفت نه کربلا که نزدیک است پول می‌خواهم چه کار؟ مگر لشگر تدارکات ندارد؟ گفت بهترین اسب عربی را بهش بدهید، اسلحه هم هر چه می‌خواهد بدهید، بغلش هم گرفت و ماچ هم کرد، گفت برو،

کی می‌روی؟ گفت همین امروز، همین امروز می‌روم، عصر تا سوا رسید کربلا، به اسبش گفت برو طرف ابی عبدالله علیه السلام من تو را نیاوردم اینجا که بروی پیش یک مشت سگ و خوک، از این طرف برو. وقتی پیاده شد چشمش به ابی عبدالله علیه السلام افتاد، اشک چشمش جاری شد، امام علیه السلام بغلش گرفت فرمود: چطوری آمدی؟ گفت آقا شیطان را گول زدم، وگرنه حسین جان! اگر من این کار را نمی‌کردم مگر تا قیامت به تو می‌رسیدم. پس زدن، می‌توانم پس بزخم بله می‌توانم، گاهی اقتضا می‌کند من با تقیه پس بزخم، همه راه‌ها را به ما نشان دادند.

صعود تا اوج قلّه سعادت یا سقوط به قعر ضلالت

آن چیزی که من برای امروز آماده کردم که روز شهادت صدیقه کبری علیه السلام است، این است که در این مسیر افرادی گاهی با کمترین سن به بی‌نهایت بزرگ شدن می‌رسند، به بی‌نهایت. نقطه اوج آن بی‌نهایت در روایاتمان با این تعبیر آمده، اعلیٰ علیین، یک عده‌ای هم راه هدایت را رها می‌کنند می‌افتند در گمراهی به خاطر یک ذره خوردن و پوشیدن و لذت بردن، خدا و انبیاء علیهم السلام و ائمه علیهم السلام را همه را رها می‌کنند می‌چسبند به شکم و به غریزه جنسی و هر کاری هم می‌کنند برای همین دو تا کیسه‌ای که هر دو هم اتفاقاً تولید نجاست هم می‌کنند. این‌ها در این مسیر می‌روند، می‌روند، می‌روند که قرآن مجید می‌گوید: به بی‌نهایت کوچک شدن می‌رسند. ﴿مُرَرَّكَذَّاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ﴾^۱ اسفل باز هم افعال التفعیل است، سافلین اسم فاعل است، اسفل سافلین یعنی به پست‌ترین پست‌ها می‌رسند، یعنی بنشینید و حساب کنید که پست‌ها در دنیا چیست، این‌ها از آن پست‌ها هم، پایین‌تر می‌روند، این جاده دنیا.

معامله سعادت با گناه کبیره، ضرر است

اصلاً صرف نمی‌کند برادران! به قول قدیمی‌ها می‌نشستند دور هم می‌گفتند نه این خرید و فروش برای ما صرف نمی‌کند، وقتی می‌فهمیدند صرف نمی‌کند واردش نمی‌شدند، در



آن چیز قدم نمی گذاشتند، اصلا صرف نمی کند که آدم در ۷۰ سال عمرش من حالا به گناهان صغیره کار ندارم، که پروردگار فرموده گاهی یک لغزشی پیدا می کنید، یعنی پذیرفته دیگر می داند که ما ضعیف هستیم، بدبختیم، بیچاره هستیم، قدرت بالایی نداریم، مثل انبیاء نیستیم. گاهی یک لغزشی آن هم لغزشی که ضرر به قیامتمان بخورد، به زن و بچه مان بخورد، به مملکت بخورد، به دیگران بخورد، به بغل دستی مان بخورد، امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی پاکترین انسان ها را در نهج البلاغه معرفی می کند، با ۱۱۰ ویژگی در یکی فقط یکی که همش مثبت است یکی را فقط می فرماید: قلیل ضلله، لغزش هایشان خیلی کم است، این را که خدا می دانسته و بعد هم به ما گفته من به خاطر خوبی هایمان از آن لغزش ها گذشت می کنم، اما صرف نمی کند در ۷۰ سال عمر انسان مرتکب یک گناه کبیره شود که زین العابدین می گوید: خدایا با یک گناه کبیره اگر آب آشامیدنی لجن بدبوی گندیده کنی، اگر نان من را از زبرترین نان آمیخته با خاک و خاکستر قرار دهی، اگر چشم من را از کار بیندازی، اگر دستم را از کار بیندازی، اگر پایم را از کار بیندازی، جبران آن یک دانه گناه کبیره در خانه تو را نمی کند، صرف نمی کند.

حالا باز ای کاش! در مدینه چهار تا گناه کبیره می کردید می رفتید نصف شب یواشکی عرق می خوردید، قمار می کردید، ۱۰۰ دفعه زنا می کردید، اما گناهی را مرتکب شدید و زخمی به اسلام زدید که فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد فرمود: این زخم تا قیامت دیگر دارو ندارد جبران ندارد، گمراهی همین است، چه وادار کرد این ها را به این همه جنایت؟ گمراهی، انحراف، شیطنت، میل شدید به دنیاخواهی، به صندلی خواهی، به خودنمایی، چه وادارشان کرد؟ حسادت، تنگ نظری، بی تحملی، این ها اگر واقعا در جاده هدایت بودند این جور نمی شدند که آنها هم می شدند سلمان و مقداد و ابوذر، حالا گناهان در سرشان بخورد، که لگد به در زدند، در را هل دادند، آتش به در زدند، سه بار ریختند در خانه تمام اثاث ها را زیر و رو کردند، خانه را به هم ریختند این ها همه بماند. اصلا دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله از این حرف ها به پیغمبر صلی الله علیه و آله شکایت نکرد، یعنی نگفت در خانه ام را آتش زدند، اثاث هایم را به هم ریختند، چه کار کردند علی علیه السلام را کشیدند بردند، یکی از گناهانشان این بود

اختیار انسان در زنده نگه داشتن قلب

گفت ابته شمت بی عدوی، زخم زبان دارد ما را از پا درمی آورد، ما را مورد تمسخر قرار دادند، حرف هایشان را من دل ندارم نقل کنم که چه می گفتند، در کتاب های اهل سنت هست، من تحملش را ندارم بگویم که چه ها گفتند. حالا خوش به حال خودمان که خدا ما را انتخاب کرد شیری را که از مادرانمان خوردیم قاطی با محبت اهل بیت، این عمر کمی را که گذراندیم قاطی با ماه رمضان و محرم و صفر و فاطمیه و...